



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء



مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء

امام کاظم

علیہ السلام

مکتبہ مجتہدی اشتهاردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی بر زندگی امام کاظم علیه السلام

نویسنده:

محمد محمدی اشتهاردی

ناشر چاپی:

مطهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
نگاهی بر زندگی امام کاظم علیه‌السلام	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
پیشگفتار	۱۰
اشاره	۱۰
کتاب حاضر	۱۱
مشخصات معصوم نهم، امام هفتم، حضرت کاظم	۱۱
امام کاظم در عصر پدر و آغاز امامت او	۱۱
پدر و مادر امام کاظم	۱۱
ماجرای عجیب ولادت امام کاظم	۱۲
ولیمه‌ی عمومی ولادت امام کاظم	۱۳
علاقه‌ی شدید امام صادق به پسرش موسی	۱۳
نهی از منکر امام کاظم در گهواره	۱۳
استفاده‌ی معنوی امام، به جای بازی کودکانه	۱۴
امام کاظم در دوران کودکی و نوجوانی	۱۴
اشاره	۱۴
امام کاظم؛ چشمه‌ی جوشان نبوت، در کودکی	۱۴
مرعوب شدن ابوحنیفه، از پاسخ عمیق امام	۱۵
پاسخ قاطع امام کاظم به ابوحنیفه	۱۵
امام کاظم در آغاز امامت	۱۶
اشاره	۱۶
امام کاظم؛ جان پدر	۱۶
خبر از امامت امام کاظم در کودکی	۱۶

- ۱۶ گرایش زاهد دانشمند، با دیدن معجزه‌ای از امام -
- ۱۷ امام کاظم، ناخدای کشتی نجات -
- ۱۷ موضع گیریهای امام کاظم در برابر طاغوتها -
- ۱۷ اشاره -
- ۱۸ امام کاظم در برابر منصور -
- ۱۸ اشاره -
- ۱۸ راهنمایی پیرمرد هشیار به امامت امام کاظم -
- ۲۰ از جنایات هولناک منصور -
- ۲۰ جلوس عید، و هدیه به مرثیه خوان امام حسین -
- ۲۱ نگاهی بر حوزه‌ی علمیه و شاگردان امام کاظم -
- ۲۱ یادی از بهلول، یکی از شاگردان امام کاظم -
- ۲۱ اشاره -
- ۲۲ انتقاد شدید بهلول به هارون -
- ۲۲ گفتار غرورشکن بهلول به هارون -
- ۲۳ از برکات حوزه‌ی علمیه امام کاظم -
- ۲۳ مسلمان شدن دانشمند مسیحی در محضر امام کاظم -
- ۲۵ امام کاظم در برابر مهدی عباسی -
- ۲۵ امام کاظم در زندان مهدی عباسی -
- ۲۶ دگرگونی تصمیم مهدی عباسی بر قتل امام کاظم -
- ۲۶ مطالبه‌ی امام کاظم، فدک را از مهدی عباسی -
- ۲۷ درماندگی ابویوسف در محضر امام کاظم -
- ۲۷ امام کاظم در برابر هادی عباسی، و تأیید قیام شهید فخر -
- ۲۸ امام کاظم در برابر هارون -
- ۲۸ امام کاظم در برابر هارون -

۲۸	نگاهی بر دیکتاتوری و هوسبازی بی‌حد هارون
۲۸	اشاره
۲۸	فرمان هولناک خونریزی
۲۹	استبداد و خفقان تا این اندازه
۲۹	نمونه‌ای از اسرافکاری و هوسبازی هارون
۳۰	موضعگیری امام کاظم در برابر هارون
۳۰	اشاره
۳۰	مقابله با برتری جویی هارون
۳۰	سخنان مستدل امام کاظم به هارون
۳۱	مناظره‌ی کوبنده‌ی امام کاظم با هارون
۳۳	سخنان قاطع امام کاظم به هارون
۳۴	نهی از منکر شدید امام کاظم به صفوان شتردار
۳۴	نمونه‌ای از تاکتیک امام کاظم برای حفظ دوستان خدا
۳۵	اعتراف هارون به حقانیت امام کاظم، و راز بی‌توجهی او به امام
۳۵	هارون در کمین امام کاظم و علت آن
۳۶	بهانه‌جویی برای دستگیری امام کاظم
۳۶	سخن‌چینی برادرزاده‌ی امام کاظم برای کشتن آن حضرت
۳۷	سفر هارون به حجاز و دستگیری امام کاظم
۳۸	امام کاظم در زندانهای مختلف
۳۸	اشاره
۳۸	امام در زندان عیسی بن جعفر
۳۸	امام در زندان فضل بن ربیع
۳۸	اشاره
۳۸	برنامه‌ی امام کاظم در زندان فضل بن ربیع

۳۹	امام در زندان فضل بن یحیی
۳۹	اشاره
۳۹	تفاوت بین فضل و یحیی (پسر و پدر)
۴۰	امام در زندان سندی بن شاهک
۴۰	اشاره
۴۰	شکنجه‌های زندان
۴۰	دگرگونی کنیز زیبا چهره و مرگ او
۴۱	سجده‌های طولانی امام در زندان
۴۱	شهادت مظلومانه
۴۲	سخن گفتن امام، از شهادت خود
۴۲	خاکسپاری جنازه‌ی امام در قبرستان قریش
۴۲	نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام کاظم
۴۲	ده نمونه از گفتار امام کاظم
۴۳	نمونه‌هایی از شیوه‌های رفتاری امام کاظم
۴۳	عبادت و نهایت خضوع امام کاظم در پیشگاه خدا
۴۳	سجده‌های طولانی
۴۴	سجده‌ی شکر و استغفار بسیار امام کاظم
۴۴	کرامتی از امام کاظم و توجه او به بینوایان
۴۴	مشورت با غلامان و احترام به آنها
۴۴	دعای معنی‌دار
۴۵	صلابت و عزت نفس امام در برابر ترفند هارون
۴۶	نهی از منکر امام و پشیمانی گنهکار
۴۶	اخلاق نیک امام و نتیجه آن
۴۷	کمک سرشار از کشاورز ورشکسته

۴۷	آراستگی امام برای همسر
۴۷	سخاوت و کرم امام
۴۸	ملاقات شقیق بلخی با امام کاظم در سفر حج
۴۹	راز دگرگونی دعای امام کاظم در زندان
۴۹	آخرین سخن امام کاظم، و غسل و کفنش
۴۹	نتیجه توسل
۵۰	فرزندان امام کاظم
۵۰	نگاهی بر زندگی حضرت معصومه
۵۱	پاورقی
۵۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی بر زندگی امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی اشتهاردی، محمد، - ۱۳۲۳
 عنوان و نام پدید آور : نگاهی بر زندگی امام کاظم علیه السلام / محمد محمدی اشتهاردی
 مشخصات نشر : تهران: نشر مطهر، ۱۳۷۴.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۴۴
 فروست : (پرتوی از زندگی چهارده معصوم(ع) ۹)
 پرتوی از زندگی چهارده معصوم(ع)؛ ج. ۹
 شابک : ۹۶۴-۵۸۳۹-۱۲-۲ بها: ۱۵۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۵۸۳۹-۱۲-۲ بها: ۱۵۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس
 موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه
 موضوع : موسی بن جعفر(ع)، امام هفتم، ۱۸۳ - ۱۲۸ق. -- سرگذشتنامه
 رده بندی کنگره : BP۳۶/پ ۴، ۹ ج
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۶
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۲۶۸۷

پیشگفتار

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم شخصیت‌های برجسته و ممتاز، کسانی هستند که بر همه‌ی ابعاد زندگی انسانی توجه دارند و در همه‌ی آن ابعاد، بروز و ظهور نموده و به درجه‌ی عالی آن دست می‌یابند، آنها در عین آنکه در میدان زهد و پارسایی یگانه‌اند، در میدان جهاد و مبارزه نیز یک‌ه‌تاز می‌باشند، و در عین آنکه با دیدن یتیم سرافکنده، بر اثر مهر و عاطفه، اشک می‌ریزند، با دیدن طاغوت سرکش هر چه خشم دارند، بر ضد او آشکار می‌نمایند، و به اصطلاح «جامع اضداد» هستند، نه نسبت به همه مهربانند، و نه نسبت به همه خشمگین، به عبارت دیگر محکوم دلخواه خود نیستند، بلکه آنچه را خدا می‌پسندد، می‌پسندند. امام موسی بن جعفر، حضرت کاظم علیه السلام در عین آنکه انسان رئوف و مهربان بود، نسبت به طاغیان سرکش، خشمگین بود، در عین آن که استاد پارسیان بود، یک‌ه‌تاز میدان جهاد و عرصه‌ی سیاست بود، هرگز فریب دغلبازان را نخورد، و بی تفاوت نزیست، و در یک جمله، او همچون جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام یاور مظلومان و دشمن [صفحه ۱۰] ظالمان بود و مصداق کامل این سخن خدا که: محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً...: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ی خدا است و کسانی که با او هستند، در برابر کفار، سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند.» [۱]. امام کاظم علیه السلام نهمین اختر آسمان عصمت و هفتمین ستاره‌ی درخشان فضای دل‌انگیز امامت، تبلوری از ارزشهای والای انسانی بود، و لحظه لحظه عمر پربارش،

درسهای بزرگ اسلامی را الهام می‌بخشید. خداوند او را در حدیث لوح [که پیامبر صلی الله علیه و آله آن حدیث را از جبرئیل گرفت، و به فاطمه زهرا علیها السلام داد، و فاطمه علیها السلام آن را در روز ولادت امام حسین (ع) به جابر بن عبدالله انصاری اهدا نمود] چنین یاد نمود: موسی؛ عبدی و حبیبی و خیرتی: «حضرت موسی بن جعفر، بنده‌ی من و دوست من و برگزیده‌ی من است.» [۲].

کتاب حاضر

این کتاب؛ نهمین شماره‌ی «پرتوی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام» [صفحه ۱۱] است که همانند شماره‌های قبل به سبکی روان برای عموم نگاشته شده است. هدف از نگارش دورنمایی از زندگی این بزرگمردان الهی، آشنایی خشک با زندگی آنها نیست، بلکه هدف؛ بالا بردن سطح معلومات، و دریافت صحیح از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام و آموختن درسهای بزرگ زندگی از مکتب آنها و پیروی است، چرا که علم و عمل دو پری است که انسان را در فضای عالی معنویت به پرواز درمی‌آورد، هرگاه یکی از آنها بدون دیگری باشد، با یک پر نمی‌توان پرواز کرد. برای دریافت آسانتر از بهره‌های زندگی پرثمر امام کاظم علیه السلام، این کتاب در چهار بخش زیر تنظیم گردید: بخش اول: امام موسی کاظم علیه السلام در عصر پدر (حدود ۲۰ سال) و آغاز امامتش. بخش دوم: موضع گیریهای امام کاظم علیه السلام در برابر طاغوتهای عصرش. بخش سوم: امام کاظم علیه السلام در برابر هارون الرشید (حدود ۱۵ سال)، و ماجرای شهادتش. بخش چهارم: نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام کاظم علیه السلام. به امید آنکه زندگی بالنده و سازنده‌ی امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام الگوی شایسته‌ای در صحنه‌های مختلف برای ما شود، و فصل نوین و پرشوری را در زندگی ما پدید آورد. قم: محمد محمدی اشتهاردی پائیز ۱۳۷۳ ش [صفحه ۱۲]

مشخصات معصوم نهم، امام هفتم، حضرت کاظم

نام: امام موسی علیه السلام القاب معروف: عبد صالح، کاظم، باب الحوائج، صابر، امین. کنیه: ابوالحسن اول، ابوابراهیم. پدر و مادر: امام صادق علیه السلام، حمیده. وقت و محل تولد: صبح روز یکشنبه، ۷ صفر سال ۱۲۸ هجری قمری در روستای «ابواء» (واقع در بین مکه و مدینه). وقت و محل شهادت: ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق، در زندان هارون، در بغداد در سن ۵۵ سالگی، به دستور هارون مسموم شده، و به شهادت رسید. مرقد شریف: کاظمین (نزدیک بغداد) دوران زندگی: دو بخش؛ ۱- دوران قبل از امامت، از سال ۱۲۸ تا ۱۴۸ هجری قمری (۲۰ سال) ۲- دوران بعد از امامت، از سال ۱۴۸ تا ۱۸۳ (۳۵ سال) خلفای عصر امامتش عبارتند از: ۱- منصور دوانیقی ۲- مهدی عباسی ۳- هادی عباسی ۴- هارون الرشید و بخش بیشتر دوران امامتش (۱۵ سال) در عصر خلافت هارون (پنجمین خلیفه‌ی عباسی) بود، و آن حضرت در این عصر، سالها در زندانهای متعدد بسر برد. حدود ده سال از امامت او در عصر خلافت منصور، ده سال در عصر خلافت مهدی عباسی، یک سال در عصر خلافت هادی عباسی و پانزده سال در عصر خلافت هارون واقع شد. [صفحه ۱۳]

امام کاظم در عصر پدر و آغاز امامت او

پدر و مادر امام کاظم

پدر بزرگوار امام کاظم علیه السلام، امام صادق (ع) می‌باشد که شرح زندگی او در شماره قبل گذشت. مادر بزرگوار امام کاظم علیه السلام به نام «حمیده» از مهاجران اندلس بود، امام باقر علیه السلام در آغاز ازدواج پسرش امام صادق علیه السلام با او، به او

فرمود: نامت چیست؟ او عرض کرد: حمیده، امام به او فرمود: حمیده فی الدنيا، محمودة فی الآخرة: «تو ستوده باشی در دنیا، و پسندیده باشی در آخرت.» آنگاه به امام صادق علیه السلام فرمود: «این دختر را به عنوان همسر نزد خود ببر.» [صفحه ۱۴] امام صادق علیه السلام در شأن همسرش حمیده (مادر امام کاظم) فرمود: حمیده مصفاة من الادناس کسبیکه الذهب، ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی، و الحجة من بعدی: «حمیده مانند شمش خالص طلا از ناپاکیها و ناخالصیها، پاک است، فرشتگان او را همواره نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من (فرزند او) عنایت فرمود.» [۳]. حمیده بانوی آگاه و حدیث دان بود، او همچون یک راوی مورد اطمینان، گاهی روایات را که از امام صادق علیه السلام شنیده بود نقل می کرد، از جمله ابوبصیر می گوید: پس از شهادت امام صادق علیه السلام نزد او رفتم و تسلیت گفتم، او گریه کرد و من نیز گریستم، گفت: «اگر هنگام رحلت امام صادق علیه السلام در محضرش بودی امر عجیبی می دیدی، آن حضرت در آن لحظات آخر، چشمش را گشود و فرمود: «همه‌ی بستگانم را در اینجا حاضر کن.» همه را حاضر نمودم، آن حضرت نگاهی به آنها کرد و فرمود: ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلوة: «همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمرد نرسد.» [۴]. [صفحه ۱۵]

ماجرای عجیب ولادت امام کاظم

امام کاظم علیه السلام در روستای ابواء (که در بین مکه و مدینه قرار گرفته و قبر حضرت آمنه علیها السلام مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجاست) چشم به جهان گشود، در آن هنگام که پدر و مادرش (امام صادق و حمیده) همراه دوستان، از مدینه به سوی مکه برای انجام مراسم حج، رهسپار بودند ماجرای ولادت آن حضرت، آمیخته به کرامت و شگفتیها بود، که داستان زیر بیانگر آن است. ابوبصیر می گوید: همراه امام صادق علیه السلام در آن سالی که پسرش موسی بن جعفر علیه السلام متولد گردید (سال ۱۲۸ هـ. ق) برای شرکت در مراسم حج به سوی مکه رفتیم، به سرزمین «ابواء» (منزلگاهی بین مکه و مدینه) رسیدیم، امام صادق علیه السلام برای ما صبحانه آورد، وقتی که آن حضرت به اصحابش غذا می داد، آن را فراوان و خوب تهیه می کرد، ما مشغول خوردن صبحانه بودیم که فرستاده حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) آمد و گفت: حمیده می گوید: حالم منقلب شده و درد زایمان گرفته‌ام، و شما دستور داده‌اید که نسبت به این پسر اقدامی نکنم (از این رو جریان را به اطلاع می‌رسانم). امام صادق علیه السلام بی‌درنگ برخاست و همراه فرستاده‌ی حمیده رفت، و پس از مدتی نزد اصحاب بازگشت. اصحاب: خدا تو را شاد کند و ما را فدایت نماید، ماجرای [صفحه ۱۶] حمیده چه بود؟ امام صادق: خداوند حمیده را سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود، که در میان مخلوقاتش از همه بهتر است، و حمیده در مورد آن نوزاد مطلبی به من گفت که به گمانش من آن را نمی‌دانم، در صورتی که من به آن از او آگاهتر هستم. ابوبصیر: قربانت گردم، آن مطلب چه بود؟ امام صادق: حمیده گفت؛ هنگامی که آن نوزاد متولد شد، «دستهایش را بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان بلند کرد.» من به حمیده گفتم: این کار، نشانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه‌ی وصی بعد از او است. ابوبصیر: توضیح بدهید، این کار، چگونه نشانه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی بعد از او است؟ امام صادق: در آن شبی که نطفه‌ی جدم (امام سجاد علیه السلام) منعقد شد، فرشته‌ای ظرفی که در آن شربت بود نزد پدرش (امام حسین) آورد که روانتر از آب، نرمتر از کره، شیرینتر از عسل، خنک‌تر از برف و سفیدتر از شیر بود، به او آشامانید و دستور آمیزش با همسر را به او داد، او پس از آشامیدن آن شربت، با همسرش آمیزش کرد و نطفه‌ی جدم بسته شد. در مورد انعقاد نطفه‌ی پدرم، و سپس خودم نیز همین برنامه انجام گردید، و وقتی که انعقاد نطفه پسر (موسی) فرا رسید، فرشته‌ای نزد من آمد همان شربت را به من آشامانید و سپس با [صفحه ۱۷] همسر آمیزش کردم و نطفه‌ی همین پسر که تازه متولد شده، بسته گردیده، «بنابراین آنچه را که خدا به من داده شادمانم، به این پسر توجه داشته باشید و بدانید که سوگند به خدا، او پس از من، صاحب شما

است...» این همان کلمه‌ی خداست که وقتی از مادر متولد شود، دستهایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، دست به زمین گذاردنش نشانه و رمز آن است که هر علمی را که خداوند از آسمان به زمین بفرستد، او دریافت نماید، و سر به آسمان بلند کردندنش نشانه‌ی آن است که ندا دهنده‌ای در درون عرش، از جانب خدا و از افق اعلی، او را به نام خود و به نام پدر صدا زند و بگوید: «ای فلاّن! پسر فلاّن! در راه حق ثابت باش تا (امانت را) استوار سازی، به خاطر عظمت خلقت، تو برگزیده‌ی من هستی و رازدار و مخزن علم و امین وحی، و جانشین من در زمین من می‌باشی، آن کس که تو را رهبر خود کند و از تو پیروی نماید، رحمت را بر او واجب کردم و بهشت را به او بخشیدم و او را به جوار رحمت آوردم، به عزت و جلالم هر کس که با تو دشمنی کند، او را با عذاب سختم بسوزانم، اگر چه در دنیا مشمول رحمت وسیع من گردد.» هنگامی که ندای منادی به پایان رسید، امام، در حالی که دستش در زمین و سرش به سوی آسمان است، جواب منادی را بدهد، و بگوید: «خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که معبودی یکتا جز خدا نیست، او که به عدالت قیام کرده و معبودی جز خدای قادر و آگاه نیست.» [صفحه ۱۸]

هنگامی که امام چنین گوید، خداوند علم پیشینیان و آیندگان را به او عطا کند و او را شایسته زیارت روح (اعظم) در شب قدر سازد. ابوبصیر: آیا این روح، همان جبرئیل نیست؟ امام صادق: این روح، بزرگتر از جبرئیل است، جبرئیل از فرشتگان است، ولی روح، از فرشتگان بزرگتر است. آیا نمی‌دانی که خداوند می‌فرماید: تنزل الملائکة و الروح: «فرشتگان و روح در شب قدر فرود می‌آیند.» (سوره‌ی قدر / ۵)، بنابراین (طبق این آیه) روح، غیر از فرشته است [۵].

ولیمه‌ی عمومی ولادت امام کاظم

ابوعبدالله برقی از منهال قصاب نقل می‌کند که گفت: «از مکه به قصد مدینه، حرکت کردم، در مسیر راه به روستای «ابواء» رسیدم، با خبر شدم که امام صادق علیه‌السلام دارای پسری شده است، من زودتر از آن حضرت به مدینه رسیدم، او یک روز بعد از من به مدینه آمد، و سه روز به مردم غذا داد، من جزء آنان بودم که در کناره سفره‌ی آن حضرت، هر روز غذا می‌خوردم، به قدری که تا روز بعد نیاز به غذا نداشتم، به این ترتیب سه روز غذا خوردم، به اندازه‌ای که شکم پر می‌شد و سنگین می‌شدم و بر اثر سنگینی بر بالشی تکیه می‌کردم، و تا فردای آن روز غذا نمی‌خوردم.» [صفحه ۱۹]

علاقه‌ی شدید امام صادق به پسرش موسی

روایت شده، شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: «چقدر فرزندان موسی را دوست داری؟» امام صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمود: وددت ان لیس لی ولد غیره، حتی لا- یشارکه فی حبی له احد: «دوست داشتم غیر از او (موسی) فرزندی دیگری نداشتم، تا هیچکس در علاقه‌ام به موسی علیه‌السلام شریک نمی‌شد.» [۶].

نهی از منکر امام کاظم در گهواره

یعقوب سراج می‌گوید: به حضور امام صادق علیه‌السلام رفتم، دیدم در کنار گهواره‌ی پسرش موسی علیه‌السلام ایستاده و موسی (امام کاظم) در گهواره بود و مدتی با او راز گفت، پس از آن که فارغ شد، به نزدیکش رفتم، به من فرمود: «نزد مولایت (در گهواره) برو و بر او سلام کن.» من کنار گهواره رفتم و سلام کردم، موسی بن جعفر (که در آن هنگام کودک در میان گهواره بود) با کمال شیوایی، جواب سلام مرا داد، و به من فرمود: «برو آن نام را که دیروز بر دختری گذاشته‌ای عوض کن و سپس نزد من بیا، زیرا خداوند چنان نام را ناپسند [صفحه ۲۰] می‌داند.» [یعقوب می‌گوید: خداوند دختری به من داده بود و نام او را حمیرا گذاشته بودم.] امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «برو به دستور او (موسی) رفتار کن تا هدایت گردی.» من رفتم و نام دخترم را

عوض کردم [۷].

استفاده‌ی معنوی امام، به جای بازی کودکان

صفوان می‌گوید: به محضر امام صادق علیه‌السلام رفتم، و از امام بعد از او پرسیدم: امام صادق علیه‌السلام در پاسخ سؤال من فرمود: «صاحب مقام امامت، بازی و بیهوده‌گری نمی‌کند.» (لا یلهو و لا یلعب) در همین هنگام موسی بن جعفر علیه‌السلام را که در آن هنگام کودک بود، دیدم آمد، و همراهش یک بزغاله‌ی مکی بود، آن بزغاله را گرفته بود و به او می‌گفت: «خدایت را سجده کن.» امام صادق علیه‌السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: «پدر و مادرم به فدای کسی که بازی و بیهوده‌گری نکند.» [۸]. با اینکه بزغاله وسیله‌ی بازی کودکان است، ولی برخورد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام با بزغاله، بازی کودکان نبود، بلکه از این برخورد، استفاده‌ی ذکر خدا می‌کرد. [صفحه ۲۱]

امام کاظم در دوران کودکی و نوجوانی

اشاره

امام کاظم علیه‌السلام حدود بیست سال با پدر بزرگوارش امام صادق علیه‌السلام زندگی کرد، که پنج سال آن در سالهای آخر حکومت طاغوتی امویان بود و چهار سال و نیم آن در عهد عبدالله سفاح (نخستین خلیفه‌ی عباسی) بود و نه سال و چند ماه آن در عصر دیکتاتوری منصور دوانیقی به سر آورد. امام کاظم علیه‌السلام در این دوران در کنار پدر، چون ستاره در کنار ماه، می‌درخشید و دستیار مخلص و پر تلاش برای پدر بود. او با آن استعداد و فراگیری ملکوتی، دو بعد علمی و سیاسی زندگی پدر را از نزدیک دید، در بعد علمی در کنار حوزه علمیه پدر به مقامی رسید که خود مرجع و ملجأ فنون و علوم مختلف گردید و در بعد سیاسی، برخوردهای پدر را با خلفای طاغوتی اموی و عباسی مشاهده کرد و شیوه‌ی برخورد با آنها را آموخت، او در راستای انقلاب فرهنگی و سیاسی پدر، شاهد انواع گوناگون برخوردهای علمی و سیاسی بود، و در متن سیاست و علوم قرار داشت، به طوری که در همان دوران کودکی و نوجوانی یک‌تاز عرصه‌های علوم و فنون و سیاستهای اسلامی گردید، و کشتی نجات برای آنان بود که در برابر امواج سهمگین گوناگون دریای مادیت بودند، برای روشن شدن این مطلب نظر شما را به سه نمونه از برخوردهای آن حضرت در عصر کودکی و نوجوانی جلب می‌کنیم: [صفحه ۲۲]

امام کاظم؛ چشمه‌ی جوشان نبوت، در کودکی

عیسی شلقان می‌گوید: روزی در جایی نشسته بودم، امام کاظم علیه‌السلام [که در آن وقت کودک بود] در حالی که بره‌ای همراهش بود از کنار من عبور کرد، به او گفتم: «ای پسر! می‌بینی پدر شما (امام صادق) چه می‌کند؟ نخست به ما دستور داد که «ابوالخطاب» (محمد بن مقلاس اسدی کوفی) را دوست بداریم، سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بیزاری بجویم.» امام کاظم علیه‌السلام که کودکی خردسال بود فرمود: «همانا! خداوند، بعضی از انسانها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است و بعضی را برای کفر دائمی آفرید و در این میان نیز به بعضی عاریه‌ای داد که آنان را «معارین» (عاریه داده شدگان) گویند، که هرگاه خداوند بخواهد، ایمان را از آنها بگیرد، «ابوالخطاب» از این گونه است که ایمان عاریه‌ای به او داده بودند [در آن زمان که ایمان داشت، امام صادق علیه‌السلام فرمود: او را دوست بدارید، اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده، امام صادق فرموده: او را لعن کنید.] عیسی شلقان می‌گوید: به حضور امام صادق علیه‌السلام رفتم و آنچه را که به فرزندش امام کاظم علیه‌السلام گفته

بودم و او جوابم داده بود، به عرض آن حضرت رساندم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: انه نبعة نبوة: [صفحه ۲۳] «این پسر (یا این کلام پسر) از جوشش نبوت (از سرچشمه‌ی جوشان نبوت) می‌باشد.» [۹].

مربوب شدن ابوحنیفه، از پاسخ عمیق امام

عصر امامت امام صادق علیه السلام بود، روزی ابوحنیفه به خانه‌ی امام صادق علیه السلام وارد گردید، حضرت کاظم علیه السلام را که در آن وقت کودک بود، در دالان خانه دید، با خود گفت: «اینها (امامان) گمان می‌کنند در کودکی به آنها علم و دانش داده شده است، خوب است این موضوع را امتحان کنم.» بر همین اساس ابوحنیفه قبل از آنکه به محضر امام صادق علیه السلام برسد، در همان دالان خانه، به حضرت کاظم علیه السلام رو کرد و این مسأله را مطرح کرده و پرسید: «ای پسر! اگر غریبی خواسته باشد برای قضای حاجت به دستشویی برود، کجا برود؟» حضرت کاظم علیه السلام خشمگینانه فرمود: «ای شیخ! بی ادبی کردی چرا سلام نکردی؟» ابوحنیفه شرمند شد و از خانه بیرون رفت و سپس بازگشت و سلام کرد، در حالی که ابهت و شکوه امام در قلبش، پرتو افکنده بود، سؤال خود را تکرار کرد. حضرت کاظم علیه السلام در پاسخ فرمود: از کنار نهرها و گوشه‌های رودخانه‌ها که محل آب بردن است، و سایه‌های دیوار که جای ورود [صفحه ۲۴] افراد است، و در محل افتادن میوه‌ها از درختان، در پشت دیوار خانه‌ها، در معابر عمومی و در آبهای جاری و راکد دروی کند و رو به قبله و پشت به قبله نباشد از این امور که گذشت در هر جا بخواهد قضای حاجت کند. ابوحنیفه می‌گوید: وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این پاسخ را داد، در چشمم و قلبم بزرگ جلوه کرد، پرسیدم: «ای پسر رسول خدا! بشر که گناه می‌کند، گناهش را چه کسی انجام می‌دهد؟» او به من نگاه کرد و فرمود: «بنشین تا به تو خبر دهم.» نشستم فرمود: آن کس که گناه می‌کند، از سه حال خارج نیست: ۱- خدا گناه می‌کند. ۲- خود او گناه می‌کند. ۳- هر دو گناه می‌کنند. اگر بگوییم خدا گناه می‌کند، خداوند با انصافتر و عادلتر از آن است که خود گناه کند، سپس بنده‌اش را به خاطر گناه، مجازات نماید. و اگر گناه را هر دو (خدا و بنده) انجام دهند، در این صورت خدا در گناه کردن با بنده‌اش شریک است و چون خدا نیرومندتر از شریک خود است، باید سزاوارتر به مجازات گناه باشد [در صورتی که خداوند مجازات گناه را سزاوار بنده‌ی گناهکار می‌داند] نیرومند سزاوارتر به انصاف نمودن به ناتوان می‌باشد. و اگر گناه را نسبت به بنده‌ی گناهکار بدهیم، در این صورت امر و نهی خدا متوجه او می‌شود، هر گاه گناه نکرد سزاوار پاداش الهی [صفحه ۲۵] و بهشت است و گرنه سزاوار مجازات و دوزخ می‌باشد، اگر خدا او را بخشید، بر اساس فضل و کرمش بخشیده، اگر مجازات نمود، بر اساس عدالتش مجازات نموده است (بنابراین، گناه را بنده کرده است). پاسخ استوار و شیوای حضرت کاظم علیه السلام ابوحنیفه را آن چنان تحت تأثیر قرار داد که چشمانش پر از اشک شد و این آیه را خواند: ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم. «آنها فرزندانی بودند که کمالات را از همدیگر به ارث برده‌اند، و خداوند شنوا و دانا است.» [۱۰]. یعنی حضرت کاظم علیه السلام مقام علمی خود را از پدر و اجداد پاکش به ارث برده است.

پاسخ قاطع امام کاظم به ابوحنیفه

عصر امامت امام صادق علیه السلام بود، فرزند آن حضرت امام کاظم علیه السلام دوران نوجوانی را می‌گذرانید، روزی ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفی) به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «پسرت موسی (امام کاظم) را دیدم نماز می‌خواند و مردم را پیش روی او، عبور و مرور می‌کردند، ولی موسی علیه السلام آنها را از عبور و مرور در جلو نماز گزار، نهی نمی‌کرد.» [ابوحنیفه با این سخن، خواست به فرزند امام صادق علیه السلام اعتراض کند و ضمناً امام صادق علیه السلام را در مورد فرزندش، سرزنش نماید.] [صفحه ۲۶] امام صادق علیه السلام فرزندش موسی علیه السلام را به حضور طلبید، وقتی که او حاضر شد، امام صادق

علیه السلام به او فرمود: «ابوحنیفه می گوید: «تو نماز می خواندی و مردم، پیش روی تو رفت و آمد می کردند و تو آنها را نهی نمی کردی؟» امام کاظم: آری ای پدر! آن کسی که من برای او نماز می خواندم نزدیکتر به من بود تا سایر مردم، چنانکه خداوند در قرآن (آیه ۱۶، سوره ی ق) می فرماید: و نحن اقرب الیه من حبل الوريد: «و ما به انسان از رگ قلبش نزدیکتریم.» [یعنی من در نماز بودم و در آن وقت آن چنان توجه به خدا داشتم، که از رفت و آمد مردم، غافل شدم] امام صادق علیه السلام از پاسخ پر مغز فرزندش خشنود شد و او را به نشانه‌ی محبت به سینه اش چسبانید و فرمود: بابی انت و امی یا مودع الاسرار: «پدر و مادرم به فدایت ای امانتدار اسرار و مخزن رموز.» [۱۱]. [صفحه ۲۷]

امام کاظم در آغاز امامت

اشاره

امام کاظم علیه السلام در ۲۰ سالگی (در سال ۱۴۸ ه. ق) با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام روبرو شد، از آن پس زمام امور امامت را به دست گرفت و به جای پدر نشست و راه پدر را ادامه داد. امام صادق علیه السلام دارای هفت پسر بود، حتی سن و سال یکی از آنها به نام عبدالله از امام کاظم علیه السلام بزرگتر بود، در عین حال امام کاظم علیه السلام را در فرصتهای مختلف به عنوان امام بعد از خود معرفی کرد، به عنوان نمونه نظر شما را به موارد زیر جلب می کنیم:

امام کاظم؛ جان پدر

روزی امام صادق علیه السلام پسرش عبدالله را سرزنش و موعظه می کرد، و به او می فرمود: «چه چیز تو را باز می دارد که همانند برادرت (حضرت کاظم) باشی، سوگند به خدا من نور را در پیشانیش می نگرم.» عبدالله: چرا؟ مگر پدر او و من، یکی نیست، و اصل او با اصل [صفحه ۲۸] من از یک سرچشمه نیست؟! امام صادق: انه من نفسی و انت ابنی: «او (امام کاظم) از جان من است و تو پسر من هستی!» [۱۲].

خبر از امامت امام کاظم در کودکی

معاذ بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «از درگاه خداوندی که این مقام (امامت) را به شما عنایت فرمود، مسئلت می کنم که قبل از رحلت شما فرزندی را که شایسته این مقام باشد، به شما عنایت فرماید.» امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند آن را عنایت فرموده است.» عرض کردم: او کیست؟ فرمود: «همین که در خواب است.» نگاه کردم دیدم حضرت موسی بن جعفر است که در آن وقت کودک بود [۱۳].

گرایش زاهد دانشمند، با دیدن معجزه‌ای از امام

در عصر امام کاظم علیه السلام در مدینه، مردی بود بسیار پارسا و اهل عبادت، و پایبند به دین، به طوری که طاغوت وقت، از او واهمه داشت، او آن چنان شجاع بود که گاهی به عنوان نهی از منکر به زمامدار قلدر زمانش، سخن درشت می گفت، ولی زمامدار، سخن درشت او را به خاطر زهد و نیکوکاریش، تحمل می نمود. این شخص [صفحه ۲۹] «حسن بن عبدالله» نام داشت، در عین آن که صفات فوق را داشت، در آیین اهل تسنن بود و علی علیه السلام را چهارمین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست. روزی امام کاظم علیه السلام در مدینه، وارد مسجد شد، او را در مسجد دید، اشاره کرد نزد من بیا، او نزد امام کاظم علیه السلام

آمد، بین امام و او گفتگوی ذیل، انجام گرفت: امام کاظم: من شیوهی عبادت، زهد و نهی از منکر، و... تو را دوست دارم، ولی تو معرفت (آگاهی و شناخت) نداری، برو معرفت بیاموز. حسن بن عبدالله: معرفت چیست؟ امام کاظم: برو، مسائل را به طور عمیق بفهم و احادیث را بیاموز. حسن بن عبدالله: احادیث را از چه کسی بیاموزم؟ امام کاظم: از فقهای مدینه بیاموز، سپس آن را نزد من بخوان. حسن رفت و احادیث را از فقهای مدینه آموخت و به حضور امام کاظم علیه السلام آمد و آنها را خواند. امام کاظم: تمام این احادیث که تو آموخته‌ای، بی اساس است، برو معرفت بیاموز. حسن بن عبدالله: که احادیث را بر مبنای عقیده‌ی خود (اهل تسنن) به دست می آورد، پیوسته در انتظار آن بود تا معرفت را از محضر امام کاظم علیه السلام بیاموز، روزی دید آن حضرت به سوی مزرعه‌ی خود می رفت، [صفحه ۳۰] از فرصت استفاده کرد و در بین راه، خود را به محضر آن بزرگوار رسانید و عرض کرد: «قربانت گردم، من در برابر خدا، با شما احتجاج و گله می کنم (از این رو که مرا به جای دیگر سوق می دهی، و خودت به من معرفت نمی آموزی) مرا خودت به معرفت، هدایت فرما.» امام کاظم علیه السلام وقتی که او را آماده یافت، ماجرای حوادث بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را برای او شرح داد و رقابت آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را با علی علیه السلام توضیح داد و حقانیت علی علیه السلام را برای او روشن کرد. حسن بن عبدالله، تحت تأثیر بیان مستدل امام قرار گرفت و به امامت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله معتقد گردید، سپس عرض کرد: امام بعد از امیر مؤمنان علی علیه السلام اکنون کیست؟ امام کاظم: اگر خبر دهم می پذیری. حسن بن عبدالله: آری می پذیرم. امام کاظم: اکنون، امام مردم من هستم. حسن بن عبدالله: از شما چیزی (معجزه‌ای) می خواهم، تا به وسیله‌ی آن بر مخالفان استدلال کنم. امام کاظم: اشاره به درختی که در آنجا بود کرد و فرمود: برو نزد آن درخت و به او بگو: موسی بن جعفر علیه السلام می گوید: «نزد من بیا.» حسن بن عبدالله: من نزد آن درخت رفتم و پیام امام را به او ابلاغ کردم، ناگهان دیدم آن درخت زمین را می شکافت و به پیش می آید، نزدیک آمد و در برابر امام کاظم علیه السلام ایستاد. [صفحه ۳۱] امام کاظم علیه السلام به آن درخت اشاره کرد برگرد، آن درخت بازگشت و سر جای خود قرار گرفت. در این هنگام، حسن بن عبدالله به امامت امام کاظم علیه السلام معتقد شد و اعتراف کرد، و از آن پس خاموشی را شیوه‌ی خود قرار داد و به عبادت پرداخت و کسی ندید که او سخن بگوید. [۱۴] به این ترتیب، معرفت آموخت، و از آن پس عبادتهایش در پرتو معرفت، ارزش واقعی خود را بازیافت.

امام کاظم، ناخدای کشتی نجات

فیض بن مختار می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در آن هنگام کودک بود، به پیش آمد، من او را دربر گرفتم و بوسیدم، امام صادق علیه السلام فرمود: انتم السفینه و هذا ملاحها: «شما کشتی هستید و این (کودک) ناخدای آن کشتی است.» [همان گونه که ناخدای کشتی، کشتی را از بیراهه‌ها و امواج سهمگین دریا، به راه راست و ساحل نجات، هدایت می کند، این آقا زاده نیز در میان شما چنین نقشی خواهد داشت.] سال بعد در مراسم حج شرکت نمودم، دو هزار دینار همراهم بود، هزار دینار آن را برای امام صادق علیه السلام، و هزار دینار دیگر را برای حضرت کاظم علیه السلام فرستادم. [صفحه ۳۲] مدتی بعد وقتی که به محضر امام صادق علیه السلام رفتم، به من فرمود: «موسی را با من برابر نمودی؟» گفتم: بر اساس فرموده‌ی شما، این کار را کردم. فرمود: سوگند به خدا، این کار (معرفی موسی علیه السلام به عنوان امام بعد از خودم) را من نکردم، بلکه خداوند این کار را نسبت به او انجام داد (و او را امام و ناخدای کشتی نمود). [۱۵]. [صفحه ۳۳]

موضع گیریهای امام کاظم در برابر طاغوتها

امام کاظم علیه السلام در طول امامت خود (۳۵ سال) با چهار طاغوت به این ترتیب رو در رو بود: ۱- منصور دوانیقی (حدود ده سال) ۲- مهدی عباسی (ده سال) ۳- هادی عباسی (یک سال) ۴- هارون الرشید (حدود پانزده سال) آن حضرت، هرگز در برابر طاغوتها سر خم نکرد و تسلیم آنها نشد، بلکه درست در نقطه‌ی مقابل آنها گام برمی داشت و آن چنان در برابر آنها - به خاطر نهی از منکر و محکوم نمودن کارهای ناشایسته‌ی آنها - گرفته خاطر بود که به او «کاظم» می گفتند، چرا که نام او «موسی» بود و به او به خاطر تحمل و مقاومت و ترشروی در برابر طاغوتها و ستمگران، کاظم گفتند، این لقب در حقیقت نمایانگر شدت [صفحه ۳۴] نارضایتی او از آنها و نهی از منکر او در برابر آنها بود، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: ادنی الانکار ان تلقی اهل المعاصی بوجه مکفهره: «پایین ترین درجه‌ی نهی از منکر آن است که انسان با چهره‌ی خشم آلود با گنهکاران برخورد نماید.» [۱۶]

موضعگیری امام کاظم در برابر طاغوتها به قدری قاطع و جدی بود که آن حضرت یکی از شاگردانش به نام «زیاد بن ابی سلمه» را از همکاری با دستگاه طاغوتی نهی کرد، او گفت: «من عیالمند و آبرومندم و نیاز و احتیاج باعث شده که در دستگاه آنها کار کنم تا معاش زندگی را تأمین نمایم.» امام کاظم علیه السلام به او فرمود: لان اسقط من حائق فاقطع قطعه قطعه احب الی من ان اتولی لاحد منهم عملا او اطأ بساط رجل منهم: «هرگاه من از بالای ساختمان بلند بر زمین سقوط کنم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از اینکه عهده‌دار کاری از کارهای آنها گردم، یا بر فرش یکی از آنها گام بگذارم.» [۱۷]. برای توضیح بیشتر، نظر شما را به نمونه‌هایی از شیوه‌ی زندگی امام کاظم علیه السلام با طاغوتها جلب می‌نمایم: [صفحه ۳۵]

امام کاظم در برابر منصور

اشاره

امام کاظم علیه السلام در ده سال آغاز امامت خود در عصر حکومت منصور دوانیقی، در شدیدترین خفقان و سانسور به سر می‌برد، دستهای منصور تا آرنج از خون سادات و امام و امامزادگان آغشته بود، دشمنی و کینه‌ی او تا آنجا بود که پس از اطلاع از شهادت امام صادق علیه السلام، برای محمد بن سلیمان (فرماندارش در مدینه) نوشت: «اگر جعفر بن محمد (امام صادق) به شخص معینی وصیت کرده، او را احضار کن و گردنش را بزن.» نامه به محمد بن سلیمان رسید، او در پاسخ نوشت: «جعفر بن محمد به پنج نفر وصیت نموده که عبارتند از: ۱- منصور دوانیقی ۲- محمد بن سلیمان (حاکم مدینه) ۳- عبدالله ۴- موسی ۵- حمیده (همسرش). منصور گفت: «اینها را نمی‌شود کشت.» [۱۸]. وصی حقیقی امام صادق علیه السلام، فرزندش امام کاظم علیه السلام بود، و شیعیان خاص، به این موضوع آگاه بودند، ولی امام صادق علیه السلام با این سیاست (وصیت به پنج نفر) خواست، جان امام کاظم را حفظ کند. امام کاظم علیه السلام در این عصر، همان شیوه‌ی پدرش امام صادق علیه السلام را دنبال کرد و حوزه‌ی علمیه پدرش را حفظ نمود و به تربیت شاگرد پرداخت، و بر استحکام و گسترش آن حوزه افزود و در نتیجه با شهادت [صفحه ۳۶] امام صادق علیه السلام نه تنها دانشگاه جعفری امام صادق علیه السلام تعطیل نشد، بلکه با رهبری جانشینش امام کاظم علیه السلام رونق و شکوفایی خود را حفظ نمود. در اینجا برای اینکه به شدت خفقان و جو پر خطر حکومت دیکتاتوری منصور در آغاز عصر امامت امام کاظم علیه السلام پی ببریم، نظر شما را به دو سرگذشت زیر جلب می‌کنیم.

راهنمایی پیرمرد هشیار به امامت امام کاظم

هشام بن سالم و مؤمن الطاق (محمد بن نعمان) از شاگردان برجسته و آگاه امام صادق علیه السلام بودند، هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت، مردم درباره‌ی جانشین او، اختلاف کردند، عده‌ای پسر دوم امام صادق علیه السلام، «عبدالله افطح» را که بزرگتر از امام

کاظم علیه السلام بود به عنوان امام بعد از حضرت صادق علیه السلام می دانستند، این گروه به نام «فطحیه» معروف شدند. هشام و مؤمن الطاق، وارد مدینه شدند، دیدند جمعیت بسیاری اطراف عبدالله را گرفته اند و به عنوان امام، با او ملاقات می کنند و این توجه مردم به او، از این رو بود که از امام صادق علیه السلام نقل می کردند که فرموده است: «مقام امامت به پسر بزرگتر می رسد، مشروط بر اینکه عیبی در او نباشد.» [۱۹]. [صفحه ۳۷] هشام و مؤمن الطاق مثل سایر مردم نزد «عبدالله افطح» رفتند، تا با (بررسی و کنجکاوی و) طرح مسائلی که از پدرش می پرسیدند، از عبدالله پرسند و حقیقت کشف گردد. آنها دو سؤال زیر را پرسیدند: ۱- زکات در چند درهم، واجب می شود. عبدالله: در دویست درهم که باید ۵ درهم آن را داد. ۲- درصد درهم چطور؟ عبدالله: باید دو درهم و نیم داد. هشام و مؤمن الطاق: اهل تسنن نیز چنین چیزی نمی گویند! عبدالله، دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «سوگند به خدا از فتوای اهل تسنن در این باره، اطلاع ندارم.» هشام می گوید: وقتی که دیدم به دو مسأله‌ی ما جواب درستی نداد [۲۰] از نزد او همراه مؤمن الطاق، حیران و سرگردان خارج شدیم، نمی دانستیم به کجا رویم، مؤمن الطاق آن چنان ناراحت بود که گریه می کرد، همچنان در یکی از کوچه‌های مدینه راه می رفتیم و متحیر بودیم و با خود می گفتیم: آیا به سوی گروه «مرجئه» برویم، یا به سوی گروه «قدریه» یا به سوی گروه زیدیه و یا معتزله و یا خوارج، در همین حال بودیم که ناگاه پیرمرد ناشناسی که از آنجا عبور می کرد با دست به ما اشاره نمود و گفت: «به سوی من بیایید.» [صفحه ۳۸] من ترسیدم که مبادا او از جاسوسهای منصور دوانیقی (دومین خلیفه‌ی عباسی) باشد، زیرا منصور در مدینه جاسوسهای زیاد داشت تا حرکات شیعیان را تحت نظر بگیرند و گزارش دهند، که اگر شیعیان به امامت شخصی قائل شدند، منصور گردن آن شخص را بزند، از این رو به مؤمن الطاق گفتم: از من دورتر بایست، زیرا در مورد خودم و تو احساس خطر می کنم، این پیرمرد مرا می خواهد نه تو را، مؤمن الطاق اندکی از من دورتر شد و من دنبال آن پیرمرد ناشناس حرکت کردم و ترسان و هراسان در پشت سر او می رفتم، تا اینکه مرا به در خانه‌ی امام کاظم علیه السلام برد و خودش رفت و مرا تنها گذاشت. ناگاه خادم امام، بیرون آمد و گفت: بفرما، من وارد خانه امام کاظم علیه السلام شدم، همین که آن حضرت را دیدم، بی آنکه چیزی بگویم، فرمود: «نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه، و نه به سوی معتزله، بلکه به سوی من، به سوی من بیا.» هشام: قربانت گردم پدرت از دنیا رفت؟ امام کاظم: آری. هشام: وفات کرد یا او را با شمشیر کشتند. امام کاظم: آری (وفات کرد). هشام: امام ما بعد از او کیست؟ امام کاظم: اگر خدا بخواهد تا تو را هدایت نماید، هدایت خواهد کرد. هشام: فدایت شوم، عبدالله (برادرت) معتقد است که، امام [صفحه ۳۹] بعد از پدرش، او است. امام کاظم: عبدالله می خواهد، خدا عبادت نشود. هشام: قربانت گردم، امام بعد از امام صادق علیه السلام کیست؟ امام کاظم: اگر خدا بخواهد تو را هدایت خواهد کرد. هشام: آیا آن امام، شما هستید؟ امام کاظم: نه، من این سخن را نمی گویم. هشام، شیوه‌ی سؤال کردن خود را عوض کرد، و این بار از امام کاظم علیه السلام چنین پرسید: «آیا شما امام دارید؟» امام کاظم: نه. هشام: دریافتیم که او خودش امام است، در این هنگام، شکوه عظیمی از او بر دلم افتاد که عظمت آن را جز خدا نداند، همان گونه که شکوه امام صادق علیه السلام بر دلم می افتاد. هشام: آیا همان گونه که از پدرت مسائلی می پرسیدم، از شما نیز پرسم. امام کاظم علیه السلام آنچه می خواهی پرس، تا آگاهی یابی، ولی موضوع را بپوشان که نتیجه‌ی فاش نمودن آن، سر بریدن است (اشاره به سانسور و خفقان حکومت طاغوتی منصور دوانیقی). هشام می گوید: آنچه مسأله داشتم سؤال کردم و او پاسخ داد، امام کاظم علیه السلام را دریای ژرف و بی کران علم و معرفت یافتم، به او عرض کردم: شیعیان پدرت سرگردان هستند، اگر اجازه بفرمایی با تعهد به پوشاندن موضوع، که از من گرفتی، با شیعیان تماس بگیرم [صفحه ۴۰] و آنها را به سوی امامت شما راهنمایی نمایم. امام کاظم: هر کدام از شیعیان را که دارای رشد و استقامت و هشیاری یافتی ماجرا را به او بگو و با او شرط کن که موضوع را مخفی بدارد، که نتیجه‌ی فاش کردن، سر بریدن است - و با دست اشاره به گلو کرد. هشام: من از نزد آن حضرت بیرون آمدم، و خودم را به مؤمن الطاق رساندم، به من گفت: چه خبر؟ گفتم: هدایت بود و ماجرا را برایش بیان کردم، سپس جریان را به فضیل و ابوبصیر گفتم، آنها نیز به حضور امام

کاظم علیه السلام رسیدند و سؤالاتی کردند و جواب صحیح شنیدند و به امامتش معتقد شدند، سپس هر کسی از مردم به حضورش رفت، امامتش را پذیرفت. جز طایفه عمار (ساباطی) و اصحاب او. و اطراف «عبدالله افطح» کم کم خلوت شد، او علت را پرسید، گفتند: «هشام بن سالم» مردم را از پیرامون تو پراکنده نموده است، عبدالله چند نفر از مریدهایش را مأمور کرده بود تا مرا کتک بزنند [۲۱].

از جنایات هولناک منصور

منصور دوانیقی در سال ۱۵۸ ه. ق از دنیا رفت، او در سالها یا ماههای آخر عمر، کلیدهای یکی از خزانه‌هایش را به عرووش، [صفحه ۴۱] همسر مهدی عباسی به نام «ریطه» سپرد، و به او وصیت کرد که تا زنده هستم آن خزانه را باز نکن و بعد از من با حضور خلیفه‌ی من (مهدی عباسی) آن را باز کن. منصور از دنیا رفت، ریطه گمان می‌کرد در آن خزانه، جواهرات و گنجینه‌های بسیار و بی‌نظیر وجود دارد، سرانجام پس از مرگ منصور، همراه شوهرش به سوی آن خزانه رفت و در آن را گشود، ناگاه دیدند پیکر مقدس بیش از صد نفر از سادات علوی که کشته شده‌اند در آنجا کنار هم چیده شده و نام و نشان هر کدام در کنار آنها نوشته شده است... منصور با این وصیت می‌خواست، پسرش را بر ضد علویان تحریک کند و به او بگوید که اگر می‌خواهی در سلطنت باقی باشی، همین سیاست خشن را نسبت به امامان اهل بیت علیهم السلام و منسوبان آنها اختیار کن [۲۲]. اینک می‌پرسیم: آیا برای امام کاظم علیه السلام در چنان عصر و شرایطی، انتخاب چه راهی بهتر بود؟ آیا بهتر آن نبود که با تربیت شاگرد و نهضت فکری و زمینه سازی به افشاگری و آگاهی پردازد؟ قرائن و شواهد تاریخی بیانگر آن است که راه معقول و نتیجه بخش همین راه بود و آن حضرت نیز همین راه را برگزید. [صفحه ۴۲]

جلوس عید، و هدیه به مرثیه خوان امام حسین

از حوادث تلخ و شیرین زندگی امام کاظم علیه السلام در عصر منصور اینکه: منصور از امام کاظم علیه السلام تقاضا کرد که روز عید نوروز به طور رسمی در مجلس دربار، برای سلام و شادباش بنشیند، و هر چه مردم به عنوان هدیه می‌آورند بپذیرد، امام علیه السلام این تقاضا را رد کرد و فرمود: «اخباری را که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده بررسی کردم، خبری در مورد عید نوروز نیافتم، جلوس در چنین روزی از مراسم فارسیان است و اسلام آن را محو نمود، معاذ الله از اینکه چیزی را که اسلام محو کرده، من آن را زنده نمی‌کنم.» منصور: این مراسم را به خاطر سیاست و تدبیر امور ارتشیان انجام می‌دهیم، تو را به خدای بزرگ سوگند می‌دهم در این مجلس بنشین، امام ناگزیر در محل تهنیت نشست، سرلشگران و اعیان و رجال کشور به محضرش می‌رسیدند و تبریک می‌گفتند و هدایایی را تقدیم می‌کردند. امام خادمی را معین کرده بود که صورتحساب آن هدایا را ثبت کند، در ساعت آخر پیرمردی صاف دل آمد و به امام عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا! من فقیر هستم و دستم از مال دنیا تهی است، سه شعری را که جدم در ثناء جدت امام حسین علیه السلام سروده می‌خوانم و آن را به شما اهداء می‌نمایم، سپس آن سه شعر را چنین خواند: عجب لمصقول علاءک فرنده یوم الهیاج و قد علاک غبار و لاسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک و الدموع غزار [صفحه ۴۳] الا تقضقضت السهام و عاقها عن جسمک الاجلال والا کبار: «در شگفتم از آن شمشیرهای برنده‌ای که تیزی آنها در روز درگیری عاشورا بر روی پیکر غبار آلودت وارد شدند. و نیز در شگفتم از آن تیرهایی که در برابر چشم بانوان حرم در پیکرت فرورفتند، در حالی که آن بانوان جدت را صدا می‌زدند و چشمانشان پر از اشک بود. چرا سر و صدای آن تیرهای از پیکر مقدس و با شکوه دور نشدند و به جای دیگر نرفتند؟» امام کاظم علیه السلام به او فرمود: «هدیه‌ات را پذیرفتم در اینجا بنشین، خداوند به تو برکت دهد» آنگاه امام به خادم فرمود: نزد رئیس (منصور) برو و مجموع هدایایی را که آورده شده به او

گزارش بده، و بگو آنها را چه کنم، خادم رفت و بازگشت و گفت: منصور می‌گوید: همه‌ی آنها را به تو بخشیدم، اختیار آنها با خودت. امام کاظم علیه‌السلام همه‌ی آن هدایا را به آن پیرمرد بخشید [۲۳]. به این ترتیب امام با اتخاذ این روش، هم به منصور و درباریانش فهماند که ما به هدایا و زرق و برق دنیا دل نبسته‌ایم، و هم پیرمرد شیعه و نیازمند را که خاطره‌ی امام حسین علیه‌السلام قهرمان و سمبل مبارزه با طاغوتها را تجدید نمود، شاد کرد و به این ترتیب امام کاظم علیه‌السلام در عید نوروز، در درون کاخ طاغوتیان با بیان مظلومیت حسین علیه‌السلام طاغوتیان را محکوم نمود. [صفحه ۴۴]

نگاهی بر حوزه‌ی علمی و شاگردان امام کاظم

پس از شهادت امام صادق علیه‌السلام، امام کاظم علیه‌السلام شاگردان برجسته‌ی پدر را به گرد خود جمع کرد و با عنایت مخصوص به آنها، در حفظ آنها و پاسداری از دانشگاه جعفری تلاش فراوان نمود و با مناظرات خود با دانشمندان بزرگ معروف اهل تسنن و با خلفا و دیگران، همه را تحت الشعاع خود درآورد، شاگردان تربیت شده‌اش مانند: صفوان، بهلول، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن ابی‌عمیر، و... نیز هر کدام استوانه‌هایی برای حفظ حوزه‌ی تشیع بودند، با اینکه از نظر سیاسی در سخت‌ترین شرایط بودند با همت والای خود به پاسداری از دانشگاه جعفری پرداختند و در پیرامون شمع وجود پربرکت امام کاظم علیه‌السلام، بر رونق آن دانشگاه افزودند. سید بن طاووس نقل می‌کند: جماعتی از یاران خاص امام کاظم علیه‌السلام از بستگان و شیعیانش در محضر او، حاضر می‌شدند و صفحه‌های نازک و لطیفی از ابنوس و قلم، به همراه خود داشتند، هنگامی که امام کاظم علیه‌السلام سخن می‌گفت یا مسأله‌ای را فتوا می‌داد، آنها آنچه را می‌شنیدند، می‌نوشتند. محدث قمی می‌گوید: در دست ما کتاب «مسائل علی بن جعفر علیه‌السلام» موجود است، که مجموعه‌ای از سؤالات علی بن جعفر است که از برادرش امام کاظم علیه‌السلام پرسیده و پاسخهای آن حضرت می‌باشد، فقهای ما در استنباط احکام، به این کتاب مراجعه می‌کنند، [صفحه ۴۵] علامه مجلسی این کتاب را در جلد چهارم بحارالانوار (چاپ قدیم) [و جلد ۱۰ بحار، صفحه‌ی ۲۴۹ به بعد، چاپ جدید] آورده است [۲۴]. هشام بن حکم: یکی از شاگردان برجسته‌ی امام صادق علیه‌السلام بود، که پس از شهادت آن حضرت، به امام کاظم علیه‌السلام پیوست و از محضر او بهره‌های فراوان جست، و با مناظرات و استدلالهای قاطع و خلل ناپذیرش از حریم ولایت، تلاش و کوشش بسیار نمود. امام کاظم علیه‌السلام درباره‌ی عقل و خرد و آثار آن، مطالب عمیق و بلند معنی بر اساس آیات قرآن، به هشام آموخت که از سی فراز تشکیل می‌شود، که برآستی مجموعه‌ی عظیم فرهنگی و گنجینه‌ی ژرف فکری اسلام است. امام کاظم علیه‌السلام در آغاز هر فراز، به او می‌فرماید: یا هشام! (ای هشام) [۲۵]. در یکی از آن فرازها چنین آمده: یا هشام! ان لكل شیء دلیل العقل التفکر، و دلیل التفکر الصمت، و لكل شیء مطیة و مطیة العقل التواضع، و کفی بک جهلا- ان ترکب ما نهیت عنه: «ای هشام! برای هر چیزی راهنمایی هست، راهنمای عقل، اندیشیدن است و راهنمای اندیشیدن، خاموشی است و برای هر [صفحه ۴۶] چیزی مرکبی است و مرکب عقل، تواضع و فروتنی است، برای نادانی تو همین بس که کاری انجام دهی که از آن نهی شده‌ای.» [۲۶].

یادی از بهلول، یکی از شاگردان امام کاظم

اشاره

یکی از شاگردان امام کاظم علیه‌السلام، عالم و عارف کامل، «بهلول بن عمرو» بود، او برای حفظ جان خود از خطر گزند هارون الرشید، با اشاره‌ی امام کاظم علیه‌السلام خود را به دیوانگی زد و از آن پس به «بهلول مجنون» معروف گردید. روایت شده: هارون (پنجمین خلیفه‌ی عباسی) می‌خواست برای بغداد «قاضی القضاة» تعیین کند، در این باره با اصحاب و علما مشورت کرد، همه‌ی آنها

بهلول را برای این کار شایسته دانستند. هارون، بهلول را احضار کرد و به او گفت: «ای فقیه هوشمند! ما را در مورد قضاوت، یاری کن.» بهلول: من برای این کار صلاحیت ندارم. هارون: همه‌ی اطرافیان و مردم بغداد، تو را برای این کار شایسته می‌دانند. بهلول: عجب! من خودم به خودم آگاه‌تر از دیگران هستم، وانگهی اینکه می‌گویم: صلاحیت ندارم، یا راست می‌گویم که صلاحیت ندارم، یا دروغ می‌گویم، در این صورت آدم دروغگو، شایسته‌ی مقام قضاوت نیست. [صفحه ۴۷] هارون: تو را آزاد نمی‌کنم تا این مقام را بپذیری. بهلول: «اکنون که چنین است، یک شب به من مهلت دهید، تا در این مورد بیندیشم.» به او مهلت دادند، به خانه‌اش رفت، فردای آن روز، صبح زود با چوبی بلند که در دست داشت از خانه بیرون آمد و خود را به دیوانگی زد و وارد بازار گردید، مردم دیدند آیت الله بهلول، لباس و عبا و عمامه‌اش، کج و معوج شده و چوبی به دست گرفته و بر آن سوار شده و فریاد می‌زند، از پیش رویم کنار روید تا اسبم به شما لگد نزند، مردم گفتند: حضرت بهلول، دیوانه شده است. این خبر به هارون رسید: هارون گفت: ما جن و لکن فر بدینه منا: «او دیوانه نشده، بلکه به این وسیله به خاطر حفظ دینش از ما فرار کرد.» [۲۷]. بهلول تا آخر عمر به همین وضع به سر برد، تا مبادا طاغوت‌های عباسی از وجود او سوء استفاده کنند، و او از همین وضع ساختگی خود، بر ضد طاغوت‌ها استفاده بسیار کرد، و با طنز و مزاح و تاکتیک‌های گوناگون به افشاگری پرداخت، در اینجا در میان دهها طنز و مناظره‌ی او نظر شما را به دو واقعه جلب می‌کنم:

انتقاد شدید بهلول به هارون

روزی بهلول به کاخ هارون الرشید وارد گردید، دید او به تعمیر [صفحه ۴۸] و زیبا سازی کاخ دستور داده است و ساختمان‌های تازه‌ای به آن افزوده است، هارون از بهلول تقاضا کرد تا جمله‌ای در دیوار کاخ بنویسد، بهلول ذغالی به دست گرفت در یکی از آن دیوارها چنین نوشت: رفعت الطین، و وضعت الدین، رفعت الجص، و وضعت النص، فان كان من مالک فقد اسرفت، و الله لا يحب المفسرفین، و ان كان من مال غیرک فقد ظلمت و الله لا يحب الظالمین: «گل را بالا بردی، دین را پایین آوردی، گچ را بالا بردی، نص و دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله را پایین آوردی، این کاخها را که ساخته‌ای اگر از مال شخصی خود ساخته‌ای، اسراف نموده‌ای و خداوند اسرافگران را دوست ندارد، و اگر از مال دیگران ساخته‌ای، به آنها ظلم کرده‌ای و خدا ظالمان را دوست ندارد.» [۲۸].

گفتار غرور شکن بهلول به هارون

هارون الرشید با اسکورت و جاه و جلال در محلی عبور می‌کرد، بهلول در آنجا او را دید، صدا زد: «آهای هارون! آهای هارون!» هارون: کیست که مرا می‌طلبد؟ حاضران: بهلول است. هارون، بهلول را طلبید و گفت: آیا مرا می‌شناسی؟ [صفحه ۴۹] بهلول: آری. هارون: من کیستم؟ بهلول: تو کسی هستی که اگر در مشرق به کسی ظلم شود و تو در مغرب باشی، خداوند در روز قیامت، در این مورد از تو بازخواست می‌کند. هارون گریست و گفت: «حالم را چگونه می‌بینی؟» بهلول: وضع خود را بر قرآن، عرضه و مقایسه کن، قرآن می‌فرماید: ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم: «همانا نیکان در نعمتند و بدان در دوزخ می‌باشند.» (انفطار / ۱۳) هارون: پس آن همه اعمال نیک ما چه می‌شود؟ بهلول: قرآن می‌گوید: انما يتقبل الله من المتقين: «همانا خداوند از پرهیزکاران می‌پذیرد.» (مائده / ۲۷) هارون: پس رحمت خدا به کجا می‌رود؟ بهلول: قرآن می‌فرماید: ان رحمه الله قريب من المحسنين: «همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.» (اعراف / ۵۶) هارون: خویشاوندی ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌شود؟ بهلول: قرآن می‌فرماید: فلا انساب بينهم يومئذ و لا يتساءلون: [صفحه ۵۰] «در روز قیامت نسبها بین آنها نقش ندارد، و از همدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند.» (مؤمنون / ۱۰۱) هارون: پس شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به کجا می‌رود؟ بهلول:

قرآن می‌فرماید: یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا: «آن روز شفاعت (هیچ کس) سودی نبخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است.» (طه / ۱۰۹) هارون: آیا حاجتی به من داری تا برآورم. بهلول: آری، حاجتم این است که گناه مرا بیامری و مرا وارد بهشت کنی. هارون: این کار از من ساخته نیست، ولی به ما خبر رسیده که مقروض هستی، اگر بخواهی قرض تو را می‌پردازیم. بهلول: ای هارون! قرض، قرض را ادا نمی‌کند، اگر راست می‌گویی، اموال مردم را که در نزد تو قرض است، به صاحبانش بده. هارون: دستور می‌دهم مخارج زندگی تو را هر روز تا آخر عمر، پردازند. بهلول: ای هارون! من و تو هر دو بنده‌ی خدا هستیم، آیا به نظر تو، خدای بزرگ، تو را به یاد می‌آورد و مرا فراموش می‌کند؟ [۲۹] همان [صفحه ۵۱] خدایی که مولای تو است، مولای من نیز هست بنابراین: غم روزی مخور بر هم مزین اوراق دفتر را که قبل از طفل ایزد پر کند پستان مادر را

از برکات حوزه‌ی علمیه امام کاظم

آثار و برکات حوزه‌ی علمیه امام کاظم علیه‌السلام در ابعاد گوناگون، بسیار بود، شخص امام و شاگردانش با بیانات و روشنگریهای علمی خود، بسیاری از بیگانگان و طرفداران عقاید باطل را به سوی اسلام ناب هدایت فرمودند که در قسمتهای بعد، به ذکر نمونه‌هایی از آن خواهیم پرداخت و در اینجا نظر شما را به یک نمونه از گرایش یک مقام بلند پایه‌ی مسیحی اسلام، در پرتو رهنمودهای امام کاظم علیه‌السلام جلب می‌کنم:

مسلمان شدن دانشمند مسیحی در محضر امام کاظم

یکی از دانشمندان کنجکاو مسیحی به محضر امام کاظم علیه‌السلام آمد و گفت: سی سال است از پروردگارم خواسته‌ام تا مرا به بهترین دینها و به ممتازترین بندگان خود، هدایت نماید، تا آن که شبی در عالم خواب، شخصی مرا به مردی (به نام مطران) که در «علیای دمشق» سکونت داشت معرفی کرد، نزد او رفتم، پس از گفتگو، گفت: «اگر علم اسلام، تورات، انجیل و تمام کتابهای آسمانی و اخبار را می‌خواهی به مدینه برو و در آنجا پیرس «موسی بن جعفر» کیست، وقتی به خدمتش رسیدی، بگو که فلان کس در علیای دمشق سلام رسانید [صفحه ۵۲] و مرا به سوی تو فرستاده است... هر چه خواهی در نزد او است...» دانشمند مسیحی، به مدینه مسافرت کرد و سرانجام به محضر امام کاظم علیه‌السلام رسید و سرگذشت و خواب خود را بیان کرد و گفت: مطران که مرا نزد شما فرستاده، سلام رسانید، آنگاه گفت: «اگر اجازه بدهی تکفیر کنم (یعنی تواضع مخصوصی که در برابر سلاطین می‌نمایند و اندکی خم می‌شوند و دو کف دست خود را در میان رانها پنهان می‌نمایند، انجام دهم). امام کاظم: اجازه نشستن می‌دهم، ولی اجازه‌ی تکفیر نمی‌دهم. دانشمند مسیحی، نشست و کلاه نصرانیت خود را از سر گرفت، آنگاه گفت: «آیا اجازه‌ی سخن گفتن و سؤال کردن به من می‌دهی؟» امام کاظم: آری، تو برای همین کار به اینجا آمده‌ای. دانشمند مسیحی: چرا جواب سلام دوستم (مطران) را ندادی؟ امام کاظم: جواب رفیقت این است که خدا هدایتش کند، اما سلام بر او، آن هنگام روا است که دین ما (اسلام) را بپذیرد. دانشمند مسیحی: اکنون اجازه بده من چند سؤال مطرح کنم. امام کاظم: آنچه می‌خواهی بپرس. دانشمند مسیحی: موضوع نزول قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و هدف از نزول آن چیست؟ امام کاظم: حم - و الکتاب المبین - انا انزلناه فی لیلة مبارکه انا کنا منذرین... «حم - سوگند به این کتاب آشکار - که ما آن را در شبی [صفحه ۵۳] پر برکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده‌ایم.» (دخان / ۱ تا ۳) دانشمند مسیحی: تفسیر باطنی این آیات چیست؟ امام کاظم: واژه‌ی «حم»، محمد صلی الله علیه و آله است، و این کلمه در کتابی که بر هود پیامبر نازل شده، آمده است، و از حروفش کاسته شده است (دو حرف «م» و «د»، به جهت تخفیف یا به جهت دیگر، حذف شده است). اما منظور از جمله‌ی «کتاب روشن»، امیرمؤمنان علیه‌السلام است. و اما منظور

از «شب مبارک»، فاطمه علیها السلام است. و اما اینکه می‌فرماید: فیها یفرق کل امر حکیم: «در آن شب هر امری بر طبق حکمت خدا تنظیم می‌گردد.» (دخان / ۴) یعنی فاطمه علیها السلام سر چشمه‌ی خیر بسیار است، و آن خیر، مرد حکیم و مرد حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امامان دیگرند) دانشمند مسیحی: اولین و آخرین نفر این مردان را معرفی کن. امام کاظم: اوصاف آنها به همدیگر شبیه است، و من سومی آنها (امام حسین) را معرفی می‌کنم که چه کسی (یعنی مهدی آل محمد) از نسل او آشکار می‌گردد، اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده است، اگر تحریف و تغییر نداده باشید مذکور است، ولی شما از قدیم آن کتابها را تحریف کرده‌اید. [صفحه ۵۴] دانشمند مسیحی: آنچه می‌گویید راست است و دروغی در کار نیست... امام کاظم: اکنون مطلبی را به تو خبر دهم که آن را جز اندکی از خوانندگان کتابهای آسمانی ندانند، به من بگو نام مادر مریم چه بود؟ و در چه روز و چه ساعتی (روح عیسی) در رحم مریم دمیده شد. دانشمند مسیحی: نمی‌دانم. امام کاظم: نام مادر مریم «مرثا» بود، که در زبان عرب «وهیه» می‌باشد، اما روزی که مریم باردار شد، روز جمعه هنگام ظهر بود، همان روزی که جبرئیل از آسمان فرود آمد، و برای مسلمانان عیدی مهمتر از روز جمعه نیست، خداوند و محمد صلی الله علیه و آله، آن روز را ارزشمند خواندند و دستور دادند تا مسلمانان، آن روز را عید خود قرار دهند. اما تولد عیسی علیه السلام از مریم، در روز سه‌شنبه بود، آن هنگام که چهار ساعت و نیم از روز گذشته بود. سپس فرمود: «آن نه‌ری که عیسی علیه السلام در کنار آن، از مریم متولد شد، کدام نه‌ر بود؟» دانشمند مسیحی: نمی‌دانم. امام کاظم: آن نه‌ر، فرات بود که درختهای انگور و خرما در کنار آن بود، هیچ نه‌ری از جهت داشتن درخت انگور و خرما، مانند نه‌ر فرات نیست، اما آن روزی که زبان مریم علیها السلام بسته شد، و «قیدوس» (شاه یهودیان در آن زمان) فرزند و یارانش را احضار کرد تا از او یاری نمایند، دودمان عمران را بیرون برد، تا بنگرند، و آنچه را در کتاب تو [صفحه ۵۵] (انجیل) و کتاب ما (قرآن) ذکر کرده، بیان کردند، آیا آن را فهمیده‌ای؟ دانشمند مسیحی: آری همین امروز خوانده‌ام. امام کاظم: بنابراین، تا در این مجلس هستی، خداوند تو را هدایت خواهد کرد. دانشمند مسیحی: بفرما! نام مادرم در زبان عربی و سریانی چیست؟ امام کاظم: نام مادرت به زبان سریانی «عنقالیه» است، و نام مادر پدرت «عنقوره» است، اما نام مادرت به زبان عربی، «هومیه» است، و نام پدرت «عبدالمسیح» می‌باشد که به لغت عربی، عبدالله است، زیرا مسیح علیه السلام دارای عبد (بنده) نیست. دانشمند مسیحی: راست گفتی، و به خوبی بیان فرمودی، اکنون بفرما نام جدم چیست؟ امام کاظم: نام جدت «جبرئیل» بود و من در همین مجلس نام او را «عبدالرحمن» گذاردم. دانشمند مسیحی: آیا او مسلمان بود. امام کاظم: آری و شهید شد، زیرا لشگری از مردم شام ناگهان به خانه‌اش ریختند و او را کشتند. دانشمند مسیحی: نام من، قبل از آن که کنیه‌ام را بگویم، چه بود؟ امام کاظم: نام تو عبدالصلیب بود. دانشمند مسیحی: شما مرا چه می‌نامید؟ امام کاظم: من شما را عبدالله می‌نامم. [صفحه ۵۶] دانشمند مسیحی: من هم به خدای بزرگ ایمان آوردم و گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، و او آن گونه نیست که مسیحیان تعریف می‌کنند، و هیچ گونه شرکی به او راه ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی خدا است که او را براستی فرستاد، و او حق را برای اهلش آشکار نمود، و اهل باطل در گمراهی و انحراف ماندند، و او رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی همه‌ی مردم جهان از سرخ و سیاه بود، و همه‌ی مردم نسبت به او یکسان بودند، گروهی به راه هدایت رفتند، و گروهی در ضلالت و گمراهی ماندند. و گواهی می‌دهم که ولی و جانشین او، حکمت او را بیان کرد، و پیامبران قبل از او بیانگر حکمت کامل بودند و در راه اطاعت خدا کوشش نمودند، و از هر گونه باطل و پلیدی و اهل باطل، دوری کردند، خداوند نیز آنها را در راه اطاعتش، یاری فرمود... سپس آن دانشمند مسیحی زنار و صلیب طلایی را که در گردن داشت برید و شکست و بیرون آورد و به امام کاظم علیه السلام عرض کرد: «زکات این صلیب طلا را به چه مصرفی برسانم؟» امام کاظم: در اینجا برادری هم کیش تو است و از قبیله‌ی «قیس بن ثعلبه» است که مانند تو به اسلام گرویده، با او مواسات و همسایگی کن (و از زکات به او بده) و من در ادای حق اسلامی شما کوتاهی نمی‌کنم. دانشمند مسیحی: من در محل خود ثروتمند هستم و سیصد

اسب نر و ماده، و هزار شتر دارم، و حق شما در نزد من، بیش از حق من است. [صفحه ۵۷] امام کاظم: «تو آزاد شده‌ی خدا و رسولش هستی، و نسب و نژادت به حال خود باقی است.» از آن پس، آن مسیحی، رسماً در صف مسلمین قرار گرفت، و در راه اسلام به نیکی انجام وظیفه کرد و با زنی از قبیله‌ی بنی‌فهر، ازدواج نمود و امام کاظم علیه‌السلام از اوقاف امام علی علیه‌السلام پنجاه دینار مهریه همسرش را پرداخت و برای او نوکر گرفت، و خانه‌ای در اختیار او گذارد و او در خدمت امام کاظم علیه‌السلام بود، تا آن حضرت را از مدینه به سوی بغداد تبعید کردند، آن مسیحی تازه مسلمان ۲۸ شب پس از تبعید امام کاظم علیه‌السلام از دنیا رفت [۳۰].

امام کاظم در برابر مهدی عباسی

منصور دوانیقی در سال ۱۵۸ هـ. ق از دنیا رفت و پسرش محمد، معروف به مهدی عباسی به عنوان سومین خلیفه عباسی، به جای او نشست و ده سال حکومت کرد. امام کاظم علیه‌السلام از آغاز عمر تا این عصر در مدینه می‌زیست، ولی وقتی که مهدی عباسی بر مسند خلافت نشست، چندین بار آن حضرت را به اجبار به بغداد آورد، حتی او را در بغداد زندانی کرد.

امام کاظم در زندان مهدی عباسی

مهدی عباسی امام کاظم علیه‌السلام را از مدینه به بغداد فراخواند و او [صفحه ۵۸] را زندانی کرد، مهدی در یکی از شبها در عالم خواب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را دید این آیه را قرائت فرمود: فهل عسیتم ان تولیت ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم: «اما اگر روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید.» (محمد / ۲۲) مهدی عباسی دریافت که از زبان علی علیه‌السلام به عنوان مفسد و قاطع رحم، معرفی شد. همان شب، ربیع حاجب را طلبید و به او گفت: «موسی بن جعفر علیه‌السلام را نزد من بیاور.» ربیع می‌گوید: من آن حضرت را نزد مهدی عباسی آوردم، او از جای برخاست و تجلیل و احترام شایانی از امام نمود و با آن حضرت معانقه کرد، و در کنارش نشاند و عرض کرد: «ای ابوالحسن همین ساعت، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را در عالم خواب دیدم که این آیه را خواند: فهل عسیتم... آیا به من اطمینان می‌دهی که بر ضد من یا بر ضد یکی از فرزندانم شورش نکنی، تا تو را رها سازم.» امام کاظم علیه‌السلام نسبت شورش را از خود دفع کرد و مهدی عباسی به ربیع دستور داد که امام را با احترام به سوی مدینه روانه سازد [۳۱]. [صفحه ۵۹] روایت دیگر در این راستا اینکه: ابوخالد می‌گوید: مهدی عباسی دستور جلب امام کاظم علیه‌السلام را داده بود و مأمورین او، آن حضرت را (از مدینه به بغداد) نزد او می‌بردند، در منزلگاه زباله من با آن حضرت سخن می‌گفتم، به من فرمود: «چرا اندوهگین هستی؟» گفتم: چگونه اندوهگین نباشم با اینکه شما را نزد این طاغوت (مهدی عباسی) می‌برند و نمی‌دانم چه به سرت می‌آید؟ فرمود: در این سفر آسیبی به من نمی‌رسد، وقتی که فلان ماه فرارسید در فلان روز و فلان مکان، خود را به من برسان. من دقیقه شماری می‌کردم تا آن روز فرارسید، در همان روز خود را به آن محل رساندم، نزدیک بود خورشید غروب کند، دیدم از امام کاظم علیه‌السلام خبری نیست، شیطان در دلم وسوسه کرد و ترسیدم در مورد سخن امام (که فلان ساعت در فلان جا با من ملاقات کن) شک نمایم، که ناگاه چشمم به یک سیاهی خورد که از سوی عراق می‌آمد، جلو رفتم دیدم امام کاظم علیه‌السلام جلو قافله بر استری سوار شده است و به من فرمود: ای اباخالد! گفتم: بله، ای پسر رسول خدا! فرمود: لا- تشکن، ود الشیطان انک شککت: «البته شک نکن، زیرا شیطان دوست دارد که شک کنی.» عرض کردم: شکر خدا را که شما را از گزند طاغوت حفظ کرد. فرمود: «مرا بار دیگر به سوی آنها باز می‌گردانند، که در این بازگشت، خلاص نشوم.» [۳۲]. [صفحه ۶۰]

دگرگونی تصمیم مهدی عباسی بر قتل امام کاظم

مطابق بعضی از روایات، هنگامی که مهدی عباسی بر مسند خلافت نشست تصمیم گرفت امام کاظم علیه السلام را به قتل رساند، نیمه‌های شب حمید بن قحطبه (میرغضب سپاهش) را طلبید و به او گفت: «اخلاص پدر و برادرت نسبت به ما از خورشید آشکارتر است، ولی اخلاص تو بستگی به میزان اجرای فرمان من دارد.» حمید: جان و مال من به فدای شما. مهدی: این گونه فدا شدن مربوط به سایر مردم است. حمید: جان و مال و ناموس و فرزندم به فدای شما. مهدی، سکوت کرد و جواب او را نداد، حمید بن قحطبه این بار گفت: جان و مال و ناموس و فرزند و دینم به فدای شما. مهدی: آفرین، اکنون آمادگی تو را دریافتم، به تو امر می‌کنم که سحرگاه موسی بن جعفر علیه السلام را غافلگیر کرده و بکش. حمید قول داد که این فرمان را اجرا کند، همان شب مهدی عباسی در عالم خواب، حضرت علی علیه السلام را دید که به او اشاره می‌کند و این آیه را می‌خواند: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم: [۳۳]. مهدی عباسی وحشت زده از خواب پرید و حمید بن قحطبه را [صفحه ۶۱] از اجرای فرمان نهی کرد، و به امام کاظم علیه السلام احترام شایانی نمود [۳۴].

مطالبه‌ی امام کاظم، فدک را از مهدی عباسی

مهدی عباسی، برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، روزی اعلام کرد، می‌خواهم مظلوم عباد و حقوقی را که مردم بر گردن من دارند، به صاحبانشان بپردازم، امام کاظم علیه السلام این اعلام را شنید، برای استرداد «فدک» که مال حضرت فاطمه علیها السلام و سپس فرزندان فاطمه علیها السلام بود، نزد مهدی عباسی آمد، اینک به گفتگوی آنها توجه کنید: امام کاظم: ما بال مظلمتنا لا ترد: «چرا آنچه را که از ما به زور گرفته شده، به ما بر نمی‌گردد؟» مهدی عباسی: موضوع چیست؟ امام کاظم: خداوند متعال هنگامی که فدک [۳۵] و حومه‌ی آن را (که در دست یهودیان بود) برای پیامبرش فتح نمود، بر آن اسب و شتر رانده نشد (یعنی بدون جنگ در اختیار مسلمانان افتاد)، خداوند این آیه (۲۶ اسراء) را بر پیامبرش نازل کرد: و آت ذاللقربی حقه: «و حق نزدیکان را بپرداز» [صفحه ۶۲] پیامبر صلی الله علیه و آله ندانست که منظور از نزدیکان، چه کسانی هستند، از جبرئیل پرسید، جبرئیل هم از خدا پرسید، خداوند (توسط جبرئیل) به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد، فدک را به فاطمه علیها السلام بده، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و به او فرمود: «ای فاطمه! خداوند به من امر کرده تا فدک را به تو بدهم.» فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من هم از شما و از خدا پذیرفتم، تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، و کیلهای پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین فدک (مشغول کار) بودند، و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که ابوبکر، زمام حکومت را به دست گرفت، و کلاهی فاطمه علیها السلام را از سرزمین فدک بیرون کرد. فاطمه علیها السلام به عنوان اعتراض نزد ابوبکر رفت و فرمود: «فدک را به من باز گردان!» ابوبکر گفت: شخص سیاه یا سرخ پوستی (هر که باشد) نزد من بیاور، تا گواهی دهند. فاطمه علیها السلام، امیر مؤمنان علی علیه السلام و «ام ایمن» را نزد ابوبکر برد و آنها به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دادند، ابوبکر تصدیق کرد و سندی نوشت (که فدک از آن فاطمه است و) کسی او را از فدک باز ندارد. فاطمه علیها السلام از نزد ابوبکر خارج شد و نامه (سند رد فدک) را همراه داشت، در راه به عمر برخورد کرد، عمر گفت: «ای دختر محمد صلی الله علیه و آله در همراه تو چیست؟» فاطمه علیها السلام فرمود: «نامه‌ای است که پسر ابوقحافه (ابوبکر) [صفحه ۶۳] برایم نوشته است.» عمر گفت: آن را به من نشان بده. فاطمه علیها السلام (دستخط) آن را به او نشان نداد. عمر، آن نامه را از دست فاطمه علیها السلام قاپید و خواند، سپس روی آن آب دهان انداخت و آن را پاک کرد و پاره نمود، و به فاطمه علیها السلام گفت: «این فدک را پدرت با راندن اسب و شتر نگرفته است تا تو بخوای ریسمان بر گردن ما بگذاری.» (یعنی پدرت برای به دست آوردن آن، جنگ نکرده و زحمت نکشیده، تا

زحمت پدر را به رخ ما بکشی و ما را محکوم کنی.) مهدی عباسی: ای ابوالحسن! (ای امام کاظم) حدود فدک را برای ما مشخص کن (تا آن را به تو بازگردانیم). امام کاظم: حد اول آن، «کوه احد» است، حد دوم آن «عریش مصر» است، حد سوم آن «سیف البحر» (حدود شام و سوریه) است، و حد چهارم «دومة الجندل» (بین شام و عراق) است [به عبارت دیگر زمام حکومت همه‌ی جهان اسلام باید در دست ما باشد]. مهدی عباسی: آیا همه‌ی اینها جزء فدک است؟! امام کاظم: آری همه‌ی اینها جزء فدک است و همه‌ی این‌ها از زمینهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسب و شتر بر آن نرانده است (بلکه بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفته است). [۳۶]. [صفحه ۶۴] مهدی عباسی: این همه، مقدار زیاد است، باید در این باره اندیشید [۳۷].

در ماندگی ابویوسف در محضر امام کاظم

روزی مهدی عباسی در محضر موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بود، ابویوسف (که از دانشمندان مخالف خاندان رسالت بود) در آن مجلس حضور داشت، به مهدی رو کرد و گفت: اجازه می‌دهی سؤالهایی از موسی بن جعفر علیه السلام کنم که از پاسخ آنها درمانده شود؟ مهدی عباسی گفت: اجازه دادم. ابویوسف به امام کاظم علیه السلام گفت: اجازه است سؤالی کنم؟ امام فرمود: سؤال کن. ابویوسف: «کسی که در مراسم حج، احرام بسته آیا زیر سایه رفتن (در هنگام سیر) برای او جایز است؟» امام کاظم: جایز نیست. ابویوسف: آیا اگر محرم خیمه‌ای در سرزمین (به عنوان منزلگاه) نصب کند و زیر آن برود جایز است؟ [صفحه ۶۵] امام کاظم: جایز است. ابویوسف: بین این دو سایه چه فرق است، که در اولی جایز نیست و در دومی جایز است؟! امام کاظم: در مسأله‌ی زنی که عادت ماهیانه داشته، آیا نمازهای آن ایام عادت را باید قضا کند؟ ابویوسف: نه. امام کاظم: آیا روزه‌اش را که در آن ایام نگرفته باید قضا کند؟ ابویوسف: آری. امام کاظم: به من بگو، بین این دو، چه فرق است که در مورد اولی (نماز) قضا نیست و در مورد دوم (روزه) قضا دارد؟ ابویوسف: دستور چنین آمده است. امام کاظم: «در مورد کسی که در احرام حج است، نیز دستور چنان آمده است که گفته شد». (نباید مسائل شرعی را قیاس کرد). ابویوسف از این پاسخ، واسوخته شد، مهدی عباسی به او گفت: «می‌خواستی کاری (برای سرشکستگی امام) کنی ولی نتوانستی». ابویوسف: رمانی بحجر دامغ: «موسی بن جعفر علیه السلام با سنگ شکننده مرا ترور کرد» یعنی در برابر پاسخ او، دمغ و درمانده شدم [۳۸]. باید گفت: در این ماجرا هم ابویوسف و هم مهدی عباسی شرمنده و سرافکنده شدند. [صفحه ۶۶]

امام کاظم در برابر هادی عباسی، و تأیید قیام شهید فخ

پس از مرگ مهدی عباسی، پسرش هادی عباسی به عنوان چهارمین خلیفه‌ی عباسی به روی کار آمد، مدت خلافت هادی، بیشتر از یکسال نبود، از این رو فرصتی برای درگیری با امام کاظم علیه السلام پیدا نکرد، ولی در این عصر، قیام قهرمانانه‌ی حسین بن علی شهید فخ بر ضد حکومت طاغوتی عباسیان، رخ داد، امام کاظم علیه السلام گرچه به عللی به طور مستقیم در این قیام وارد نشد، ولی اصل قیام را تأیید فرمود و رهبر قیام حضرت حسین بن علی نوه‌ی امام حسن مجتبی را ستود، حسین بن علی در مورد قیام عظیم خود می‌گفت: «ما دست به نهضت نزدیم مگر پس از مشورت با امام کاظم علیه السلام که او به نهضت فرمان داد». [۳۹]. توضیح اینکه: یکی از انقلابیون بزرگ و آزادیخواهان سترگ و قهرمانان عرصه‌ی مبارزه و شهادت، که با شجاعتی بی‌نظیر با یاران خود، در برابر طاغوت عصرش، هادی عباسی جنگید، «حسین بن علی» پسر حسن مثلث است، که از او به عنوان «شهید فخ» یاد می‌کنند، زیرا او در سرزمین فخ (در حدود یک فرسخی مکه) در ۸ ذیحجه سال ۱۶۹ ه. ق شهد شهادت نوشید. هنگامی که حسین، شهید فخ خروج کرد و مدینه را به تصرف خود درآورد، از امام کاظم علیه السلام خواست تا با او بیعت کند. [صفحه ۶۷] امام کاظم علیه السلام [در شرایطی بود که شرکت مستقیمش در این نهضت، در مجموع به زیان تشیع و حفظ محور اسلام بود، از این رو] در پاسخ او فرمود:

«ای پسر عمو! مرا به چیزی تکلیف نکن، تا سخنی که شایسته نمی‌بینم، به تو بگویم...» حسین (مؤدبانه) گفت: «این درخواستی بود که از شما کردم اگر بخواهی در آن وارد شو! وگرنه تو را مجبور نخواهم کرد.» هنگام خداحافظی، امام کاظم علیه السلام به حسین فرمود: «پسر عمو تو کشته می‌شوی، بنابراین نیکو جنگ کن، زیرا این مردم (طرفدار طاغوت) فاسق و مجرم هستند، در ظاهر دم از اسلام می‌زنند ولی در دل مشرک هستند، انا لله و انا الیه راجعون، من مصیبت شما گروه خویشانم را به حساب خدا می‌گذارم.» حسین به قیام خود ادامه داد تا همان گونه که امام کاظم علیه السلام فرموده بود، به شهادت رسید [۴۰]. هنگامی که سرهای شهیدان فسخ، از جمله سر حسین سردار فسخ را به مدینه آوردند، امام کاظم علیه السلام پس از ذکر کلمه‌ی «استرجاع» فرمود: «حسین درگذشت، ولی سوگند به خدا او مسلمانی شایسته، روزه‌دار و شب زنده‌دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و در میان دودمانش بی‌نظیر بود.» [۴۱]. امام جواد علیه السلام فرمود: «بعد از ماجرای عاشورای حسینی، هیچ [صفحه ۶۸] حادثه‌ای برای ما بزرگتر از حادثه‌ی قتل شهید فسخ و یارانش نبود.» [۴۲]. تأیید امام کاظم علیه السلام از قیام عظیم شهید فسخ و ستایش او از شهیدان قهرمان این فاجعه، بیانگر آن است که موضعگیری امام کاظم علیه السلام در برابر هادی عباسی، بسیار قاطع و پر صلابت بوده است. از عبرتهای روزگار این که: هنگامی که اسیران قیام فسخ را نزد هادی عباسی آوردند، او فرمان قتل آنها را صادر کرد و خودش در همان روز مرد [۴۳].

امام کاظم در برابر هارون

هارون الرشید پنجمین طاغوت عباسی برادر هادی عباسی مقتدرترین خلیفه عباسی بود که حدود پانزده سال از امامت امام کاظم علیه السلام در عصر سلطنت او گذشت، امام کاظم علیه السلام در این عصر، همواره در زندان بود و بیشترین حوادث سیاسی زندگی آن حضرت در این زمان رخ داد، او اسطوره‌ی مقاومت و تندیس شکوه تاریخ بود، و ماجرای غمبار شهادت او در زندان، روی طاغوتیان را سیاه کرد و همواره موجب نهضتهای ضد طاغوتی در طول تاریخ گردید، که مشروح آن در بخش بعد خاطرنشان می‌شود. [صفحه ۶۹]

امام کاظم در برابر هارون

نگاهی بر دیکتاتوری و هوسبازی بی‌حد هارون

اشاره

امامت امام کاظم علیه السلام پانزده سال، در برابر هارون، پنجمین دیکتاتور و طاغوت بزرگ عباسی رخ داد، سیره‌نویسان، هارون را به عنوان یک موجود دو بعدی (دو شخصیتی) معرفی کرده‌اند، گاهی بر اثر موعظه‌ی پیری زاهد، از خود بی‌خود می‌شد و ریش و لباسش را از اشک چشمانش خیس می‌کرد، و زمانی آن چنان اسیر جاه و جلال و خشم و قلدری می‌شد که ریختن خون انسانهای والا برای او از ریختن خون یک پشه آسانتر بود، و از آن لذت می‌برد. و در عین آن که دو زانو در محضر نصیحت پارسایان فرتوت می‌نشست، در عیاشی و هوسبازی و حیف و میل بیت‌المال مسلمانان غرق بود، برای روشن شدن این مطلب و پاسخ به این سؤال که چرا امام کاظم علیه السلام در این عصر همواره تحت نظر و در زندانها بود، به چند فراز تاریخی زیر [صفحه ۷۰] توجه کنید:

فرمان هولناک خونریزی

حمید بن قحطبه یکی از امرای لشگر هارون بود، او می‌گوید: در یکی از شبها در شهر طوس، هارون مرا طلبید، به حضورش رفتم

دیدم شمعی در کنارش روشن است و شمشیر تیز و سبز رنگی در نزدش نهاده و یکی از دربانان در پیش رویش ایستاده است، وقتی در برابرش قرار گرفتم سرش را به سوی من بلند کرد و گفت: «تا چه اندازه برای اطاعت امیرمؤمنان (هارون) آماده هستی؟» گفتم: به اندازه‌ی جان و مال خود. هارون سرش را پایین انداخت و سپس به من اجازه‌ی بازگشت داد، به خانه‌ام بازگشتم، طولی نکشید بار دیگر مأمور هارون آمد و مرا احضار کرد، برخاستم و نزد هارون رفتم، با خود گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، ترس آن دارم که فرمان قتل مرا صادر کند، وقتی که مرا دید، گفت: «تا چه اندازه برای اطاعت از امیرمؤمنان (هارون) آماده‌ای؟!» گفتم: به اندازه‌ی جان و مال و ناموس و فرزندم. هارون خندید و به من اجازه‌ی بازگشت داد، به خانه‌ام بازگشتم، طولی نکشید که مأمور او برای بار سوم به سراغم آمد و مرا احضار کرد، نزد هارون رفتم، او را در همان حال (خشم) دیدم، به من رو کرد و گفت: «تا چه اندازه برای اطاعت امیرمؤمنان (هارون) آماده‌ای؟» گفتم: به اندازه‌ی جان و مال و ناموس و فرزند و دین (این بار، دین [صفحه ۷۱] را نیز افزودم) هارون خندید و شمشیرش را به من داد و گفت: «این شمشیر را بگیر و با این خادم (دربان) برو، هر چه او دستور داد، انجام بده.» همراه خادم از کاخ هارون بیرون رفتم تا به خانه‌ای که درش بسته بود رسیدیم، خادم در را گشود، در آن خانه مرا کنار اطاقی آورد و در آن را گشود، وارد اطاق شدم ناگاه بیست نفر از پیر و جوان را در آنجا دیدم که زندانی و در بند زنجیر بودند، خادم به من گفت: امیرمؤمنان (هارون) فرمان داده که این بیست نفر را بکش، که همه‌ی آنها از سادات علوی بودند، یکی یکی از آنها را به جلو آورد و گردن آنها را زدم، تا تمام شدند، خادم پیکرها و سرهای آنها را در میان چاهی که در آن اطاق بود انداخت. سپس خادم در اطاق دیگری را گشود، در آنجا نیز بیست نفر از سادات و امامزادگان را دیدم و به فرمان خادم گردن زدم، او پیکرها و سرهای آنها را در همان چاه انداخت، سپس در اطاق دیگری را گشود، در آنجا نیز بیست نفر زندانی در بند از امامزادگان را دیدم و به فرمان خادم گردن زدم، هنگامی که آخرین نفر را می‌خواستم گردن بزنم، او پیرمرد بود، به من گفت: «وای بر تو ای عنصر پلید، فردای قیامت جواب جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را چه می‌گویی اگر پیرسد تو خون شصت نفر از فرزندان را ریختی که همه‌ی آنها از نواده‌های علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بودند؟» در این هنگام لرزه بر اندام شدم، خادم با چهره‌ی خشم‌آلود به من [صفحه ۷۲] نگریست و مرا تهدید کرد، ناگزیر آن پیر را نیز گردن زدم، خادم پیکرها و سرهای آنها را نیز در میان آن چاه افکند... [۴۴].

استبداد و خفقان تا این اندازه

محمد بن ابی‌عمیر یکی از فقها و پارسایان و سالکان بسیار ارجمند، از شاگردان امام کاظم علیه السلام بود، او به خاطر ارتباطش با امام کاظم علیه السلام به طور شدید تحت نظر دستگاه طاغوتی هارون بود، جاسوسان به هارون گزارش دادند که او نامه‌های شیعیان را می‌داند، به خاطر همین، هارون فرمان دستگیری او را صادر کرد و او را زندانی نمود و در تحت شدیدترین شکنجه و فشار قرار داد تا لیست اسامی شیعیان را فاش سازد، او حاضر به افشا نشد، به دستور هارون، او را با بدن برهنه در میان دو چوب قرار دادند و صد تازیانه به او زدند [۴۵].

نمونه‌ای از اسرافکاری و هوسبازی هارون

هارون در یک مهمانی ازدواج خود با زییده، ۵۵ میلیون درهم خرج کرد، او کنیزی را به یکصد هزار دینار و دیگری را به ۳۶ هزار دینار خرید، ولی دومی را فقط یک شب نگهداشت [۴۶]. [صفحه ۷۳] روزی در حالی که خنده بر لب داشت از کاخ همسرش زییده خارج شد، از علت خنده‌اش پرسیدند، گفت: «در کاخ زییده خوابیده بودم، بر اثر ریختن سکه‌های طلا بیدار شدم، گفتند ۳۰۰ هزار سکه (از بیت‌المال) است که از مصر آورده‌اند، زییده گفت: این سکه‌ها را به من ببخش، همه را به او بخشیدم، هنگام

خروج، شنیدم زبیده می گفت: «این چه پول اندکی بود که همسرم به من داد، من هرگز از او خیر ندیدم.» [۴۷]. در مجلس بزم او، آوازه خوان معروف «ابراهیم موصلی» آواز می خواند و «برصوما!» ساز می نواخت، و «زلزل» دایره می زد، هارون آن چنان هیجان زده می شد که با کمال بی حیایی می گفت: «آدم ابوالبشر! اگر امروز می دیدی که از فرزندان تو چه کسانی در بزم من شرکت نموده اند شاد می شدی.» [۴۸].

موضعگیری امام کاظم در برابر هارون

اشاره

امام کاظم علیه السلام پانزده سال در برابر چنان جرثومه‌ی پلید و عنصر خودسر که از دیکتاتورترین طاغوتها بود قرار داشت، در عین حال از موضع قاطع خود هیچ گونه عقب نشینی نکرد، و تا لحظه‌ی شهادت در برابر هارون مقاومت نمود، تا آنجا که روزی هارون به دربارش ربیع گفت: «نظر تو درباره‌ی موسی بن جعفر چیست؟» ربیع در [صفحه ۷۴] جواب گفت: یا سیدی! لو خطط فی الارض خطه فدخل فیها موسی بن جعفر علیه السلام ثم قال لا اخرج منها ما خرج منها: «ای سرور من، اگر در زمین خطی کشیده شود و موسی بن جعفر علیه السلام در میان آن خط برود و سپس بگوید از آن خارج نمی شوم، هرگز از آن خارج نگردد.» هارون با اینکه سالها امام کاظم علیه السلام را در زندانها نگه داشت و در اواخر او را در زندان سندی بن شاهک با سخت ترین شکنجه‌ها حبس نمود، و در چنین شرایطی با نامه فرستادن برای امام، سعی کرد بلکه امام - گر چه یک بار - از هارون سؤال و تقاضا کند، امام به ربیع فرمود: به هارون بگو: لم اخلق سؤولا: «خداوند مرا سؤال کننده نیافریده است.» [۴۹]. آری امام کاظم هرگز تسلیم هارون نشد، و مرعوب تهدید و فشار او قرار نگرفت و فریب تطمیع و ظاهر سازی او را نخورد و شاگردان و شیعیانش را به شدت از همکاری با او نهی می کرد. برای آن که به روشنی موضعگیری امام کاظم علیه السلام در برابر هارون را بشناسیم، نظر شما را به چند نمونه از برخورد امام با او، که از دهها نمونه انتخاب شده جلب می کنیم: [صفحه ۷۵]

مقابله با برتری جویی هارون

هارون در سفر حج وارد مدینه شد و کنار قبر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از روی افتخار و برتری جویی نسبت به امام کاظم علیه السلام گفت: السلام علیک یابن عم: سلام بر تو ای پسر عمو! امام کاظم علیه السلام همان دم به پیش آمد و گفت: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابه! «سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای پدر!» هارون از این برخورد، سرافکنده و خشمگین شد و دستور داد آن حضرت را دستگیر کردند [۵۰].

سخنان مستدل امام کاظم به هارون

هارون در تعقیب گفتاری، به امام کاظم علیه السلام گفت: شما در بین عام و خاص، روا دانسته‌اید تا شما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهند و می گوید ما پسر پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم، با این که پیامبر صلی الله علیه و آله پسری نداشت، تا نسل او از ناحیه‌ی پسر ادامه یابد و می دانید که ادامه‌ی نسل از ناحیه پسر است نه دختر و شما اولاد دختر او هستید، پس پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستید؟ [صفحه ۷۶] امام کاظم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم اکنون حاضر شود و از دختر تو خواستگاری کند، آیا جواب مثبت به او می دهی؟ هارون: عجب! چرا جواب مثبت ندهم، بلکه بر این وصلت بر عرب و عجم افتخار می کنم. امام کاظم: ولی پیامبر صلی الله علیه و آله از دختر من خواستگاری نمی کند و برای من روا نیست که دخترم را همسر او گردانم. هارون:

چرا؟ امام کاظم: زیرا، پیامبر صلی الله علیه و آله باعث تولد من شده است (و من نوهی او هستم) ولی باعث تولد تو نشده است. هارون: احسن ای موسی! اکنون سؤال من این است که چرا شما می‌گویید: «من از ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله هستم؟ با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نسلی نداشت، زیرا نسل از ناحیه‌ی پسر است نه دختر، و پیامبر صلی الله علیه و آله پسر نداشت، شما از نسل دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام هستید، نسل حضرت زهرا علیها السلام نسل پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود.» امام کاظم: آیا در امانم و اجازه می‌دهی جواب دهم؟ هارون: آری، جواب بده. امام کاظم: خداوند در قرآن (آیه ۸۴ و ۸۵ انعام) می‌فرماید: و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین - و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین: «و از دودمان ابراهیم علیه السلام، داود و سلیمان و ایوب و یوسف [صفحه ۷۷] و موسی و هارون هستند، این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم - و همچنین زکریا، یحیی و عیسی و الیاس، و هر کدام از صالحان بودند.» (انعام / ۸۴ و ۸۵) اکنون از شما می‌پرسم: پدر عیسی چه کسی بود؟ هارون: عیسی علیه السلام پدر نداشت. امام کاظم: بنابراین خداوند در آیه‌ی مذکور، عیسی علیه السلام را به ذریه‌ی پیامبران از طریق مادرش مریم ملحق نموده است، همچنین ما از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به ذریه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته‌ایم. سپس فرمود: آیا بر دلیلیم بیفزایم؟ هارون گفت: بیفزایم امام کاظم: خداوند (در مورد ماجرای مباحله) می‌فرماید: فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسید (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیا بید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را دعوت می‌کنیم، شما نیز زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم شما نیز از نفوس خود، آنگاه مباحله می‌کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.» (آل عمران / ۶۱) آنگاه فرمود: هیچ کس ادعا ننموده که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام مباحله [صفحه ۷۸] (یعنی نفرین کردن برای هلاکت آن کس که راه باطل را می‌پیماید) با گروه نصاری، کسانی را برای مباحله آورده باشد، جز علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام را، بنابراین از این ماجرا استفاده می‌شود که منظور از «انفسنا» (از نفوس خود) علی علیه السلام است، و منظور از «ابنائنا» (پسران ما)، حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند، که خداوند آنها را پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است. هارون، دلیل روشن امام کاظم علیه السلام را پذیرفت و فرمود: احسن بر تو ای موسی!... [۵۱].

مناظره‌ی کوبنده‌ی امام کاظم با هارون

هارون برای سرکوب مبارزان و آزادخواهان آل محمد صلی الله علیه و آله، نقشه‌های فراوان طرح کرد، ولی نقشه‌های پوشالی او یکی پس از دیگری، خنثی شد، یکی از نقشه‌های او نمایش قدرت در مراسم حج بود که می‌خواست قدرت و صولت خود را به امام کاظم علیه السلام و مخالفان دیگر نشان دهد، ولی به طور عجیب، شکست خورد، در این راستا نظر شما را به سرگذشت جالب زیر جلب می‌کنم: هارون فرمان داد تا همراه صد هزار نفر از سپاه خود در سفر حج شرکت کنند. این فرمان اجرا شد، صد هزار نفر سپاه در رکاب خلیفه باشکوه خاصی وارد مکه شدند، در این میان گروه بسیاری کاملاً مراقب بودند [صفحه ۷۹] که در این سفر رسمی به خلیفه جسارت و اهانتی نشود و کسی بر او برتری نداشته باشد، تنها او سرور باشد و دیگران چون برده در برابرش کرنش کنند. مناسک حج شروع شد و با کنترل دقیق ادامه یافت، ولی برخلاف انتظار با آن همه دقت و مراقبت در کنترل اوضاع، دیدند خلیفه هر کاری از مناسک حج را که می‌خواهد انجام دهد، جوانی ناشناس جلوتر انجام می‌دهد، هنگام طواف، هنگام استلام حجرالاسود، هنگام خواندن نماز در مقام ابراهیم علیه السلام و در موارد دیگر، آن جوان به اطراف خود نگاه نمی‌کند و مناسک حج را یکی از پس از دیگری جلوتر از هارون انجام می‌دهد. هارون با دیدن آن جوان که با اعمالش تمام نقشه‌های او را نقش بر آب

کرده بود خیلی ناراحت شد، مثل مار گزیده به خود می‌پیچید و همواره در این فکر بود که این جوان در میان این مردم مخفی نشود، او را تحت نظر داشت تا دید، جوان در گوشه‌ای نشست. هارون یکی از اطرافیان را نزد او فرستاد تا او را به حضورش آورده و در این مورد او را گوشمال دهد، مأمور جلب نزد جوان آمد و گفت: «خلیفه شما را خواسته، هم اکنون به حضورش بیاید.» جوان در پاسخ گفت: من کاری به خلیفه ندارم و اگر او کاری دارد نزد من آید، هنگامی که گفتار قاطع آن جوان به خلیفه گزارش [صفحه ۸۰] شد، هارون از جای برخاست و به حضور جوان آمد و کنار او نشست و به صورت آمرانه گفت: ای جوان بنشین! جوان: اینجا خانه خدا است، خانه امن و آزادی است، جایگاه امر و نهی نیست، خواستم می‌نشینم، نخواستم نمی‌نشینم... هارون: هنگام طواف و استلام حجر و سایر مناسک حج، چرا مراعات ادب نکردی؟ چرا احترام رییس مؤمنان را، منظور نمودی؟ چرا و چرا؟!... جوان: مگر تو خود را اهل قرآن نمی‌دانی، مگر قرآن نمی‌گویدی: سواء العاکف فیه و الباد: «در این خانه‌ی خدا شهری و بادیه‌نشین مساویند.» [۵۲]. فخر فروشی و اظهار وجود نمودن در اینجا غدق است، من به دستور قرآن رفتار کرده‌ام. این پاسخ قاطع، هارون را سخت دگرگون کرد، در فکر رفت و به خیال خام خود پی بهانه‌ای می‌گشت تا بلکه آن جوان را تنبیه نماید و در ظاهر خوش آیند باشد، سؤالی را مطرح کرد و گفت: «ای جوان جسور! مسأله‌ای از تو می‌پرسم اگر جوابش را ندهی، پاسخ جسارتهای تو را با شدیدترین کیفرها خواهم داد. جوان: آیا می‌خواهی بدان شاگردی که از استادش سؤال کند سؤال کنی یا پرسش تو از روی عناد و نقشه است؟! هارون که با کمال بی‌ادبی نشسته بود در پاسخ گفت: [صفحه ۸۱] «می‌خواهم چون شاگرد که از استاد خود سؤال می‌کند، سؤال کنم.» جوان: در این صورت همانند شاگرد نزد استادش، بنشین تو می‌خواهی از استاد سؤال کنی پس با ادب بنشین. هارون که لحظه به لحظه نقشه‌هایش خنثی می‌شد، و بهانه‌جوییهایش به ضررش تمام می‌گشت، با خود می‌گفت: با این افسانه‌ها از این جوان دست برنمی‌دارم، از این رو حفظ ظاهر را رعایت کرد، خیلی یواش و مرموزانه پای خود را جمع کرد و درست نشست و پرسید: «دین چیست؟ حقیقت دین را برایم شرح بده.» جوان در پاسخ هارون به قدری بجا و عالی و جامع سخن گفت که در ضمن پاسخ، جهانیان را با بهترین و اساسی‌ترین پندها، موعظه نمود. گفت: دین عبارت است از: ۱ و ۵ و ۱۷ و ۳۴ و از یک دوازدهم و از یک چهل و یک در برابر یک، و در تمام عمر، یک. هارون که به عمق پاسخ توجه نکرده بود، قاه قاه خندید و پاسخ آن جوان با کمال را به استهزاء گرفت ولی غافل از اینکه آن جوان جواب جالب و عمیق داده است، از این رو مجدداً به صورت اعتراض پرسید: «من درباره‌ی دین از تو سؤال می‌کنم تو اعدادی را ردیف کرده و از ریاضیات می‌گویی؟!» جوان که خیلی جدی سخن می‌گفت بی‌درنگ گفت: «آیا نمی‌دانی که همه‌ی دین یعنی حساب!» [۵۳] آنچه آفریده شده همه و همه [صفحه ۸۲] از روی دقت و نظم و حساب است، انسانی که دوراندیش نیست و در اعمال و گفتار خود حسابگر نمی‌باشد او دین ندارد، مگر قرآن نخوانده‌ای که می‌فرماید: «اگر مقداری از بدن در جاهای مختلف باشد، همه را جمع‌آوری نموده، بار دیگر انسانها را زنده کرده و به پای حساب می‌آوریم.» [۵۴]. در این موقع که هارون، سخت دگرگون و عصبانی شده بود، گفت: این اعدادی را که ردیف کردی شرح بده و گرنه دستور می‌دهم بین صفا و مروه تو را بکشند. جوان: منظورم از یک، آیین مبارک اسلام است، منظورم از پنج، نمازهای پنجگانه است، منظورم از هفده، هفده رکعت نماز روزانه است، منظورم از سی و چهار، سی و چهار سجده‌ای است که در نمازهای پنجگانه می‌باشد، منظورم از یک از دوازده، روزه ماه مبارک رمضان است که از دوازده ماه، در این ماه از شئون دین است، منظورم از یک در چهل، زکات طلا و نقره است، منظورم از یک در برابر یک، قانون قصاص است، منظورم از این که در تمام عمر یکبار واجب است، حج است که برای مستطیع بیش از یک بار در تمام عمر واجب نیست. جوان در ضمن ردیف کردن اعدادی به قوانین مختلف عبادی و حقوقی و جزایی و اجتماعی اسلام اشاره کرد و با این پاسخ علمی به هارون ثابت کرد که خنده‌ی استهزا آمیزش کاملاً بی‌اساس بوده و از [صفحه ۸۳] روی چهل سرچشمه گرفته است. در این هنگام که هارون جا خورده بود و ناراحت به نظر می‌رسید، یکی از دربانان که شیفته گفتار شیرین جوان شده بود به هارون گفت: «خواهش می‌کنم از این جوان بگذر، او را

مشمول عفو و عنایت خود قرار بده.» جوان از گفتار و شفاعت دربان خندید. هارون از علت خنده پرسید، جوان گفت: «نمی‌دانم کدام یک از شما احمق‌تر هستید، زیرا اگر اجلم فرا رسیده باشد شفاعت این دربان سودی ندارد و اگر اجلم نرسیده باشد تصمیم خلیفه بی‌نتیجه است.» هارون نه تنها از جوان گذشت بلکه مجذوب او واقع شده و دستور داد کیسه‌هایی از دینار و درهم به او دادند. جوان: «این کیسه‌ها را به خاطر جوابی که از سؤال تو دادم می‌دهی یا برای گفتارم؟!» هارون: برای شیرین کلامی تو دادم. در اینجا این جوان برای اینکه هم حجت را بر هارون تمام کند و هم به امور فقرا و محرومان اجتماع رسیدگی کرده باشد به هارون گفت: تو از من سؤالی کردی و اینک نوبت من است که از تو سؤالی کنم اگر جوابم را دادی این کیسه‌ها مال تو باشد و گرنه دستور بده دو برابر این کیسه‌ها بدهند تا بین فقرای مکه تقسیم کنم و با آن، آن بینوایان را به نوایی برسانم. [صفحه ۸۴] هارون: بپرس! جوان: آیا خنفساء (سوسک کوچک) با پستان شیر به بچه خود می‌دهد یا با دهانش. هارون: نمی‌دانم، آیا چنین سؤالی را از خلیفه می‌پرسند؟ جوان: مگر نشنیده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که پیشوای مردم باشد، باید عقل و فکرش سرآمد همه‌ی مردم باشد و تو که پیشوا هستی باید پاسخ مسائل را بدانی [۵۵] هارون هر چه در این باره فکر کرد، جوابی نیافت، و سرانجام گفت: «نمی‌دانم.» جوان: «سوسک کوچک روی خاک راه می‌رود و به وسیله همان خاک غذا در پستانش قرار می‌گیرد، و از پستان خودش غذا می‌خورد.» هارون از این جواب شگفت‌زده و حیران شد، دستور داد دو برابر جایزه اول به آن جوان جایزه دادند، در این هنگام هارون کاملاً درمانده شده بود و پی‌درپی در فراز و نشیب این واقعه ضربه خورده بود دیگر سخنی نگفت و جوان ناشناس هم که از نظر علمی و پیروزی بر هارون، به هدف خود رسیده بود، و هم اموالی را برای نیازمندان به دست آورده بود خیلی خوشحال به نظر می‌رسید، از جای برخاست و از هارون جدا شد. هارون به دربانان خود گفت: «تحقیق کنید ببینید این جوان [صفحه ۸۵] کیست؟» دربانان پس از تحقیق دریافتند که آن جوان فرزند برومند امام صادق علیه السلام یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است، جوانی که زیر سایه‌ی رئیس مذهب شیعه امام صادق علیه السلام بزرگ شده است، این خبر به هارون گزارش شد. هارون: و الله لقد ركنت ان تكون هذه الورقة من تلك الشجرة: «سوگند به خدا اطمینان داشتم که این ورق از این درخت (رسالت) باشد.» درختی که شاخه و برگش چنین خواهد بود، از پستان وحی شیر خورده، و در پرتو الهام و علم وسیع، رشد یافته که این گونه سخن می‌گوید. [۵۶].

سخنان قاطع امام کاظم به هارون

روزی امام کاظم علیه السلام وارد کاخ هارون شد، هارون پرسید: این خانه چیست؟ امام کاظم: هذه دار الفاسقين: «این خانه، سرای فاسقان است.» که قرآن می‌فرماید: ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغير الحق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشدا لا [صفحه ۸۶] یتخذوه سبیلا - و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سیلا...: «بزودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از ایمان به آیات خود منصرف می‌سازیم (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت را ببینند آن را انتخاب نمی‌کنند، و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود برگزینند.» [۵۷]. هارون: پس این خانه، خانه‌ی کیست؟ امام کاظم: این خانه از آن ما است ولی دیگران آن را با زور تصاحب کرده‌اند. هارون: اگر چنین است، پس چرا صاحب خانه (شیعیان) آن را باز نمی‌ستانند. امام کاظم: این خانه در حال عمران و آبادی از صاحبش گرفته شده است، هر وقت صاحبش بتواند آباد سازد، پس خواهد گرفت. هارون: شیعیان تو کجایند؟ امام کاظم: لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینه: «آن کسانی که از اهل کتاب و مشرکان، کافر شدند (از انحراف) باز نایستند تا حجت روشن برای آنها بیاید.» [۵۸]. هارون: آیا ما از کافران هستیم. [صفحه ۸۷] امام کاظم: نه، بلکه مشمول این آیه هستید که خداوند می‌فرماید: الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار: «آیا آن کسان را ندیدی که نعمت خدا را به کفر،

دگرگون نمودند و قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند.» [۵۹]. هارون آن چنان خشمگین شد که با گفتار گستاخانه‌اش، مجلس را به هم زد [۶۰].

نهی از منکر شدید امام کاظم به صفوان شتردار

صفوان به مهران که با شتران خود کرایه کشی می‌کرد و از شاگردان ممتاز امام کاظم علیه السلام بود، نزد آن حضرت آمد، امام به او فرمود: «همه‌ی کارهایت نیک است جز یک کارت.» صفوان: آن یک کار چیست؟ امام کاظم: شتران خود را به این مرد (هارون) کرایه می‌دهی. صفوان: سوگند به خدا، شترانم را برای کارهای ناشایسته و شکار و امور بیهوده کرایه نمی‌دهم، ولی برای سفر حج کرایه داده‌ام، و خودم عهده‌دار راندن شترها نشده‌ام، بلکه آنها را به غلامان سپرده‌ام. امام کاظم: آیا پول کرایه بر عهده آنها (دستگاه هارون) است؟ [صفحه ۸۸] صفوان: آری. امام کاظم: آیا دوست داری آنها زنده بمانند تا کرایه تو پرداخت گردد؟ صفوان: آری. امام کاظم: من احب بقائهم فهو منهم و من كان منهم كان ورد النار. «کسی که بقای آنها را دوست بدارد، جزء آنها است و کسی که جزء آنها باشد وارد شده‌ی در دوزخ خواهد بود.» صفوان می‌گوید: از خدمت امام رفتم و همه‌ی شترانم را فروختم تا دیگر به این گناه گرفتار نشوم، هارون از ماجرا اطلاع یافت، مرا احضار کرد و گفت: «شنیده‌ام شتران را فروخته‌ای.» گفتم: آری. گفت: چرا؟ گفتم: پیر شده‌ام و غلامان پایبند کار نیستند. گفت: هیهات، هیهات! من می‌دانم که به اشاره چه کسی تو این کار را کرده‌ای، آن کس که به تو اشاره کرد، موسی بن جعفر علیه السلام بود. گفتم: مرا به موسی بن جعفر علیه السلام چه کار؟ گفت: دع هذا عنك، فوالله لو لا حسن صحبتك لقتلتك: «از این حرفها زن، سوگند به خدا اگر سابقه‌ی رفاقت نیک من با تو نبود، قطعاً تو را می‌کشتم.» [۶۱]. [صفحه ۸۹]

نمونه‌ای از ناکتیک امام کاظم برای حفظ دوستان خدا

علی بن یقطين یکی از شاگردان مورد اعتماد امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود، امام به او اجازه داد، که به عنوان یکی از کارگزاران هارون الرشید باشد و در این دستگاه، در مواقع حساس در حفظ اولیای خدا (به طور محرمانه) بکوشد. خود علی بن یقطين می‌گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: «خداوند در دستگاه سلطان (طاغوت) دوستانی را دارد که از حریم اولیای خود، به وسیله‌ی آنها دفاع می‌کند.» [۶۲]. علی بن یقطين از مدافعین اولیای خدا بود، در عین حال در ظاهر، به عنوان یکی از وزیرهای هارون الرشید، در دستگاه هارون، کار می‌کرد [۶۳]. در یکی از روزها، هارون الرشید لباسهایی به عنوان قدردانی و گرامیداشت علی بن یقطين، برای او فرستاد، که از جمله‌ی آنها «لباس فاخر و سیاه رنگ از نوع «خز» طلا باف و گرانبها بود. علی بن یقطين مطابق معمول، که خمس اموالش را نزد امام کاظم علیه السلام می‌برد، آن لباسها را همراه خمس اموالش توسط غلامش به خدمت امام کاظم علیه السلام فرستاد و تقدیم کرد. امام کاظم علیه السلام آنها را قبول کرد، و سپس آن لباس فاخر شاهانه [صفحه ۹۰] و طلا باف را توسط فرد دیگری به علی بن یقطين بازگردانید، و در نامه‌ای برای وی نوشت که: «این لباس مخصوص را نزد خود نگهدار، و از دست خارج نکن، که روزی جریانی پیش می‌آید که به وجود آن نیاز شدید پیدا می‌کنی.» علی بن یقطين، حیران شد، که چه راز در پشت پرده هست، ولی طبق دستور امام، آن لباس را در جای مورد اطمینان نگهداشت. مدتی از این جریان گذشت، بین علی بن یقطين و خادم مخصوصش، کدورتی پیش آمد و آن خادم از خانه‌ی او بیرون آمد، تا اینکه در فرصتی مناسب خود را به هارون الرشید رسانید و از «علی بن یقطين» سعایت و سخن چینی کرد و به هارون گفت: «علی بن یقطين به امامت موسی بن جعفر علیه السلام اعتقاد دارد، و خمس مالش را در هر سال برای او می‌فرستد، و از جمله فلان لباس فاخر طلا باف را که شما امیرمؤمنان، به او داده بودید، آن را در فلان وقت برای موسی بن جعفر علیه السلام فرستاده است. هارون، سخت خشمگین شد،

و بیدرنک علی بن یقطین را جلب کرد، و با تندی به او گفت: «آن لباس خزی سیاه را چه کردی؟!» علی بن یقطین: «آن را در کیف مخصوصی گذاشته‌ام و خوشبو نموده‌ام و صبح و شام به عنوان تبرک، آن را باز می‌کنم و به آن می‌نگرم و سپس به جای خود می‌گذارم.» هارون: هم اکنون آن را به اینجا بیاور. علی بن یقطین: بسیار خوب، همان دم یکی از غلامان را [صفحه ۹۱] فرستاد و به او گفت: به فلان خانه برو و فلان صندوق را باز کن، و کیف مخصوص را به اینجا بیاور. غلام رفت، همان را یافت و نزد هارون آورد، هارون آن را گشود و آن لباس فاخر مخصوص را در میان آن دید که خوشبو شده و در جای بسیار خوبی نگهداری می‌شود، خشمش فرونشست و به علی بن یقطین گفت: آن را به جای خود برگردان، و دیگر هرگز سعایت (و گزارش ناجوانمردانه‌ی) افراد را درباره‌ی تو قبول نمی‌کنم، علاوه بر آن، دستور داد، جوایزی به علی بن یقطین دادند، و مقرر داشت که هر سال، این جوایز را به او بدهند و سپس دستور داد تا به آن غلام سعایت کننده، هزار شلاق بزنند. که وقتی او زیر شلاق قرار گرفت، در پانصدمین شلاق، جان سپرد [۶۴].

اعتراف هارون به حقانیت امام کاظم، و راز بی‌توجهی او به امام

روزی مأمون عباسی پسر هارون گفت: «پدرم هارون مرا به تشیع معتقد کرد.» یکی از حاضران گفت: «چگونه، با اینکه پدرت افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌کشد؟» مأمون: پدرم آنها را به خاطر حفظ ریاستش می‌کشد، زیرا «ملک عقیم است.» (یعنی ریاست پدر و مادر نمی‌شناسد، چه بسا به خاطر ریاست، پدر پسرش را و به عکس می‌کشند) سپس مأمون ماجرای تشیع خود را بیان کرد که خلاصه‌اش چنین است، پدرم هارون، امام کاظم علیه السلام را احضار کرد و فوق العاده به او احترام نمود و به [صفحه ۹۲] ما گفت با احترام بسیار او را بدرقه کنیم، سپس نزد پدرم آمدم و خلوت کردم و پرسیدم: چرا آن همه موسی بن جعفر علیه السلام احترام نمودی؟ او محرمانه به من گفت: ما در ظاهر با زور و اجبار و غلبه رهبر مردم هستیم، ولی موسی بن جعفر، براستی امام بر حق است، سوگند به خدا او سزاوارتر از من و همه‌ی مردم به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سوگند به خدا اگر تو که پسر هستی در مورد سلطنت با من ستیز کنی گردنت را می‌زنم، زیرا «ملک؛ عقیم است.» (و پدر و مادر نمی‌شناسد.) هنگامی که پدرم هارون خواست از مدینه به مکه کوچ کند دوستان دینار به فضل بن ربیع داد و گفت: این مبلغ را به موسی بن جعفر علیه السلام برسان، من در برابر پدرم ایستادم و گفتم: «تو به پسران مهاجران و انصار و سایر قریشیان و بنی هاشم و افراد ناشناس به هر یک پنج هزار دینار می‌دهی، چرا به موسی بن جعفر علیه السلام اندک می‌دهی که کمترین مبلغی است که به سایر مردم می‌پردازی؟ پدرم هارون گفت: «ای مادر مرده! ساکت باش، اگر من بیشتر از این مبلغ به موسی بن جعفر علیه السلام بدهم، از خطر وجود او ایمن نخواهی بود، چرا که او این پولها را در بازسازی نیروها صرف کند، و صد هزار شمشیر زن از شیعیان و دوستانش را به میدان بفرستد: فقر هذا و اهل بیه اسلم لی و لکم من بسط ایدیهم و اعینهم: «ای مأمون! نقش تهیدستی موسی بن جعفر و افراد خاندانش، [صفحه ۹۳] برای سلامتی من و شما بیشتر است از اینکه اموال بسیار در اختیارشان باشد.» [۶۵].

هارون در کمین امام کاظم و علت آن

هارون در مورد امام کاظم علیه السلام به قدری عصبانی بود که مثل مارگزیده به خود می‌پیچید، از این رو چون صیادی بی‌رحم در کمین آن حضرت بود تا در فرصتی مناسب آن حضرت را از میان بردارد. علت عصبانیت هارون این بود که به خوبی فهمیده بود که امام اگر آزاد باشد در اندیشه تشکیل حکومت اسلامی است، زیرا شواهد عینی نشان می‌داد که آن حضرت در هر فرصتی، حکومت طاغوت را نفی و محکوم می‌کند، در مورد مسأله‌ی فدک، تمام سرزمینهایی را که در تحت قلمرو حکومت اسلامی است، به عنوان «حد و مرز فدک» تعیین می‌فرماید [۶۶] و از سوی دیگر از چهار گوشه‌ی کشور اسلامی، وجوهاتی را که شیعیان برایش

می‌فرستند می‌پذیرد. حجم وجوهاتی که امام می‌گرفت به قدری وسیع بود که وقتی آن حضرت به شهادت رسید، ۷۰ هزار دینار از آن وجوهات در نزد «زیاد بن مروان قندی»، و ۳۰ هزار دینار در نزد «علی بن حمزه»، و ۳۰ هزار دینار و پنج کنیز در تحویل «عثمان بن عیسی رواسی» (سه [صفحه ۹۴] نفر از نمایندگان امام کاظم) بود [۶۷]. سرپرستی امام کاظم علیه السلام در مدینه از پانصد نفر [۶۸] و تأمین معاش آنها از طرف آن حضرت و صدقات و وقفهای او و... [۶۹] بیانگر استقلال آن حضرت و بی‌اعتنایی او به دستگاه طاغوتی هارون بود، و همه این امور شاهد آن بود که امام کاظم علیه السلام مدعی تشکیل حکومت اسلامی، تحت رهبری امام معصوم و بر حق است.

بهبان جویی برای دستگیری امام کاظم

هارون از هر راهی وارد شد نتوانست امام کاظم علیه السلام را تسلیم و یا ساکت کند، سرانجام حوصله‌اش به سر آمد و تصمیم گرفت آن حضرت را به قتل رساند. قتل امام کاظم علیه السلام که یک مرجع بزرگ و یک شخصیت عظیم جامعه‌ی اسلامی بود، ساده نبود، از این رو هارون تصمیم گرفت آن حضرت را زندانی کند، و در تحت شکنجه‌های شدید بکشد، و با ترفندها و نقشه‌های مرموز وانمود کند که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، ولی چنان که خواهیم گفت نقشه‌هایش نقش بر آب گردید. هارون برای کشتن امام کاظم علیه السلام دنبال بهانه می‌گردید، یکی از افرادی که بهانه به دست هارون داد، و او را در تصمیم خود جدی و شتابزده کرد، سعایت و سخن‌چینی محمد بن اسماعیل بن امام [صفحه ۹۵] صادق علیه السلام (برادرزاده‌ی امام کاظم علیه السلام) بود، و در بعضی از روایات، این سعایت و سخن‌چینی به برادر او «علی بن اسماعیل» نسبت داده شده [۷۰] ولی بعید نیست که هر دو آنها با سخن‌چینی خود، هارون را برای کشتن امام کاظم علیه السلام تحریک کرده باشند، در اینجا تنها به ذکر ماجرای محمد بن اسماعیل، اکتفا می‌کنیم.

سخن‌چینی برادرزاده‌ی امام کاظم برای کشتن آن حضرت

علی بن جعفر (برادر امام کاظم) می‌گوید: برای عمره‌ی ماه رجب در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل (برادرزاده‌ی امام کاظم) نزد من آمد و گفت: «عمو جان! تصمیم دارم به بغداد مسافرت کنم دوست دارم با عمویم موسی بن جعفر علیه السلام خداحافظی کنم، دلم می‌خواهد تو نیز همراه من باشی.» من با او به حضور امام کاظم علیه السلام رفتیم، دیدم امام کاظم علیه السلام پارچه‌ی رنگ کرده‌ای به گردنش بسته بود و پایین آستانه‌ی در نشست و من خم شدم و سرش را بوسیدم و عرض کردم: برادرزاده، «محمد بن اسماعیل» می‌خواهد به مسافرت برود، اینک آمده تا با شما خداحافظی کند. فرمود: بگو بیاید، من او را که در کناری ایستاده بود، صدا زدم، نزدیک آمد و سر حضرت را بوسید و گفت: «قربانت گردم مرا سفارشی کن و به من پند و موعظه بفرما.» [صفحه ۹۶] امام کاظم علیه السلام به او فرمود: اوصیک ان تتقی الله فی دمی: «به تو سفارش می‌کنم که درباره‌ی خون من، از خدا بترسی.» (و باعث ریختن خون من نگردی.) محمد گفت: هر کس درباره تو بدی کند، به خودش می‌رسد، سپس برای بدخواه امام کاظم علیه السلام نفرین کرد. بار دیگر محمد، سر عمویش امام کاظم علیه السلام را بوسید و گفت: «مرا موعظه کن.» امام بار دیگر فرمود: «تو را سفارش می‌کنم که درباره‌ی خون من از خدا بترسی.» او باز همان سخن را تکرار کرد و برای بار سوم، سر امام را بوسید و گفت: «ای عمو! مرا موعظه کن.» امام کاظم علیه السلام برای سومین بار به او فرمود: «تو را درباره‌ی خون خودم سفارش می‌کنم که از خدا بترسی.» محمد بن اسماعیل، باز بر بدخواه امام نفرین کرد. علی بن جعفر می‌گوید: در این هنگام برادرم امام کاظم علیه السلام به من فرمود: اینجا باش، من ایستادم، حضرت به اندرون رفت و مرا صدا زد، نزدش رفتم، کیسه‌ای که محتوی صد دینار بود به من داد و فرمود: این پول را به پسر برادرت (محمد بن اسماعیل) بده، تا کمک خرجش در سفر باشد، دو کیسه دیگر نیز داد

و فرمود: همه را به او بده. [صفحه ۹۷] عرض کردم: «اگر طبق آنچه فرمودی، از او می‌ترسی، پس چرا او را بر ضد خود کمک می‌کنی؟» فرمود: هر گاه من صله‌ی رحم کنم، ولی او قطع رحم نماید، خدا رشته‌ی عمرش را قطع می‌کند، سپس سه هزار درهم دیگر که در همیانی بود داد و فرمود: «به او بده.» علی بن جعفر می‌گوید: من نزد محمد بن اسماعیل رفتم، کیسه اول (صد دینار) را دادم، بسیار خوشحال شد و برای عمویش امام کاظم علیه السلام دعا کرد، کیسه‌ی دوم و سوم را دادم، به گونه‌ای خوشحال شد که گمان کردم دیگر به بغداد نمی‌رود، باز سیصد درهم به او دادم. ولی در عین حال او به بغداد نزد هارون رفت و گفت: «گمان نمی‌کردم در روی زمین دو خلیفه باشد، تا اینکه دیدم مردم به عمویم، موسی بن جعفر علیه السلام به عنوان خلافت، سلام می‌کنند.» (و به این ترتیب سخن چینی کرد و هارون را بر ضد امام کاظم علیه السلام برانگیخت.) هارون صد هزار درهم برای او فرستاد، ولی خداوند او را به بیماری «ذبحه» (درد شدید گلو شبیه دیفتری) گرفتار کرد، که نتوانست به یک درهمش بنگرد و آن را به مصرف برساند، به این ترتیب مرد. [۷۱]. [صفحه ۹۸] مطابق بعضی از روایات، هارون پسرش محمد بن امین را نزد جعفر بن محمد بن اشعث برای تعلیم و تربیت نهاد، جعفر به امامت امام کاظم علیه السلام معتقد بود، یحیی بن خالد برمکی نخست وزیر هارون احساس خطر کرد که اگر پس از مرگ هارون، محمد امین به خلافت برسد، جعفر بن محمد معلم او (به خاطر تشیعش) برمکیان را برکنار می‌کند، از این رو یحیی با توطئه‌ی مرموز خود، با پول فرستادن و وعده و وعید، علی بن اسماعیل (برادرزاده‌ی امام کاظم) را وادار کرد که نزد هارون برود و او را بر ضد امام کاظم علیه السلام تحریک کند... سرانجام علی بن اسماعیل نزد هارون رفت، هارون از او پرسید: از عمویت (امام کاظم) چه خبر، او پاسخ داد: «اموال بسیار از اطراف نزد موسی بن جعفر می‌آورند او چند خانه برای انبار کردن آن اموال دارد، و تازگی باغی در مدینه به ۳۰ هزار دینار خریده است.» هارون دستور داد ۲۰۰ هزار درهم به او جایزه دادند، ولی طولی نکشید که علی بن اسماعیل به بیماری اسهال شدید مبتلا شد، به طوری که روده‌هایش از او دفع گردید، و به حال مرگ افتاد، اموالش را نزدش آوردند، گفت: «این پولها و اموال به چه درد من می‌خورد، با اینکه در حال جان کندم هستم؟» [۷۲]. از این روایت استفاده می‌شود که طراح اصلی توطئه، یحیی [صفحه ۹۹] برمکی وزیر هارون بوده است. به نظر نگارنده بعید نیست که خود هارون توسط یحیی برمکی، به چنین توطئه‌ای دست زده، تا بهانه‌ای برای کشتن امام کاظم علیه السلام گردد.

سفر هارون به حجاز و دستگیری امام کاظم

در همین سال [۷۳] هارون برای حج به مکه سفر کرد، و پس از انجام مراسم حج، وارد مدینه شد، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد با تزویر و عوام‌فریبی عجیبی گفت: «ای رسول خدا! از تصمیمی که در مورد دستگیری موسی بن جعفر و زندانی نمودن او دارم، از پیشگاهت معذرت می‌طلبم، زیرا او با برنامه‌ی خود می‌خواهد در میان امت تو اختلاف اندازی کند و خون مسلمانان را بریزد.» سپس هارون فرمان داد امام کاظم علیه السلام را در مسجد النبی که مشغول نماز بود دستگیر کرده و از همانجا آن حضرت را بردند، حتی نگذاشتند نمازش را تمام کند، هارون دستور داد دو محمل تشکیل دادند و بر هر کدام مأمورین بسیار گماشت، امام را در یکی از آنها قرار داد، و وانمود کرد که یکی از آنها به بصره و دیگری از راه کوفه (به بغداد) حرکت می‌کند، تا مردم ندانند که امام کاظم علیه السلام در میان کدام یک از دو کاروان می‌باشد. محدث قمی می‌نویسد: آن بزرگوار در حالی که اشک از [صفحه ۱۰۰] چشمانش سرازیر بود، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: الیک اشکو یا رسول الله ما القی: «ای رسول خدا! از ستمهایی که بر من وارد می‌شود، به تو شکایت می‌کنم.» مردم مدینه از هر سو می‌آمدند و گریه و شیون می‌نمودند، هنگامی که امام کاظم علیه السلام را نزد هارون آوردند، آن حضرت سلام کرد، ولی هارون جواب سلام او را نداد، بلکه به آن حضرت ناسزا گفت و به او بی‌مهری و بی‌اعتنایی کرد و آن حضرت را تحت نظر نگه داشت، هنگامی که تاریکی شب فرارسید، دستور داد، دو محمل آماده کردند، و آن حضرت را مخفیانه، در یکی از محملها جای داد، و به «حسان سروی» سپرد، و به او فرمان

داد تا آن حضرت را به بصره ببرد، و به «عیسی بن جعفر بن منصور» (نوه‌ی منصور دوانیقی) که در آن وقت فرماندار بصره بود بسپارد. منظور هارون، از تشکیل دو محمل، این بود که امر بر مردم، مشتبه شود و آنها ندانند که امام کاظم علیه السلام در میان کدام محمل بود، آیا به سوی بصره رفت، یا به سوی کوفه؟ [۷۴].

امام کاظم در زندانهای مختلف

اشاره

از این پس امام کاظم علیه السلام را همواره از زندانی به زندان دیگر منتقل می کردند، و آن بزرگوار مدتی طولانی بین ۷ تا ۱۰ سال در [صفحه ۱۰۱] زندانهای مختلف هارون بود [۷۵] و کمترین مدتی که گفته شده این است که آن حضرت چهار سال در زندان بود [۷۶] در اینجا به ذکر چهار زندان که در تاریخ و احادیث آمده، به طور کوتاه اشاره می کنیم:

امام در زندان عیسی بن جعفر

امام کاظم علیه السلام یک سال در بصره، در زندان عیسی بن جعفر (نوه‌ی منصور دوانیقی) به سر برد، پس از یکسال، عیسی برای هارون چنین نوشت: «موسی بن جعفر علیه السلام را از من تحویل بگیر، و به دست هر کس می خواهی بسپار و گرنه او را آزاد می کنم، کوشش بسیار کردم تا حجتی برای او بیابم، ولی چیزی به دستم نیامد. تا آنجا که هنگام دعا کردن او مخفیانه گوش فرادادم تا بینم آیا تو یا من نفرین می کنی، چیزی نشنیدم، جز اینکه برای خود دعا می کرد و از درگاه خدا طلب رحمت و مغفرت می نمود. نیز روایت شده: عیسی این دعا را از آن حضرت در زندانش، بسیار شنید: اللهم انک تعلم انی کنت اسئلك ان تفرغنی لعبادتك اللهم و قد فعلت و لک الحمد: [صفحه ۱۰۲] «خدایا! تو می دانی که من جای خلوتی برای عبادت تو، از تو می خواستم، اینک تو چنین جای خلوتی را برایم آماده ساخته‌ای، شکر و سپاس می گویم تو را.» [۷۷] (که دعایم را به استجابت رسانده‌ای).

امام در زندان فضل بن ربیع

اشاره

هارون پس از دریافت نامه‌ی عیسی، مأموری به بصره فرستاد و امام کاظم علیه السلام را از عیسی تحویل گرفت و به بغداد آورد و در آنجا به فضل بن ربیع (یکی از کارگزاران سطح بالای رژیم) تحویل داد، امام مدتی طولانی در زندان او به سر می برد [۷۸].

برنامه‌ی امام کاظم در زندان فضل بن ربیع

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از عبدالله قزوینی نقل می کند. که پدرم گفت: روزی نزد فضل بن ربیع رفتم، دیدم بالای بامی نشسته، به من گفت: نزدیک بیا، نزدیک رفتم، تا برابرش رسیدم و گفت: به این اطاق بنگر، (از پنجره یا سوراخ پشت بام) به آن اطاق نگریستم، گفت: «در خانه چه می بینی؟» گفتم: جامه‌ای افتاده است. گفت: درست نگاه کن. با دقت نگاه کردم و حقیقت را دریافتم، گفتم: «مردی در حال [صفحه ۱۰۳] سجده است.» گفت: آیا این مرد را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مرد، مولای تو است. گفتم: مولای من کیست؟ گفت: خود را به نادانی می زنی؟ گفتم: نه، ولی من مولایی برای خود نمی شناسم. گفت: این مرد؛

ابوالحسن، موسی بن جعفر علیه السلام است، من شب و روز او را تحت نظر دارم، او را غیر از این حال سجده، که دیدی ندیده‌ام، او نماز صبح را در اول وقتش می‌خواند، سپس بعد از نماز تا طلوع خورشید، مشغول تعقیب است، سپس به سجده می‌رود، و همچنان تا ظهر در سجده است، و به غلامی سفارش کرده که لحظه‌ی ظهر را به او خبر دهد، او به محض این که از جانب غلام، با خبر می‌شود که ظهر شده، از سجده برمی‌خیزد، بی آنکه وضو بگیرد، مشغول نماز ظهر می‌شود، من از خواندن نماز بدون تجدید وضو می‌فهمم که او در سجده، به خواب نرفته و چرت نزده است. او به همین ترتیب مشغول عبادت است تا از نماز عصر فارغ می‌شود، پس از نماز عصر، به سجده می‌رود، و همواره در سجده است تا خورشید غروب کند، پس از غروب، برمی‌خیزد و نماز مغرب را می‌خواند بی آنکه برای قضای حاجت برود و همچنان مشغول نماز و تعقیب نماز است تا نماز عشا را می‌خواند، و بعد از نماز عشا، غذای اندکی [صفحه ۱۰۴] که برایش آورده می‌شود، می‌خورد، سپس تجدید وضو می‌کند، آنگاه برمی‌خیزد و همواره در دل شب مشغول نماز است تا اول اذان صبح فرا رسد، من نمی‌دانم! [که در این بین، قضای حاجت می‌کند؟!] همین که غلام می‌گوید: سپیده دمیده شد، برمی‌خیزد و نماز صبح را بجا می‌آورد، این روش، از حدود یک سال تا کنون که او را به من سپرده‌اند، برنامه‌ی شبانه‌روزی اوست [۷۹].

امام در زندان فضل بن یحیی

اشاره

هنگامی که امام کاظم در زندان فضل بن ربیع بود، هارون در ضمن نامه‌ای از فضل خواست تا آن حضرت را بکشد، او از اقدام به چنین جنایتی خودداری کرد، هارون در نامه‌ای به او نوشت که امام را به فضل بن یحیی برمی‌توان تحویل دهد. طبق این فرمان فضل بن یحیی امام را از فضل بن ربیع تحویل گرفت و به خانه‌اش برد و در اطاقی او را تحت نظر نگهداشت، آن حضرت روزها روزه می‌گرفت و همواره به عبادت و مناجات با خدا اشتغال داشت، فضل بن یحیی تحت تأثیر عظمت معنوی امام قرار گرفت، و به آن حضرت احترام می‌کرد. خبر احترام فضل بن یحیی، از امام کاظم علیه السلام، به هارون رسید، او خشمگین شد و برای فضل بن یحیی نامه‌ای نوشت و او را از احترام به امام کاظم علیه السلام نهی کرد، و از او خواست که امام را به قتل رساند، [صفحه ۱۰۵] ولی او مرتکب چنین جنایتی نشد. از سوی دیگر هارون، خادم مخصوصش به نام «مسرور» را طلبید و به او نامه‌ای داد و گفت: این نامه را به «عباس بن محمد» (رئیس دژخیمان سپاه) برسان، و به او دستور بده تا آنچه را در نامه نوشته شده اجرا کند و نامه‌ی دیگری به مسرور داد و گفت: «این نامه را نیز به دست «سندی بن شاهک» (یکی از دژخیمان بی‌رحم) برسان و به او دستور بده تا از «عباس بن محمد» اطاعت کند. مسرور خادم، به بغداد آمد و به خانه‌ی فضل بن یحیی رفت و امام کاظم علیه السلام را در آنجا در آسایش دید، همان لحظه نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و نامه‌های هارون را به آنها داد. عباس پس از خواندن نامه، فضل بن یحیی را احضار کرد، و به سندی بن شاهک دستور داد تا بدن فضل را برهنه کند و صد تازیانه به او بزند، سندی این دستور را اجرا نمود... از آن پس امام را به زندان سندی بن شاهک منتقل کردند [۸۰].

تفاوت بین فضل و یحیی (پسر و پدر)

از حوادث تکان دهنده که بیانگر مظلومیت شدید امام کاظم و ظلم و جنایت هولناک هارون و وزیرش یحیی برمی‌آید، حادثه‌ی تلخ زیر است که نظر شما را به آن جلب می‌کند: روزی هارون در مجلس خود که پر از جمعیت بود، خطاب به [صفحه ۱۰۶] حاضران گفت: «ای مردم! فضل بن یحیی (در مورد کشتن موسی بن جعفر) از من نافرمانی کرده او را لعنت کنید.» حاضران

آن چنان او را لعنت کردند که آن خانه از صدای آنها لرزید. یحیی بن خالد برمکی، پدر فضل از جریان آگاه شد، سوار بر مرکب شده و خود را از در خصوصی قصر هارون، به هارون رسانید و هارون قبلاً به ورود او آگاهی نداشت، آنگاه یحیی به هارون گفت: «ای امیرمؤمنان! به من توجه کنید.» هارون، مضطربانه گوش فراداد، یحیی گفت: «پسرم فضل، جوان (ناپخته) است، من به جای او فرمان تو را اجرا می‌کنم.» هارون شادمان شد و به حاضران رو کرد و گفت: فضل در موضوعی از من نافرمانی کرد، او را لعنت کردم، اکنون توبه کرده و به اطاعت فرمان من تن داده، اینک او را دوست بدارید.» حاضران گفتن: «ما با کسی که با شما دوست است، دوست هستیم و با دشمنان تو دشمن می‌باشیم، اکنون فضل را دوست داریم.» یحیی با سرعت به بغداد رفت و با دسیسه‌های مختلف، سندی بن شاهک را واداشت که امام کاظم علیه السلام را در زندان مسموم کرده و به قتل برساند [۸۱]. اف بر تو ای یحیی برمکی، که به خاطر زر و زیور دنیا، پسر جوانمردت را ناپخته خواندی و بر خلاف همه‌ی اصول انسانیت، به [صفحه ۱۰۷] ناجوانمردانه‌ترین کار دست زدی، و زندگی چند روزه‌ی دنیا تو را فریفت و پس از چند صباحی چنگال مرگ، گلویت را فشرد و تو را به دوزخ نزد طاغوت‌های جنایتکار انداخت.

امام در زندان سندی بن شاهک

اشاره

سندی بن شاهک، پلیدترین و خشن‌ترین عنصر، از مهره‌های دستگاه طاغوتی هارون بود، که بی‌رحمی و خوانخواهی خود را در نزد هارون به اثبات رسانده بود، از این رو هارون او را به عنوان زندانبان امام کاظم علیه السلام برگزید. زندان او بسیار هولناک، تاریک و وحشتناک بود، سرگذشت‌های خشن سندی بن شاهک با امام، بسیار است، برای رعایت اختصار، و روشن شدن مطلب به فرازهای تاریخی و روایی زیر توجه کنید:

شکنجه‌های زندان

در فرازی از زیارتنامه‌ای که عالم بزرگ سید بن طاووس آن را در کتاب «مصباح الزائر» نقل کرده در وصف زندان امام کاظم علیه السلام چنین می‌خوانیم: ... و صل علی موسی بن جعفر... المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر، ذی الساق المرضوض بحلق القیود، و الجنازة المنادی علیها بذل الاستخفاف، و الوارد علی جده المصطفی، و ایبه [صفحه ۱۰۸] المرتضی و امه سیده النساء بارث مغصوب و ولاء مسلوب، و امر مغلوب، و دم مطلوب و سم مشروب: «سلام و درود بر آن شکنجه دیده در قعر زندانها، و تاریکیهای گودالها، صاحب ساق پای کوفته شده به وسیله‌ی حلقه‌های زنجیرها. سلام بر جنازه‌ای که با کمال خواری و اهانت، بر او فریاد کردند، سلام بر آن وارد شده بر جد خود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله، و پدرش حضرت مرتضی علیه السلام، و مادرش سرور همه‌ی بانوان، با ارثی غصب شده و مقام امامت ربوده شده و حکومت مغلوب گشته و خونی که مطالبه می‌شود، و زهری که به او خورانیدند...» [۸۲].

دگرگونی کنیز زیبا چهره و مرگ او

روایت شده: هارون، کنیزی خردمند و زیبا چهره و خوش اندام را (در ظاهر) برای خدمتگزاری، به زندان نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد، و شخصی را مخفیانه مأمور کرد تا حال آن کنیز را برای او گزارش دهد، آن شخص دید: آن کنیز زیباروی در زندان، به

سجده افتاده و با سوز و گداز می گوید: قدوس، سبحانک، سبحانک، سبحانک: «ای خدای پاک و منزّه! تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، منزّه هستی، منزّه هستی!» او را نزد هارون بردند، در حالی که می لرزید و به آسمان نگاه [صفحه ۱۰۹] می کرد، همانجا مشغول نماز شد، وقتی که از او پرسیدند: «این چه حالتی است که پیدا کرده‌ای؟» در پاسخ گفت: «عبد صالح (امام کاظم علیه السلام) را دیدم که چنین بود.» او معجزه‌ای از امام کاظم علیه السلام که در زندان دیده بود برای هارون نقل کرد، هارون که بر اثر کینه و حسد، به خشم آمده بود، به یکی از مأمورینش گفت: «این زن ناپاک را تحت نظر بگیر تا این مطالب را به کسی نگوید.» آن کنیز همچنان مشغول عبادت بود تا اینکه قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت [۸۳]. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر ناقه که در دست نسیم سحر افتاد

سجده‌های طولانی امام در زندان

روزی هارون با ربیع دربان، به پشت‌بام زندان آمدند، هارون از سوراخ بام زندان به داخل زندان نگاه کرد و گفت: «این جامه چیست که هر روز در اینجا می نگریم؟» ربیع: این جامه نیست، بلکه موسی بن جعفر علیه السلام است که هر روز از هنگام طلوع خورشید تا ظهر در حال سجده است. هارون: ان هذا من رهبان بنی هاشم: «این شخص از راهبان بنی هاشم است.» [صفحه ۱۱۰] ربیع: پس چرا او را به زندان افکنده و بر او سخت گرفته‌ای؟ هارون: هیهات لابد من ذلک: «هیاهات! این کار قطعاً باید انجام شود!» [۸۴].

شهادت مظلومانه

با اینکه امام کاظم علیه السلام در زندان در سخت‌ترین وضع به سر می برد، هارون نتوانست وجود امام را تحمل کند، سرانجام مقداری خرما طلبید، و با سوزن و نخ زهر آلود، آن مقدار خرما را زهر آگین نمود، سپس آن خرماها را به خادم خود داد و به او گفت: «این خرماها را به زندان نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو امیرمؤمنان (هارون) از این خرما خورده و مقداری را برای شما فرستاده و شما را به حقش سوگند می دهد که از این خرما بخورید، که از دستچین خود من است و آن را برای شما برگزیده‌ام!» خادم به زندان رفت و پیام هارون را به امام رسانید، امام علیه السلام مقداری از آن خرما خورد و طولی نکشید که به شهادت رسید [۸۵]. هارون برای حفظ ظاهر، جمعی از بزرگان طالبین، عباسیین و قضاة و سایر افراد را که تعدادشان ۷۰ نفر بود طلبید، و جنازه‌ی امام کاظم علیه السلام را به آنها نشان داد و به آنها گفت: ببینید که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است... [۸۶]. [صفحه ۱۱۱] روایت شده: امام کاظم علیه السلام پس از مسموم شدن، سه روز در بستر شهادت قرار گرفت و از دنیا رفت، سندی بن شاهک برای ظاهر سازی، چند نفر قاضی و افراد عادل‌نما را کنار بستر امام حاضر کرد و به آنها گفت: «ببینید که موسی بن جعفر علیه السلام هیچ گونه آسیب و ناراحتی بدنی ندارد.» ولی آن حضرت به آنها فرمود: «گواهی دهید که مدت سه روز است، مسموم شده‌ام و بزودی بر اثر آن از دنیا می روم.» و در آخر روز سوم به شهادت رسید [۸۷]. و در مورد دیگر فرمود: «من به وسیله‌ی نه عدد خرما مسموم شده‌ام، فردا چهره‌ام سبز گردد، و پس فردا از دنیا می روم.» [۸۸]. روایت کننده می گوید: جنازه‌ی امام کاظم علیه السلام را در میان تابوت نهاده و (از میان زندان) بیرون آوردند، شخصی در کنار جنازه، فریاد می زد: هذا امام الرافضة فاعرفوه: «این امام رافضیان (شیعیان) است، او را بشناسید.» سپس جنازه را به بازار آوردند، در آنجا بر زمین نهادند، سپس در آنجا اعلام کردند که: «این جنازه‌ی موسی بن جعفر علیه السلام است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، بیایید و جنازه او را نگاه کنید.» مردم از هر سو آمدند و بر جنازه نگاه می کردند، اثر زخم و خفگی در بدن او ندیدند، و در پای او اثر حنا دیده می شد، سپس [صفحه ۱۱۲] دست‌اندرکاران حکومت، به علما و فقها دستور دادند تا گواهی خود را در مورد اینکه موسی بن جعفر علیه السلام به مرگ

طبیعی از دنیا رفته، بنویسند و امضا کنند، همه‌ی آنها نوشتند و امضا کردند، جز احمد بن حنبل [رئیس مذهب حنبلی] که هر چه او را سرزنش کردند و زجر دادند، چیزی نوشت [۸۹].

سخن گفتن امام، از شهادت خود

هنگامی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت، سندی بن شاهک، دستور داد، جنازه‌ی آن حضرت را روی جسر (پل) بغداد نهادند، و به مردم اعلام کرد که آن حضرت به مرگ مقدر، از دنیا رفته است، مردم می‌آمدند و بدن مطهر آن حضرت را می‌دیدند و آثار جراحت و زخمی در آن نبود، روایت شده، یکی از شیعیان مخلص، کنار جنازه آمد، در حالی که مردم اجتماع کرده بودند و می‌گفتند: «موسی بن جعفر» کشته نشده است، بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته» او (شیعه مخلص) به آنها گفت: «من از خود امام کاظم علیه السلام می‌پرسم که چگونه از دنیا رفت.» حاضران گفتند: «او مرده است، چگونه از او خبر می‌گیری؟» او نزدیک آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا، تو و پدرت، راستگو هستید به من خبر بده، آیا به مرگ مقدر از دنیا رفتی، یا کشته شده‌ای؟» [صفحه ۱۱۳] آن حضرت [به اعجاز و اذن الهی] سخن گفت و سه بار فرمود: قتلا قتلا قتلا: «کشته شدم، کشته شدم، کشته شدم» [۹۰].

خاکسپاری جنازه‌ی امام در قبرستان قریش

جنازه‌ی مطهر امام کاظم علیه السلام را در محل نگهبانان دولت عباسی آوردند، جمعیت بسیاری اجتماع کردند، ولی جیره‌خواران دولتی می‌خواستند جنازه را با خواری و بی‌احترامی دفن کنند... سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون (یکی از پسران منصور دوانیقی) در قصر خود که در کنار شط بود، صدای مردم را شنید و از ماجرا آگاه شد، غلامان و فرزندان خود را جمع کرد و به آنها گفت: گرچه با ضرب و شتم باشد، جنازه را از دست جیره‌خواران بگیرد و با احترام در قبرستان قریش به خاک بسپارید، خود سلیمان نیز با پای برهنه در حالی که گریانش را چاک زده بود کنار جنازه آمد و آن را تا قبرستان قریش (در شهر کاظمین نزدیک بغداد) تشییع کرد، سلیمان با کفنی که ۲۵۰۰ دینار برای آن خرج کرده بود، و همه‌ی آیات قرآن در آن نوشته شده بود جنازه‌ی امام را کفن کرد. [۹۱] و به کمک همراهان، آن را با احترام به خاک سپردند، سپس ماجرا را به هارون گزارش داد، [صفحه ۱۱۴] هارون برای سلیمان نوشت: «ای عمو! صله‌ی رحم کردی، خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد، سوگند به خدا سندی بن شاهک ملعون، این کارها را به فرمان ما انجام نداده است.» [۹۲]. به نظر نگارنده؛ به احتمال قوی، این کار نیز صحنه سازی و خیمه شب بازی بود که هارون و سلیمان می‌خواستند، با عوامفریبی خود، احساسات مردم را فرونشانند و بر جنایات هولناک خود، سرپوش نهند. [صفحه ۱۱۵]

نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام کاظم

ده نمونه از گفتار امام کاظم

۱- من استوی یوماه فهو مغبون، و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون، و من لم یعرف الزیاده فی نفسه فهو فی النقصان، و من کان الی النقصان، فالموت خیر له من الحیاة: «کسی دو روز او (از نظر معنوی) یکسان باشد، او ضرر کرده است و کسی که روز دومش از روز قبلش بدتر باشد، او ملعون است، و کسی که در زندگی خود افزایش کمال نشناسد، در (سراشیبی) نقصان و کمبود است، و کسی که چنین باشد، مرگ برای او بهتر از زندگی است.» [۹۳]. ۲- المؤمن مثل کفتی المیزان، کلما زید فی ایمانه زید فی [صفحه ۱۱۶] بلائه: «مؤمن همچون دو کفه‌ی ترازو است، هر قدر در کفه‌ی ایمان او بیفزاید، در کفه‌ی بلا (و آزمایشات) او می‌افزاید.» [۹۴]

۳- من عقل قنع بما یکفیه، و من قنع بما یکفیه استغنی: «کسی عاقل باشد، به آنچه از مال که زندگیش را کفایت کند، قناعت می‌نماید و کسی که به همین اندازه قناعت کند، از دیگران بی‌نیاز است.» [۹۵]. ۴- قليل العمل من العالم مقبول مضاعف، و کثیر العمل من اهل الهوی و الجهل مردود: «عمل اندک از انسان عالم و آگاه، چند برابر پذیرفته شود و عمل بسیار از هواپرستان و نادانان پذیرفته نشود.» [۹۶]. ۵- سندی بن شاهک زندانبان آن زندانی که امام کاظم علیه السلام در آن بود، هنگام شهادت امام به آن حضرت عرض کرد: اجازه دهید من شما را از (مال خود) کفن کنم، امام کاظم علیه السلام به او فرمود: انا اهل بیت حج ضرورتنا، و مهوور نساونا و اکفاننا من ظهور اموالنا: «ما از خاندانی هستیم، که هزینه نخستین حج، مهریه‌ی زنان، و کفنهای ما باید از پاکترین اموال ما باشد.» [۹۷]. [صفحه ۱۱۷] ۶- عونک للضعیف من افضل الصدقة: «کمک تو به ناتوان، از بهترین صدقه‌هاست.» [۹۸]. ۷- من کف غضبه عن الناس کف الله عنه عذاب يوم القيامة: «آن کس که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند عذاب قیامت را از او بازدارد.» [۹۹]. ۸- من بذر و اسرف زالت عنه النعمة: «کسی که بریز و اسراف کند، نعمت از او از بین می‌رود.» [۱۰۰]. ۹- ما من شیء تراه عیناک الا و فيه موعظة: «هیچ چیزی را چشمانت نمی‌نگرد مگر اینکه در آن، پند و اندرز نهفته است.» [۱۰۱]. ۱۰- من حسن بره باخوانه و اهله مدفی عمره: «هر که به برادران و افراد خاندانش نیکی کند، عمرش دراز گردد.» [۱۰۲]. [صفحه ۱۱۸]

نمونه‌هایی از شیوه‌های رفتاری امام کاظم

عبادت و نهایت خضوع امام کاظم در پیشگاه خدا

امام کاظم علیه السلام همچون پدر و اجداد پاکش، قبل از هر چیز بنده‌ی خالص خدا بود، و شیوه‌ی بندگی در تمام رفتار و گفتار و حرکات او آشکارا دیده می‌شد. مناجات‌ها، دعاها سجده‌ها، راز و نیازها و نمازهای او آن چنان در نهایت خضوع و در سطح بسیار عالی عرفان انجام می‌شد که هر بیننده و شنونده را دگرگون می‌کرد، چنان که کنیز هارون را در زندان، آن چنان دگرگون کرد که در حالت عبادت و مناجات جان سپرد (چنان که قبلاً ذکر شد) دانشمند معروف اهل تسنن خطیب بغدادی می‌نویسد: «از این رو به موسی بن جعفر «عبد صالح» می‌گویند که کوشش فراوان در عبادت و اظهار بندگی در پیشگاه خدا داشت.» در فرازی از صلواتنامه امام کاظم علیه السلام در شأن عبادات، گریه‌ها و سجده‌های طولانی آن حضرت چنین آمده: الذی یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصله الاستغفار، [صفحه ۱۱۹] حلیف السجدة الطویلة، و الدموع الغریزة، و المناجاة الكثيرة، و الضراعات المتصلة: «آن امامی که شب تا سحر بیدار بود و پیوسته استغفار می‌کرد، همدم سجده‌ی طولانی و سرشکهای فراوان و مناجات بسیار و زارهای پشت سر هم بود.» [۱۰۳].

سجده‌های طولانی

روایت شده: آن حضرت، نماز شب را می‌خواند، و آن را به نماز صبح متصل می‌کرد، سپس تا طلوع خورشید، به تعقیب نماز اشتغال داشت و بعد به سجده می‌رفت، و سر از سجده بر نمی‌داشت تا نزدیک ظهر فرامی‌رسید و بسیار دعا می‌کرد به خصوص این دعا را بسیار تکرار می‌کرد: اللهم انی استلک الراحة عند الموت، و العفو عند الحساب: «خدایا! از درگاهت، استراحت هنگام مرگ، و عفو هنگام حسابرسی را درخواست می‌کنم.» روایت شده: آن حضرت روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه شد، در اول شب به سجده رفت، شنیده شد که در سجده می‌گفت: عظم الذنب من عبدک، فلیحسن العفو من عندک، یا اهل [صفحه ۱۲۰] التقوی و یا اهل المغفرة: «گناه از بنده‌ات بزرگ شد، پس عفو از پیشگاهت، نیکو و زیبا خواهد گردید، ای سزاوار

پرهیزکاری و آمرزش. این دعا را مکرر گفت، تا صبح شد [۱۰۴]. نیز روایت شده: امام کاظم علیه السلام آن قدر از خوف خدا می‌گریست که محاسنش از اشک چشمش خیس می‌شد، و هنگامی که آیات قرآن را می‌خواند، محزون می‌شد و گریه می‌کرد، و شنونده‌ها آن چنان تحت تأثیر تلاوت قرآن آن حضرت می‌شدند که بی‌اختیار گریه می‌کردند [۱۰۵].

سجده‌ی شکر و استغفار بسیار امام کاظم

هشام بن احمر می‌گوید: همراه امام کاظم علیه السلام بودم، آن حضرت سوار بر مرکب بود و با هم در خارج شهر مدینه حرکت می‌کردیم، [صفحه ۱۲۱] ناگاه دیدم آن حضرت از پشت مرکب، زانو خم کرد و پیاده شد به سجده افتاد، و سجده‌ی طولانی انجام داد، سپس سر بلند کرد. از آن حضرت پرسیدم: «قربانت گردم چرا سجده طولانی نمودی؟» امام کاظم: هنگام حرکت، به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من عطا فرموده است و خواستم خدا را به خاطر آن نعمت سجده کنم (و در حال سجده از او تشکر و سپاس نمایم). [۱۰۶]. از شگفتی‌ها این که امام کاظم علیه السلام فرمود: انی استغفر الله فی کل یوم خمسۃ آلاف مره: «من هر روز پنج هزار بار در پیشگاه خدا، استغفار و طلب آمرزش می‌کنم.» [۱۰۷].

کرامتی از امام کاظم و توجه او به بینوایان

امام کاظم علیه السلام در منی (نزدیک مکه) بود، بانویی را دید گریه می‌کند و بچه‌هایش نیز که در کنارش هستند گریه می‌کنند، به خاطر آن که گاوی شیرده داشتند و آن گاو مرده بود. امام کاظم علیه السلام نزد آن بانو رفت و فرمود: «ای کنیز خدا، چرا گریه می‌کنی؟» بانو گفت: «ای بنده‌ی خدا، من دارای چند کودک یتیم هستم، [صفحه ۱۲۲] و تنها در زندگی یک گاو داشتم که زندگی من و بچه‌هایم به وسیله‌ی آن گاو تأمین می‌شد، اکنون آن گاو مرده است و دست من و بچه‌هایم از همه چیز کوتاه شده است و بیچاره شده‌ایم.» امام کاظم: ای کنیز خدا، آیا می‌خواهی آن گاو را برای تو زنده کنم؟ به دل بانو افتاد که در پاسخ گفت: آری. امام کاظم علیه السلام به کنار رفت و دو رکعت نماز خواند، و دست به سوی آسمان بلند کرد و لبهایش را تکان داد (که معلوم بود دعا می‌کند) سپس برخاست، گاو را صدا زد، و با نوک عصا یا پنجه‌ی پا به آن گاو مرده زد، ناگهان آن گاو برخاست و راست ایستاد، وقتی که زن آن منظره را دید، جیغ کشید و فریاد زد: عیسی بن مریم و رب الکعبه: «سوگند به خدای کعبه این مرد، عیسی بن مریم علیه السلام است.» امام کاظم علیه السلام به میان مردم رفت و از آنجا گذشت [۱۰۸].

مشورت با غلامان و احترام به آنها

حسن بن جهم می‌گوید: در محضر امام رضا علیه السلام بودیم، سخن از امام کاظم علیه السلام به میان آمد، امام رضا علیه السلام فرمود: با این که عقل‌های مردم قابل مقایسه با عقل پدرم (امام کاظم) نبود، گاهی با غلامان سیاه خود در امور مشورت می‌کرد (و به رأی و فکر آنها احترام می‌گذاشت) [صفحه ۱۲۳] شخصی به پدرم گفت: «آیا با غلامان سیاه مشورت می‌کنی؟!» در پاسخ فرمود: ان الله تبارک و تعالی ربما فتح علی لسانه: «همانا خداوند متعال چه بسا (راه‌حل مشکلی را) بر زبان همان غلام سیاه بگشاید.» [۱۰۹]. این شیوه، بیانگر تواضع امام کاظم علیه السلام نسبت به مستضعفان بود، او نه تنها آنها را تحقیر نمی‌کرد، بلکه به آنها شخصیت و بها می‌داد.

دعای معنی‌دار

یکی از خلفا دل‌درد شدیدی داشت، بختیشوع که از پزشکان ماهر آن عصر بود برای درمان به بالین او آمد و پس از معاینه،

معجونی از دارو درست کرد و به خلیفه داد، او خورد ولی خوب نشد، بختیشوع که از درمان او ناامید شده بود گفت: «آنچه مربوط به علم پزشکی بود، همین بود که انجام دادم، بنابراین درد تو با برنامه‌ی طبی، درمان نمی‌یابد و ادامه داد مگر شخصی که دعایش به استجاب می‌رسد و در پیشگاه خدا مقامی دارد، برای تو دعا کند.» خلیفه به یکی از دربانان گفت: «موسی بن جعفر علیه السلام را به اینجا بیاور.» او رفت و امام کاظم علیه السلام را آورد، مأمور در مسیر راه، راز و نیاز و دعای امام کاظم علیه السلام را می‌شنید، همان دم درد خلیفه برطرف شد [صفحه ۱۲۴] و شفا یافت، خلیفه به امام عرض کرد: «به حق جدت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله بگو بدانم برای من چگونه دعا کردی؟» امام کاظم علیه السلام فرمود، گفتم: اللهم كما اريته ذل معصيته، فاره عز طاعتی: «خدایا! همان گونه که نتیجه ذلت بار گناه خلیفه را به خلیفه نشان دادی، نتیجه‌ی عزت بخش اطاعت مرا به او نشان بده.» [۱۱۰]. به این ترتیب؛ در همین فرصت نیز، امام خلیفه را گنهکار خواند، و به او فهماند که شما به خاطر گناه و انحراف در ذلت و بیچارگی هستید، و ما به خاطر اطاعت پروردگار عزیز و ارجمند می‌باشیم.

صلابت و عزت نفس امام در برابر ترفند هارون

یکی از خصال و شیوه‌ی رفتاری امام کاظم علیه السلام حفظ صلابت و عزت اسلامی بود، او هرگز به خواری و ذلت تن در نداد، تا آنجا که مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داد، در این راستا به سه سرگذشت جالب زیر توجه کنید: ۱- در آن هنگام که امام کاظم علیه السلام در زندان، در شرایط سخت بود، هارون وزیرش یحیی بن خالد برمکی را طلبید و به او چنین دستور داد: «به زندان برو و موسی بن جعفر علیه السلام را از غل و زنجیر آزاد کن و سلام مرا به او برسان، و به او بگو: پسر عمویت (هارون) [صفحه ۱۲۵] می‌گوید: «قبلا من سوگند یاد کرده‌ام که تو را آزاد نسازم تا اقرار کنی که با من رفتار بد کرده‌ای، و از من درخواست عفو از گذشته‌نمایی، اقرار تو موجب ننگ برای تو نیست و درخواست تو از من، موجب نقص و عیب تو نخواهد بود، این پیام رسان من یحیی بن خالد، مورد اطمینان من و وزیر من می‌باشد، از او درخواست عفو کن به مقداری که مرا از ذمه‌ی سوگند، برهاند، آنگاه به سلامت هر کجا خواهی برو.» امام کاظم علیه السلام به یحیی چنین گفت: «ای اباعلی! مرگ من فرارسیده و بیش از یک هفته، بیشتر در این دنیا نخواهم ماند... از جانب من به هارون بگو روز جمعه فرستاده‌ی من نزد تو می‌آید و آنچه را (در مورد وفات من) دیده، به تو خبر می‌دهد، و تو بزودی در فردای قیامت در پیشگاه عدل الهی زانو بر زمین می‌زنی و در آنجا روشن می‌شود که ظالم و ستمگر کیست؟» همان گونه که آن حضرت فرموده بود، روز جمعه به لقاء الله پیوست [۱۱۱]. ۲- قاطعیت امام کاظم علیه السلام در زندان، به قدری جدی و پرصلابت بود که در پاسخ به سؤال مخفیانه‌ی یکی از دوستان به نام علی بن سدید، درباره‌ی دوری از طاغوتیان، چنین فرمود: لا تأخذن معالم دینک عن الخائنین، الذین خانوا الله ورسوله و خانوا اماناتهم، انهم ائتمنوا علی کتاب الله فحرفوه و بدلوه، فعليهم لعنة الله و لعنة رسوله و لعنة ملائکته و لعنة آبایی الکرام البررة، و لعنتی و لعنة شيعتی الی یوم القیامة: «دستورهای دینت را از غیر شیعیان ما نگیر، چرا که اگر چنین کنی، دین خود را از خائنان گرفته‌ای، آنان که به خدا و رسولش خیانت کرده‌اند، و به امانتهای آنها خیانت نموده‌اند، کتاب خدا قرآن را به عنوان امانت در اختیار آنها گذاشتند ولی آنها قرآن را تحریف و دگرگون نمودند، لعنت خدا و رسول خدا و فرشتگان و لعنت پدران ارجمند و گرامیم و لعنت من و همه‌ی شیعیانم تا روز قیامت بر آنها باد.» [۱۱۲]. ۳- در آن هنگام که امام کاظم علیه السلام در زندانهای تاریک هارون به سر می‌برد، یکی از آشنایان برای امام چنین پیام داد: «اگر برای فلانی نامه بنویسی تا با هارون در مورد آزادی تو صحبت کند، کارساز است.» امام کاظم (ع) جواب داد: پدرم از پدران خود و آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد: انه ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقي دونی الا قطعت عنه اسباب السماء، و اسخت الارض من تحته: «همانا هیچ بنده‌ای از بندگانم به شخصی جز من تکیه نکرد، مگر اینکه اسباب (نعمتهای) آسمان را از او بریدم، و زمین را در زیر

پایش برای فرورفتنش در کام زمین سست کردم.» [۱۱۳]. [صفحه ۱۲۷] به این ترتیب آن بزرگمرد الهی در سخت‌ترین شرایط، با کمال صلابت در برابر شخص قلدری مانند هارون ایستادگی کرد و حتی یک کلمه از او تقاضا نکرد و مرگ با عزت را از زندگی ذلت‌بار ترجیح داد. چرا که آن حضرت در دریای بی‌کران توحید الهی غرق بود، و حتی در نگین انگشترش نوشته بود: حسبی الله (خدا مرا کافی است) و نیز نوشته بود: الملك لله الواحد القهار (حاکمیت و عظمت از آن خداوند یکتای حاکم مقتدر است) [۱۱۴] به گفته‌ی اقبال لاهوری: آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد یعنی از خوی غلامی ز سگان پست‌تر است من ندیدم که سگی پیش سگی قد خم کرد و به گفته‌ی حافظ: به ولای تو اگر بنده‌ی خویشم خوانی از سر کون و مکان خواجگیم برخیزد

نهی از منکر امام و پشیمانی گنهکار

روزی امام کاظم علیه‌السلام در کنار کوچه‌ای عبور می‌کرد، صدای ساز و آواز از خانه‌ای به گوشش رسید، در همین لحظه کنیزی از آن خانه برای ریختن زباله، بیرون آمد، امام به او فرمود: «صاحب این [صفحه ۱۲۸] خانه بنده است یا آزاد است؟» (غلام است یا ارباب؟) کنیز: او آزاد است. امام کاظم: صدقت لو کان عبداً خاف من مولاه: «راست گفتی، آزاد است که این گونه آشکارا گناه می‌کند، اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید و گناه نمی‌کرد.» همین گفتگو باعث شد که کنیز دیرتر به خانه بازگشت، صاحبخانه به نام بشر از کنیز پرسید: چرا دیر آمدی؟ کنیز: شخصی در اینجا عبور می‌کرد، از من پرسید: صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ گفتم آزاد است، گفت: اگر بنده بود از آقای خود می‌ترسید. همین پیام آن چنان بشر را دگرگون کرد که همان لحظه با پای برهنه از خانه بیرون آمد و به دنبال آن آقا که این پیام را داده بود شتافت، ناگاه دید امام کاظم علیه‌السلام است، معذرت خواست و همان جا توبه کرد و با چشم گریان به خانه‌اش بازگشت، و از آن پس هرگز دنبال گناه و انحراف نرفت و از پارسیان معروف عصر خود شد، و چون هنگام توبه، پابرهنه بود، به او «بشر حافی» گفتند، زیرا حافی به معنی پابرهنه است [۱۱۵].

اخلاق نیک امام و نتیجه آن

در مدینه شخصی از بستگان عمر بن خطاب با امام صادق علیه‌السلام [صفحه ۱۲۹] دشمنی می‌کرد و به طور مکرر با کمال گستاخی از آن حضرت و خاندان رسالت بدگویی می‌نمود، چند نفر از یاران امام کاظم علیه‌السلام به آن حضرت عرض کردند: «به ما اجازه بده تا این نامرد تبهکار را سر به نیست کنیم.» امام کاظم علیه‌السلام آنها را به شدت از این کار برحذر داشت و سپس فرمود: او اکنون کجاست؟ گفتند: در فلان مزرعه مشغول کشاورزی است، امام بر مرکب خود سوار شد و به سراغ او رفت، وقتی به مزرعه‌ی او رسید، او با ناراحتی فریاد زد: «آهای! کشت و کار ما را پامال نکن.» امام کاظم علیه‌السلام همچنان به طرف او رفت، وقتی به او رسید، به او فرمود: خسته نباشی، سپس با چهره‌ای خندان احوال او را پرسید و فرمود: تاکنون چقدر در این مزرعه خرج کرده‌ای؟ او گفت: «صد دینار.» امام کاظم: امیدداری چقدر محصول برداری؟ او گفت: علم غیب ندارم. امام کاظم: من می‌گویم، چقدر امید داری برداشت کنی؟ او گفت: امیدوارم ۲۰۰ دینار برداشت نمایم. امام کاظم علیه‌السلام کیسه‌ای که محتوی ۳۰۰ دینار بود به او داد و فرمود: این را بگیر و خداوند آنچه را که امید برداشت از این مزرعه داری به تو بدهد. آن شخص گستاخ، در برابر حسن اخلاق امام کاظم علیه‌السلام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که همان لحظه به عذرخواهی پرداخت، [صفحه ۱۳۰] و ملتسمانه از آقا خواست که او را ببخشد. امام کاظم علیه‌السلام در حالی که با لبخند خود، نشان می‌داد که او را بخشیده از آنجا گذشت، چند روزی نگذشت که اصحاب امام کاظم علیه‌السلام دیدند آن مرد عمری در مسجد به محضر امام آمد، با کمال خوشرویی به امام نگریست و گفت: الله اعلم حیث يجعل رسالته: «خداوند آگاه‌تر است که رسالتش را در وجود چه کسی قرار

دهد؟» (انعام / ۱۲۴) یاران دیدند برخورد آن مرد گستاخ و خشن، به طور کامل عوض شده، بار دیگر امام را ستود و سؤالاتی کرد و امام پاسخ او را داد، و او رفت. امام کاظم علیه السلام هنگام بازگشت به خانه، به اصحاب فرمود: «این همان شخص بود که شما از من اجازه می‌خواستید تا او را بکشید، اینک می‌پرسم کدام یک از این دو راه بهتر بود؟ آنچه شما می‌خواستید، یا آنچه من انجام دادم؟ من با دادن اندکی پول کارش را سامان دادم و روانش را اصلاح نمودم؟» [۱۱۶].

کمک سرشار از کشاورز ورشکسته

عیسی بن محمد بن مغیث یکی از کشاورزان با سابقه مدینه بود که ۹۰ سال از عمرش گذشته بود، او گفت: سالی صیفی کاری خوبی در اطراف مدینه نمودم، ولی هنگام رسیدن محصول (خریزه و خیار [صفحه ۱۳۱] و کدو) ملخهای بسیار آمدند و همه‌ی کشاورزی مرا نابود کردند در نتیجه ۱۲۰ دینار به اضافه‌ی قیمت دو شتر خسارت دیدم، در غم و اندوه بسر می‌بردم و سر بر زانوی غم نهاده بودم، ناگاه دیدم امام کاظم علیه السلام نزد من آمد و سلام کرد و فرمود: «حالت چطور است؟» عرض کردم: مانند کسی هستم که محصولش را درو و چیده باشند، ملخها آمدند و همه را خوردند. امام کاظم: چقدر خسارت دیده‌ای؟ گفتم: ۱۲۰ دینار به اضافه‌ی قیمت دو شتر. امام کاظم علیه السلام همان دم به یکی از خدمتکارانش به نام عرفه فرمود: «۱۵۰ دینار که سی دینارش سود است، به اضافه دو شتر به عیسی بن مغیث تحویل بده. او به این دستور عمل کرد، عیسی بن مغیث به امام عرض کرد: «مبارک باشد از شما تقاضا دارم وارد زمین شوی و برایم دعا کنی.» آن حضرت وارد زمین شد و دعا کرد تا خداوند به زراعت عیسی برکت دهد، سپس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: تمسکوا ببقایا المصائب: «باقیمانده‌های بلاها را محکم نگهدارید.» ابن مغیث می‌گوید: من با آن دو شتر، در آن زمین بلازده کار کردم، و به موقع به آبیاری آن پرداختم، و خداوند برکت داد و محصول سرشاری به دستم آمد که آن را به ده هزار دینار فروختم [۱۱۷]. [صفحه ۱۳۲]

آراستگی امام برای همسر

حسن بن جهم می‌گوید: امام کاظم علیه السلام را دیدم که محاسنش را رنگ کرده بود، بسیار آراسته به نظر می‌رسید، پرسیدم: «فدایت شوم چرا محاسنت را رنگ کرده‌ای؟» در پاسخ فرمود: «آری آراستگی و آمادگی، موجب تأکید بر حفظ عفت زن می‌شود، همانا بعضی از زنها به خاطر آن که شوهرانشان به مسأله‌ی نظافت و آرایش بی‌اعتنا هستند، از مرز عفت خارج می‌گردند.» سپس فرمود: «آیا دوست داری که همسرت را آن گونه بنگری که او تو را آن گونه (ژولیده و نامنظم) بنگرد؟» عرض کردم: نه. فرمود: «زن نیز دوست ندارد، تو را ژولیده بنگرد.» سپس افزود: من اخلاق الانبیاء؛ التتظف و التطیب و خلق الشعر: «از اخلاق پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و زدودن موهای اضافی بدن بود.» [۱۱۸].

سخاوت و کرم امام

امام کاظم علیه السلام سخاوت عجیبی داشت، و اگر ثروتی به دستش [صفحه ۱۳۳] می‌آمد، آن را به طور فراوان بین نیازمندان تقسیم می‌کرد، کیسه‌های پولی که به مستمندان می‌داد کمتر از ۳۰۰ یا ۴۰۰ دینار نبود، به طوری که کیسه‌های آن حضرت ضرب‌المثل در مورد سخاوت او گردید، بستگانش می‌گفتند: «شگفتا از کسی که کیسه‌ی امام کاظم علیه السلام به او برسد و او از اندکی آن شکایت نماید!» شخصی به نام محمد بن عبدالله بکری می‌گوید: سخت مقروض بودم، وارد مدینه شدم و سنگینی قرض مرا درمانده کرده بود، با خود گفتم اگر به محضر امام کاظم علیه السلام بروم، شادمان خواهم شد، به محضرش رفتم و وضع خود را برایش شرح دادم، به خانه‌اش رفت و بی‌درنگ بیرون آمد، به غلامش فرمود: از اینجا برو، او رفت، امام دستش را به سوی من دراز

کرد و کیسه‌ای که محتوی سیصد دینار بود به من داد، سپس برخاست و رفت و من با آن پول قرضه‌هایم را ادا کردم و معاش زندگیم را تأمین نمودم [۱۱۹]. آن حضرت شبانه در تاریکی به طور ناشناس، درهم و دینار و خواربار به نیازمندان می‌رسانید، آنها نمی‌دانستند که آن همه کمکهای فراوان توسط چه کسی به آنها می‌رسد [۱۲۰]. یک بار فقیری نزد آن حضرت آمد و پس از اظهار تهیدستی گفت: «اگر صد درهم داشتم با آن کاسبی می‌کردم و از تنگدستی نجات می‌یافتم.» [صفحه ۱۳۴] امام کاظم علیه‌السلام با چهره‌ای گشاده و خندان به او فرمود: «من از تو یک سؤال می‌کنم، اگر پاسخ دادی، ده برابر آن را به تو خواهم داد.» فقیر گفت: بپرس. امام کاظم علیه‌السلام به او فرمود: اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی کنی، چه آرزو می‌کنی؟ فقیر: آرزو می‌کنم به ادای حقوق برادران دینی، توفیق یابم، و برای حافظ جان آنها از خطر دشمن، قانون تقیه را رعایت نمایم. امام کاظم: چرا دوستی ما خاندان را آرزو نمی‌کنی؟ فقیر: این خصلت را که دارا هستم، و خدا را به خاطر داشتن این صفت سپاس می‌گویم، ولی آن را که ندارم آرزو می‌کنم. امام کاظم: پاسخ نیک دادی آفرین، آنگاه دو هزار درهم (بیست برابر خواسته‌ی او) به او داد و به او فرمود: این پول را در تجارت و خرید و فروش «مازو» (دانه‌هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می‌برند) به کار بزن، زیرا این کالا خشک است (و کمتر آسیب می‌بیند). فقیر همین کار را کرد و زندگیش را سامان بخشید [۱۲۱].

ملاقات شقیق بلخی با امام کاظم در سفر حج

شقیق بلخی که از عرفای عصر امام کاظم علیه‌السلام بود می‌گوید: در سال ۱۴۹ هجری [۱۲۲] به سوی مکه برای شرکت در مراسم حج حرکت [صفحه ۱۳۵] می‌کردم، وقتی که به منزلگاه قادسیه رسیدیم، در آنجا چشمم در میان جمعیت به چهره‌ی زیبای جوانی افتاد که لاغر اندام و گندمگون بود و روی لباسش، لباس موپین پوشیده بود و تنها در مکانی نشسته بود، با خود گفتم: «این جوان باید از صوفیان باشد و می‌خواهد سربار مردم گردد، سوگند به خدا نزدش می‌روم او را سرزنش خواهم کرد.» نزدیک او رفتم، به من متوجه شد و فرمود: ای شقیق! اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم: «از بسیاری از گمانها پرهیزید چرا که بعضی از گمانها گناه است.» (حجرات / ۱۲) سپس مرا به خودم وا گذاشت و رفت، با خود گفتم: حادثه‌ی عظیم و عجیبی دیدم، این جوان از نیت پوشیده‌ی من خبر داد و نام مرا به زبان آورد، حتما او عبد صالح و ممتاز خداست، به دنبالش می‌روم و از او می‌خواهم که مرا حلال کند، به دنبالش رفتم، او را گم کردم و دیگر ندیدم تا اینکه در منزلگاه «واقصه» او را دیدم نماز می‌خواند، بندهای بدنش در نماز می‌لرزید و اشک از چشمانش سرازیر بود، با خود گفتم: پیدایش کردم، اکنون نزدش می‌روم و از او می‌خواهم مرا حلال کند، نزدیکش رفتم، پس از نماز به من متوجه شد و فرمود: ای شقیق! انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدى: «من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود، می‌آمرزم.» (طه / ۸۲) [صفحه ۱۳۶] سپس مرا به خودم وا گذارد و رفت، با خودم گفتم این جوان از ابدال و نمونه‌های بی‌نظیر است، زیرا دوباره از نیت پوشیده‌ی من خبر داد. به مسیر خود ادامه دادیم تا در منزلگاه زباله آن جوان را دیدم، کنار چاهی ایستاده و در دستش کوزه‌ی پوستی هست و می‌خواهد از آب آن چاه بیرون آورده و بنوشد، ناگاه آن کوزه از دستش رها شد و در میان چاه افتاد، دیدم به سوی آسمان نگرست و چنین با خدا مناجات کرد: انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعام: «تو ای خدا! هنگام تشنگی، پروردگارم هستی و هنگام گرسنگی تو هستی که غذایم را می‌رسانی.» اللهم سیدی! مالی غیرها فلا تعدمنیها: «ای خدای من و سرور من! غیر از این ظرف را ندارم، آن را به من بازگردان.» ناگاه سوگند به خدا دیدم آب چاه بالا آمد، آن جوان دستش را دراز کرد و کوزه را از سر آب گرفت، و آن را پر از آب کرد، و با آن آب وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند، سپس به تل ریگی متوجه شد و مقداری ریگ برداشت و در میان آن ظرف ریخت، و آن را حرکت داد و آشامید، نزدش رفتم و سلام کردم، جواب سلام مرا داد، گفتم: «از زیادی آن نعمتی که خدا به تو داده به من نیز غذا بده.» فرمود: «ای شقیق، همواره نعمت خدا، به طور آشکار و نهان به [صفحه ۱۳۷] ما می‌رسد، به

خدای خود حسن ظن داشته باش.» سپس ظرف را به من داد، از آب آن نوشیدم، ناگاه آن را فالوده‌ی بسیار شیرین یافتم، سوگند به خدا هرگز نوشابه‌ای لذیذتر و خوشبوتر از آن را نیشامیده بودم، سیراب و سیر شدم به طوری که چند روز اشتهای غذا و آب نداشتم. شقیق ادامه می‌دهد: دیگر آن جوان را ندیدم، تا اینکه نیمه‌های شب او را در کنار آبگاه در مکه در حال نماز دیدم، با راز و نیاز و زمزمه‌ی و گریه‌ی مخصوصی نماز می‌خواند، او تا صبح همچنان مشغول عبادت بود، پس از نماز صبح، کنار کعبه رفت و هفت بار طواف کرد، و از آنجا بیرون رفت، به دنبالش رفتم، ناگاه غلامان و جمعیتی را بر گرد او دیدم، برخلاف آن چه قبلاً او را تنها می‌دیدم، جمعیتی در اطرافش بودند و بر او سلام می‌کردند، از بعضی از کسانی که نزدیکش بودند پرسیدم «این جوان کیست؟»، گفت: این جوان موسی بن جعفر علیه السلام... است. گفتم: «از بروز عجایب و شگفتیها در زندگی هر کسی در شگفتم مگر از بروز آن عجایب در وجود این آقا.» (از چنین آقایی، چنان کرامتهای بزرگ تعجبی ندارد و عادی است). ماجرای فوق را بعضی از شاعران پیشین به صورت شعر بیان نموده‌اند [۱۲۳]. [صفحه ۱۳۸]

راز دگرگونی دعای امام کاظم در زندان

هنگامی که امام کاظم علیه السلام را، نخست به بصره در زندان عیسی بن جعفر زندانی کردند، فرازی از دعایش چنین بود: اللهم انك تعلم اني كنت اسئلك ان تفرغني لعبادتك، اللهم وقد فعلت فلک الحمد: «خدایا! تو می‌دانی که من جای خلوتی را برای عبادت از تو خواسته بودم، و تو چنین جایی برایم آماده کردی، تو را سپاس می‌گویم و سپاس مخصوص تو است.» [۱۲۴]. ولی سختی زندان سندی بن شاهک به قدری شدید بود که دعای آن حضرت عوض شد و چنین به خدا عرض می‌کرد: ... یا مخلص الشجر من بین رمل و ماء وطین، یا مخلص النار من بین الحديد و الحجر، یا مخلص اللبن من بین فرث و دم، یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم، یا مخلص الروح من الاحشاء و الرحم، خلصنی من یدی هارون الرشید: «ای خداوندی که گیاه را از بین آب و گل و ریگ نجات می‌دهی! ای خدایی که آتش را از بین آهن و سنگ رهایی می‌بخشی، ای خدایی که شیر را از بین غذاهای هضم شده و خون خلاص می‌کنی. ای خدایی که نوزاد را از بین جفت و رحم نجات می‌دهی! ای [صفحه ۱۳۹] خداوندی که روح را از میان حجابهای جهاز هاضمه، آزاد می‌سازی، مرا از دست هارون خلاص کن.» [۱۲۵].

آخرین سخن امام کاظم، و غسل و کفنش

عالم بزرگ شیخ مفید (ره) در ارشاد، می‌نویسد: روایت شده؛ وقتی که لحظات آخر عمر امام کاظم علیه السلام فرارسید، به سندی بن شاهک (زندانبان) فرمود: «دوستی در بغداد دارم که از اهالی مدینه است، و خانه‌اش مجاور خانه‌ی عباس بن محمد در محل «مشرعہ القصب» می‌باشد، او را حاضر کن تا سرپرستی غسل و کفن مرا بر عهده بگیرد.» و او انجام داد. سندی بن شاهک می‌گوید: از امام کاظم (ع) خواستم، به من اجازه بدهد تا خودم او را کفن کنم. آن حضرت به من اجازه نداد، و فرمود: «ما خاندانی هستیم که مهریه‌ی زنانمان، و مخارج اولین حج ما، و کفن مردگان ما از مال پاک خودمان می‌باشد، و کفن من نزد خودم موجود است [۱۲۶] و می‌خواهم عهده‌دار غسل و کفن و دفن من، فلان دوستم باشد.» [۱۲۷]. [صفحه ۱۴۰]

نتیجه توسل

بانویی را در بغداد دیدند که شتابان حرکت می‌کند، از او سؤال شد به کجا می‌روی؟ گفت: «به سوی مرقد موسی بن جعفر علیه السلام، زیرا پسر من در زندان است و برای رهاییش نزد آن حضرت می‌روم.» شخصی که پیرو مذهب حنبلی بود از روی تمسخر گفت: «خود موسی بن جعفر علیه السلام در زندان مرد!!» بانو گفت: «خدایا به حق آن کسی که در زندان کشته شد، قدرت را برای

من آشکار فرما! همان دم پسرش را در کنارش دید که از زندان آزاد شده و همان لحظه پسر آن مسخره کننده حبلی، به خاطر جنایتی که کرده بود دستگیر گردید و به زندان سپرده شد [۱۲۸].

فرزندان امام کاظم

در تعداد فرزندان امام کاظم علیه السلام مطالب مختلف نقل شده، عالم بزرگ شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ه. ق) می نویسد: آن حضرت ۳۷ فرزند (۱۹ پسر و ۱۸ دختر) از همسران متعدد داشت که پسران عبارتند از: حضرت رضا علیه السلام، ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، جعفر، [صفحه ۱۴۱] هارون، حسن، احمد [۱۲۹]، محمد، حمزه، عبدالله، اسحاق، عیدالله، زید، حسن، فضل، حسین و سلیمان. و دختران عبارتند از: فاطمه کبری (حضرت معصومه علیها السلام)، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، ام جعفر، لبابه، زینب، خدیجه، علیه، آمنه، حسنه، بریهه، عایشه، ام سلمه، میمونه، و ام کلثوم [۱۳۰].

نگاهی بر زندگی حضرت معصومه

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در آغاز ذیحجه‌ی سال ۱۷۳ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود و در روز ۱۲ ربیع الثانی سال ۲۰۱ در سن ۲۸ سالگی در قم از دنیا رفت [۱۳۱]. هنگامی که به دنبال دعوت و اصرار مأمون (هفتمین خلیفه‌ی عباسی) در سال ۲۰۰ هجری، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد خراسان گردید و مورد احترام و تجلیل مأمون قرار گرفت، امامزادگان بسیار به عنوان دیدار حضرت رضا علیه السلام از حجاز به ایران آمدند، از جمله حضرت معصومه علیها السلام همراه کاروانی از بستگان خود، به قصد دیدار برادر، وارد ایران شد، وقتی که به ساوه رسید، بیمار گردید، قم [صفحه ۱۴۲] را که مرکز امن و مقدسی بود، برای سکونت برگزید، پسران سعد اشعری که از شیعیان برجسته در قم بودند، پس از اطلاع از ورود حضرت معصومه علیها السلام به ساوه، به استقبال او شتافتند و با عزت و احترام، او را به قم آوردند، آن حضرت به خانه‌ی موسی بن خزرج بن سعد اشعری وارد گردید [۱۳۲] و پس از ۱۷ (یا ۱۶) روز از دنیا رفت [۱۳۳] هم اکنون بارگاه ملکوتی مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم همواره مرکز شیفتگان خاندان رسالت و زائران بسیار از نقاط مختلف کشور و خارج از کشور می باشد، از سخنان امام کاظم علیه السلام است: قم عش آل محمد و مأوی شیعتهم: «قم آشیانه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و پناهگاه شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله است.» [۱۳۴]. مطابق پاره‌ای از روایات، هارون به موسی بن جعفر علیه السلام همراه ۲۲ نفر از بستگانش که یکی از آنها خواهرش حضرت معصومه علیها السلام بود، در یک کاروانی وارد ایران شدند، دژخیمان مأمون، به هارون علیه السلام که در حال غذا خوردن بود حمله کردند و او را به شهادت رساندند، و افراد دیگر کاروان را مجروح و پراکنده ساختند، نقل شده در ساوه در غذای حضرت معصومه علیها السلام زهر ریختند و آن بانوی گرامی مسموم شده و بستری شد و طولی نکشید که به شهادت رسید. [صفحه ۱۴۳] مأمون شش نفر یا هفت نفر از فرزندان امام کاظم علیه السلام را به شهادت رسانید، زیرا آنها به عنوان خونخواهی از خون برادرشان حضرت رضا علیه السلام به دستگاه مأمون اعتراض داشتند... [۱۳۵]. نگارنده گوید: «این قول، با قول به اینکه حضرت معصومه علیها السلام در سال ۲۰۱ ه. ق از دنیا رفت، ناسازگار است، زیرا حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ ه. ق به شهادت رسید.» درباره‌ی پاداش زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام روایات متعددی نقل شده، از جمله حضرت رضا علیه السلام فرمود: من زارها فله الجنة: «کسی که او را زیارت کند، برای او بهشت است.» [۱۳۶] نیز فرمود: من زار المعصومه بقم کمن زارنی: «کسی که مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام را در قم زیارت کند، مانند آن است که مرا زیارت کرده است.» [۱۳۷] قابل توجه اینکه: امام صادق علیه السلام از حضرت معصومه یاد کرد و فرمود: و تدخل فی شفاعتها شیعتی الجنة باجمعهم: «همه‌ی شیعیان من در پرتو شفاعت حضرت معصومه علیها السلام داخل بهشت می شوند.» [۱۳۸]. [صفحه

[۱۴۴] نکته‌ی شایان توجه دیگر اینکه: متن زیارتنامه‌ی حضرت معصومه علیها السلام را حضرت رضا علیه السلام به سعد اشعری آموخته است [۱۳۹]. در فرازی از این زیارتنامه می‌خوانیم: یا فاطمه اشفعی لی فی الجنه، فان لك عند الله شأن من الشأن: «ای فاطمه! برای من بهشت را شفاعت کن، چرا که از برای تو در پیشگاه خداوند مقام ارجمند و خاصی است.» خدایا! به حقیقت امام کاظم علیه السلام و فرزندان پاکش، ما را از شیعیان مخلص و پاک آل محمد صلی الله علیه و آله قرار بده، و مشمول شفاعتشان گردان - آمین یا رب العالمین.

پاورقی

[۱] فتح / ۲۹.

[۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۸.

[۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

[۴] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۹.

[۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

[۶] انوار البهیة، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

[۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶.

[۸] بابی و امی من لا یلهو و لا یلعب (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳ - کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۶).

[۹] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۸.

[۱۰] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۱۴ - انوار البهیة، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

[۱۱] فروع کافی، ج ۳، ص ۲۷۹.

[۱۲] اعلام الوری، ص ۲۸۹.

[۱۳] اعلام الوری، ص ۲۸۸.

[۱۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

[۱۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۱.

[۱۶] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۳ - لقب کاظم معنی دیگری نیز دارد که عبارت از کظم غیظ و تسلط بر اعصاب و کنترل باشد، که چنین حالتی از ارکان مهم حفظ اخلاق اسلامی است، امام هفتم علیه السلام با اینکه همواره از دست دشمنان در خشم بود، خویشتن‌دار بود.

[۱۷] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

[۱۸] اعلام الوری، ص ۲۹۰.

[۱۹] عبدالله گرچه بعد از وفات اسماعیل بن امام صادق علیه السلام، به عنوان پسر ارشد امام صادق علیه السلام به شمار می‌آمد، ولی دو عیب داشت: ۱- پاهایش، بی‌اندازه درشت و پهن بود، از این رو به او «افطح» می‌گفتند. ۲- عقیده‌اش فاسد بود و نزد پدر آبرویی نداشت و با طایفه «حشویه» رفت و آمد می‌کرد، و به مذهب «مرجئه» متمایل بود. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۲).

[۲۰] زیرا در مورد سؤال دوم، صد درهم، حدود هفتاد مثقال نقره است، هفتاد مثقال نقره، زکات ندارد، چون حد نصاب زکات ۱۰۵ مثقال است.

[۲۱] اصول کافی، ص ۳۵۱ و ۳۵۳.

[۲۲] الاثمه الاثنی عشر (هاشم معروف)، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

[۲۳] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۱۹.

[۲۴] انوار البهیة محدث قمی، ص ۲۹۰.

[۲۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳ تا ۲۰ (کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲).

[۲۶] همان مدرک، ص ۱۶.

[۲۷] بهجة الآمال، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

[۲۸] همان مدرک، ص ۴۳۷.

[۲۹] عنوان الکلام فشارکی، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

[۳۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۸ تا ۴۸۱.

[۳۱] الاثمه الاثنی عشر (هاشم معروف)، ص ۳۲۷ - «ثبأ الهداء»، ج ۳، ص ۲۲۰.

[۳۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۷. (امام کاظم علیه السلام) با این سخن، به دستگیری به فرمان هارون و شهادتش در زندان او، اشاره کرد).

[۳۳] سوره‌ی محمد (ص)، آیه‌ی ۲۲ - ترجمه‌ی این آیه‌ی در دو صفحه‌ی قبل درج شده است.

[۳۴] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۰۰.

[۳۵] سرزمین مزروعی حاصلخیزی بود که در نزدیکی خیبر در ۱۴۰ کیلومتری مدینه قرار داشت، و نقطه‌ی اتکاء و پشتوانه‌ی اقتصادی، یهودیان حجاز بود، و بخشی از خیبر به شمار می‌آمد که در سال هفتم هجرت، پس از فتح خیبر، در اختیار پیامبر اسلام (ص) قرار گرفت.

[۳۶] باید توجه داشت که مطابق آیه‌ی ۶ و ۷ سوره حشر، سرزمینهایی که پیامبر (ص) بدون جنگ و رنج، از کفار گرفته، به نام «فیء» خوانده می‌شود و اختیار آن با شخص پیامبر (ص) است و او می‌تواند، آن را در اختیار کسی که به حق جانشین او است قرار دهد.

[۳۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۳ - مطابق بعضی از روایات، امام کاظم علیه السلام نظیر همین مناظره را با هارون (پنجمین خلیفه‌ی عباسی) نمود، هارون گفت: «همه را جزء فدک ساختی، پس برای ما چیزی باقی نماند؟» امام کاظم (ع) فرمود: «من که در آغاز گفتم، که اگر حدود فدک را مشخص کنم در اختیار من نخواهی گذاشت.» در همین هنگام هارون تصمیم کشتن آن حضرت را گرفت (مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۲۱).

[۳۸] اقتباس از عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۷۸.

[۳۹] مقاتل الطالبیین، ص ۳۲۵ تا ۳۳۳.

[۴۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۶.

[۴۱] بحار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

[۴۲] بحار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

[۴۳] همان مدرک.

[۴۴] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۰.

[۴۵] رجال نجاشی، ص ۲۲۹.

[۴۶] تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۵، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

- [۴۷] البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۲۱۹.
- [۴۸] الاغانی، ج ۵، ص ۲۱۸.
- [۴۹] انوار البهیه، ص ۳۰۴ و ۳۰۳.
- [۵۰] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۲۰.
- [۵۱] اقتباس از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۳ تا ۱۶۵.
- [۵۲] سوره ی حج، آیه ی ۲۵.
- [۵۳] اما علمت ان الدین کله حساب.
- [۵۴] و ان کان مثقال حبه من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین (انبیا / ۴۸).
- [۵۵] من ولی اقواما و هب له من العقل کعقولهم، و انت امام هذه الامه، يجب ان لا تسأل عن شیء من امر دینک و من الفرائض الا اجبت لها.
- [۵۶] اقتباس از مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۱۲ و ۳۱۳ - بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۲ - چهارده معصوم عمادزاده، ص ۳۲۲.
- [۵۷] اعراف، آیه ی ۱۴۶.
- [۵۸] سوره بینه، آیه ی ۱.
- [۵۹] سوره ابراهیم، آیه ۲۸.
- [۶۰] اختصاص شیخ مفید، ص ۲۶۲ - بحار، ج ۴۸، ص ۱۵۶.
- [۶۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
- [۶۲] جامع الرواء، ج ۲، ص ۵۳۸.
- [۶۳] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۶.
- [۶۴] اعلام الوری، ص ۲۹۳.
- [۶۵] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲.
- [۶۶] تذکره الخواص، ص ۳۵۰ - مناقب ابن ابیطالب، ج ۴، ص ۳۲۰.
- [۶۷] بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.
- [۶۸] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۱.
- [۶۹] بحار، ج ۴۸، ص ۲۷۶ به بعد.
- [۷۰] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۳۰.
- [۷۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۵.
- [۷۲] ترجمه ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۳۰ - بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۲ (با تلخیص) - در روایات دو نفر دیگر به نامهای محمد بن جعفر و یعقوب بن داود ذکر شده‌اند که آنها نیز در مورد امام کاظم (ع) در نزد هارون سعایت کرده‌اند (بحار، ج ۴۸، ص ۲۱۰).
- [۷۳] امام کاظم (ع) در دهه آخر شوال سال ۱۷۹ دستگیر شد (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۶).
- [۷۴] انوار البهیه، ص ۳۰۰ - ۲۹۹ - ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۲۳۱.
- [۷۵] الاثمه الاثنی عشر (هاشم معروف)، ص ۳۳۸.
- [۷۶] نظر به اینکه مطابق تاریخ، امام کاظم علیه السلام در سال ۱۷۹ ه. ق دستگیر شد، و در سال ۱۸۳ به شهادت رسید، نتیجه می‌گیریم که آن حضرت، چهار سال در زندان بوده است.

- [۷۷] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.
- [۷۸] همان مدرک و بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۳.
- [۷۹] انوار البهیة، ص ۲۹۴.
- [۸۰] اقتباس و تلخیص از ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۱.
- [۸۱] اقتباس از انوار البهیة، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.
- [۸۲] مفاتیح الجنان.
- [۸۳] اقتباس از مناقب آل ایطالب، ج ۴، ص ۲۹۷.
- [۸۴] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۵.
- [۸۵] اقتباس از عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
- [۸۶] همان مدرک.
- [۸۷] بحار، ج ۴۸، ص ۲۴۸.
- [۸۸] بحار، ج ۴۸، ص ۲۱۲.
- [۸۹] انوار البهیة، ص ۳۱۳.
- [۹۰] اثبأ الهداء، ج ۳، ص ۲۱۲.
- [۹۱] براستی بعد از آن همه ظلم و جنایت، این گونه احترام و تکفین قیمتی و... چه فایده دارد، آیا یادآور آن مثال معروف نیست که بعد از مردن سهراب بیهوش دارو!!.
- [۹۲] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۰.
- [۹۳] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج ۲، ص ۹.
- [۹۴] همان مدرک، ص ۱۱.
- [۹۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸.
- [۹۶] همان مدرک، ص ۱۷.
- [۹۷] تحت العقول، ص ۴۸۴.
- [۹۸] همان مدرک، ص ۴۸۵.
- [۹۹] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۸۹.]
- [۱۰۰] بحار، ج ۷۸، ص ۳۲۷.
- [۱۰۱] همان مدرک، ص ۳۱۹.
- [۱۰۲] تحف العقول، ص ۴۵۳.
- [۱۰۳] مفاتیح الجنان، حالات امام کاظم (ع).
- [۱۰۴] مناقب آل ایطالب، ج ۴، ص ۳۱۸ - امامان (ع) با اینکه هرگز گناه نمی کردند، اقرار آنها به گناه، در دعای فوق و دعا‌های دیگر را می توان از جهات مختلف توجیه کرد: الف: حسنات نیکان، گناهان مقربان است، زیرا کوچکترین عدم توجه مقربان از خدا، در نزد آنها، گناه است. ب: اعتراف آنها به گناه، کنایه از کوچک بودن مقامشان در برابر عظمت خدا است، و یک نوع تذلل و کوچک شمردن است. ج: این گونه دعا کردن معصومین (ع)، به عنوان یاد دادن شیوه‌ی دعا کردن، به بندگان است. د: گناه در این موارد، به معنی فقر ذاتی است که در علم کلام به عنوان «امکان ذاتی» همه‌ی مخلوقات، یاد می شود. ولی وجه اول و دوم

مناسبت به نظر می‌رسد.

[۱۰۵] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷.

[۱۰۶] اصول کافی، ج ۲، ص ۹۸.

[۱۰۷] بحار، ج ۴۸، ص ۱۱۹.

[۱۰۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۴.

[۱۰۹] میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۱.

[۱۱۰] بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۰.

[۱۱۱] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۲۹۰.

[۱۱۲] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۹.

[۱۱۳] تاریخ یعقوبی، طبق نقل الائمة الاثنا عشر (هاشم معروف) ج ۲، ص ۳۳۸.

[۱۱۴] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵.

[۱۱۵] الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۶۸.

[۱۱۶] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷ - اعلام الوری، ص ۲۹۶.

[۱۱۷] کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۱ - اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷.

[۱۱۸] فروع کافی، ج ۵، ص ۵۶۷.

[۱۱۹] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷.

[۱۲۰] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۱۸.

[۱۲۱] انوار البهیة، ص ۲۹۲.

[۱۲۲] با توجه به تولد امام کاظم (ع) در سال ۱۲۸، روشن می‌شود که آن حضرت را در این هنگام ۲۱ سال داشت.

[۱۲۳] کشف الغمه، ج ۳، ص ۴ تا ۷.

[۱۲۴] ارشاد مفید (ترجمه شده)، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۱۲۵] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۴.

[۱۲۶] و این درس آموزنده از خاندان رسالت است، که مؤمنین کفن خود را قبل از مرگ از مال حلال خود، تهیه کرده و آماده سازند.

[۱۲۷] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۵ - مطابق پاره‌ای از روایات حضرت رضا (ع) با طی الارض از مدینه به بغداد آمد و

به طور ناشناس، جنازه‌ی مطهر پدر را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خواند و به خاک سپرد. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۲ - ۳۸۱) روایات و مبانی شیعه، این قول را تأیید می‌کند.

[۱۲۸] انوار البهیة، ص ۳۲۰.

[۱۲۹] احمد بن موسی، معروف به شاه چراغ، از شهدای بسیار عالیمقام است، که مرقد مطهرش در شیراز می‌باشد.

[۱۳۰] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۳۶.

[۱۳۱] مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۷ (درباره‌ی روز و سال ولادت و وفات او، اقوال دیگری نیز نقل شده است).

[۱۳۲] این خانه، هم اکنون به نام مدرسه‌ی علمیه ستیه، در محلی به نام میدان میر قم، معروف است.

[۱۳۳] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۶.

[۱۳۴] همان مدرک، ص ۴۴۶.

[۱۳۵] الحیاء السیاسیه للامام الرضا (ع)، تألیف جعفر مرتضی عاملی، ص ۴۲۸ - قیام سادات علوی، ص ۱۶۱ و ۱۶۸.

[۱۳۶] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۷ - ثواب الاعمال، ص ۸۹.

[۱۳۷] ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۳۵.

[۱۳۸] مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۸.

[۱۳۹] بحار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹